

یاد داشت های عبدالمجید زابلی

(سابق وزیر اقتصاد ملی افغانستان)

به ضمیمه:

- پیشنهادی به رئیس جمهور محمد داود
- نامه ئی به نور محمد تره کی
- و وصیت نامهء زابلی

تنظیم و باز نویس از:

وحید (مژده)



یاد داشت های عبدالمجید زابلی

(سابق وزیر اقتصاد ملی افغانستان)

به ضمیمه:

- پیشنهادی به رئیس جمهور محمد داود
- نامه ئی به نور محمد تره کی
- و وصیت نامهء زابلی

تنظیم و باز نویس از:
وحید (مژده)



AFGHANISTAN CENTRE AT KABUL UNIVERSITY



3 ACKU 00010169 0

ویژه گی ها

نام کتاب: یاد داشت های عبدالمجید زابلی

(سابق وزیر اقتصاد ملی افغانستان)

تنظیم و باز نویس از: وحید (مژده)

سال چاپ: خزان ۱۳۸۰ هـ.ش

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

صفحه آرا: رفیع الله شاهپور

کمپیوتر: مرکز خدمات کمپیوتری و چاپ نصیر،

یونیورسیتی رود، گل حاجی پلازه، طبقه دوم،

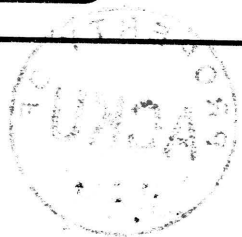
اتاق ۱۲۴، پیشاور، تیلیفون: ۴۳۸۶۱

چاپ: مرکز نشراتی میوند، تیلیفون ۲۵۶۵۵۲۰

پست های الکترونیک:

nlcc@pes.comsats.net.pk & faihash@msn.com

حق چاپ محفوظ است



۹۶

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۶۲

فهرست

صفحه	عنوان
ج	توضیحی در مورد یادداشتهای زابلی
ز	آغاز سخن
۱	نگاهی به گذشته
۷	من و اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید
۱۰	نقش سرمایه، خصوصی در تحول...
۲۳	خدمات بانک ملی و اقدامات دولت در برابر آن
۳۴	نقش اتحاد شوروی در اقتصاد افغانستان
۳۸	قانون اساسی
۴۲	قانون احزاب
۴۷	دیموکراسی و شورا
۵۹	زنگ های خطر به صدا در آمده است
۶۹	نابسامانی های اجتماعی و سیاسی
۷۱	روابط ما با خارجی ها
۷۲	تاثیرات منفی هرج و مرج بر وضع تعلیم و تربیه
۷۵	تضییع عقاید دینی

۸۰	خطر انقلاب کمونیستی
۸۲	عواملی که به نفوذ و گسترش مفکورهء ...
۸۴	سرمایه گذاری خارجی
۸۸	ماجرای طرح اولین پلان اقتصادی کشور
۹۳	عوامل تاریخی و روانی مخالفت با تشبث...
۱۰۲	استفاده از تجارب دیگران
۱۱۰	نظریاتی چند در مورد تاسیس يك مرکز...
۱۲۹	نامه به نور محمدتره کی
۱۳۴	وصیت نامهء عبدالمجید زابلی
۱۵۴	پاورقی ها و توضیحات

توضیحی در مورد یادداشت های زابلی

سالها قبل زمانی که محصل پوهنهی اقتصاد پوهنتون کابل بودم، یکی از دوستان کتاب یادداشت های عبدالحمید زابلی وزیر اقتصاد ملی سابق افغانستان را بمن امانت سپرد با این توضیح که از این یادداشت ها در دورهء دیموکراسی فقط در چند جلد معدود و بشکل کتاب ترتیب گردیده و فقط بدسترس زمامداران وقت نهاده شده بود.

مطالعهء این یادداشت ها را دلچسپ یافتم بخصوص که از پیشبینی های زابلی يك مرحلهء آن یعنی سرنگونی رژیم سلطنتی و برقراری جمهوریت تا آن زمان تحقق یافته بود. از بخش هایی از نوشته های زابلی بصورت مختصر یادداشت برداشتم و کتاب را به امانت دهنده مسترد نمودم. کودتای کمونیست ها و دوران هجرت و جهاد فرا رسید. مرحله ئی که زابلی دهها سال قبل وقوع آنرا پیشبینی نموده و در مورد وقوع آن به زمامداران وقت هوشدار داده بود. بقول معروف (آنچه را که دیگران در آئینه ندیدند، او در خشت خام دیده بود) سالها بعد که پس از سرنگونی رژیم کمونیستی به کابل بازگشتم، در عمل افغانستان را در همان مرحله ئی یافتم که در سال ۱۳۰۷ یعنی دهها سال قبل به آن مواجه شده بود تکرار تاریخ ما را به فکر بهره گیری از تجارب گذشته می انداخت و من به

یاد زابلی و یادداشت هایش افتادم.

دوام جنگ های داخلی بخش بزرگی از شهر کابل را ویران نمود که در آن دفتر شخصی زابلی در کابل نیز شامل بود. بعداً دریافتم که از اسناد دفتر مذکور آنچه که با نظام کمونیستی در تضاد قرار داشت پس از بقدرت رسیدن رژیم کمونیستی از طرف مسئولین دفتر از ترس اینکه مبادا بدست کمونیست ها بیافتد. از جمله مجموعه یادداشت های زابلی، همه از بین برده شده بود. به کتاب خانه بانک ملی مراجعه کردم ولی متأسفانه در آنجا نیز جز رساله (مشکلات اقتصادی ما و راههای مجادله با آنها) به قلم عبدالمجید زابلی که در سال ۱۳۲۸ به چاپ رسیده بود چیز دیگری بدست نیامد اما دوست گرامی جناب الحاج (نثاری) که زمانی مسئول دفتر شخصی آقای زابلی در کابل بودند يك جلد از یادداشت های مرحوم زابلی را که بخاطر شرایط خاص سالهای تسلط کمونیست ها، در محل نامناسبی نگهداری شده بود در اختیار من نهادند این اوراق پراکنده و صدمه دیده مرا کمک کرد تا با یاری از یادداشت های خودم که سالها قبل برداشته بودم بخش اعظم از این یادداشت ها را تنظیم و باز نویسی نمایم.

در باز نویسی مطالب با رعایت کامل اصل امانت داری، هیچ نوع تصرفی در متن که منظور اصلی نویسنده را دگرگون جلوه دهد صورت نگرفت فقط تلاش بعمل آمد تا منظور اصلی نویسنده در قالب جملات روانتر از آنچه که مرحوم زابلی به رشته تحریر در آورده بود به خوانندگان عرضه گردد.

اما درین میان مطالبی نیز از مطالعه یادداشت ها از سالها قبل در ذهن من و نیز در یادداشت هائی که برداشته بودم وجود داشت که درین مجلد مظموس بنظر نرسید و مشخص بود آن اوراق از میان رفته است. ذیلاً به بعضی از آن مطالب اشاره می شود:

در رابطه با اقدامات دولت علیه بانک ملی و در مجموع سکتور خصوصی، زابلی این اقدامات را با دستگیری اعضای نهضت (ویش زلمیان) در قندهار و بغلان بصورت همزمان و در رابطه باهم ذکر می کند و از (ویش زلمیان) بعنوان يك نهضت ملی به نیکوئی سخن می گوید. متأسفانه این بخش را در یادداشت هائی که مورد استفاده من بود نیافتم. آیا زابلی بعنوان يك سرمایه دار قصد تحکیم قدرت سیاسی خود را از طریق يك حزب سیاسی داشته است؟ اگر چنین بوده باشد این مسئله تا چه حد در ایجاد جو حاکی از عدم اعتماد میان دولت و او و در مجموع سکتور خصوصی دارای نقش و اثر بوده است؟

نکته دیگر که درین اوراق بنظرم نرسید رابطه زابلی با دکتور (شاخت) وزیر اقتصاد آلمان نازی است. شاخت به زابلی دکتورای افتخاری در اقتصاد داد و زابلی از وی در رابطه با مشکلات اقتصادی افغانستان خواستار مشوره شد اما زابلی در رساله (مشکلات اقتصادی ما و مجادله با آنها) به این مسئله پرداخته که ذیلاً نقل می شود:

(... در اینجا بی مورد نخواهد بود که بخشی از مصاحبه خود را که در سال ۱۹۳۷ با دکتور شاخت پدر اقتصاد مابعد حرب اول عمومی آلمان صورت گرفته یادداشت کنم. اینجانب می خواست در

و یادداشت های عبدالمجید زابلی...

آن ملاقات مشورهء داکتر شاخت را در خصوص راههای انکشاف اقتصادی افغانستان حاصل دارد مومی الیه اشاره نمود که تربیهء متخصصین سنگ بنای اقتصاد يك کشور می باشد. برای کشوری چون افغانستان در قدم اول ضرور نیست که دارای پوهنتون باشد (که تحصیل در آن نیازمند زمان طولانی است) بلکه در قدم اول داشتن مکاتب متوسطه و مسلکی مفید است. بعد از سپری نمودن این دوره باید به تعلیمات عالی توجه گردد...).

بعضی از دست اندرکاران رژیم های پیشین در افغانستان، پس از کودتای کمونیستی به نوشتن خاطرات گذشته پرداختند و عوامل وقوع فاجعه را بعد از وقوع برشمردند و چه بسا که درین قلمفرسائی ها پای تیره خویشان نیز در میان بود ولی یادداشت های زابلی از همه اینها متفاوت است.

زابلی مرغ توفان عصر خود بود... او در دهها سال قبل وقوع این توفان ویرانگر را پیشبینی کرد و به زمامداران زمان خویش هوشدار داد ولی دریغ که هیچکس آنرا جدی نگرفت... آیا این مسئله خود درس عبرتی به زمامداران آیندهء کشور نیست؟

در اخیر برخورد لازم میدانم تا از محترم الجاج نشاری و نیز محترم عبدالرحمن هوتک که سه ضمیمهء اخیر این یادداشت ها را در اختیار من نهاد تشکر کنم.

وحید (مژده)

۵ عقرب ۱۳۸۰ - کابل

آغاز سخن

پروپلم های جوامع بشری همه بصورت آنی و خلق الساعه به میان نمی آیند. بسیاری از این مشکلات ریشه در ادوار گذشته دارند و هر کدام از این مسایل چون حلقه های يك زنجیر باهمدیگر در رابطه اند. بنابراین هر حادثه ای که ما آنرا ناگهانی می پنداریم ناشی از گسسته شدن یکی از آن حلقه های زنجیر علل است.

دانشمندان در بررسی عوامل اعتلاء و انحطاط اقوام و تمدن ها، سلسله عوامل را تا ادواری بسیار دور از روزگار انحطاط پی می گیرند. یعنی هیچ بحرانی بصورت ناگهانی بوجود نمی آید بلکه اسباب حدوث آن در گذشته های دور ممکن و فراهم بوده است.

علل ضعف ملل اسلامی و بصورت عمومی دنیای شرق ناشی از چیست و چه زمانی آغاز گردید؟ آن تشکیلات سیاسی و اجتماعی درخشانی که قهرمان بزرگ تاریخ مثلاً خلفای اول و دوم (رضی الله عنهما) تاسیس فرموده بودند و یا آن مدنیت های قدیم هند و چین که عظمت آنها چشمها را خیره می کرد کجا شدند و چرا مخصوصاً درین سه قرن اخیر از میان رفتند؟

چرا دنیای مسیحیت پس آنهمه شکست ها و ذلت ها، در قرون اخیر بر دنیای شرق از جمله ملل اسلامی غالب گردید؟

ح یادداشت های عبدالمجید زابلی...

این مسئله جای تأمل و تعمق دارد که آیا ضعف امروزی ملل اسلامی ریشه های نخستین خود را از واقعات شهادت خلیفه سوم (رض) و خلیفه چهارم (کرم الله وجهه) و واقعهء کربلا نگرفته اند؟ آیا آن حوادث علل جنگ های متعددی از جمله جنگ های بین الدول اسلامی و جنگ های خاندانی ملل اسلامی نشده اند؟ و بالاخره این سوال مهم که علل عقب ماندگی مسلمانان در ساینس و تخنیک ناشی از چیست؟ هرگاه سلسلهء علل و عوامل تعقیب گردد آیا رشته های اول آن به ده قرن قبل از امروز وصل نخواهد شد؟

به یاد بیاوریم که زمانیکه مسلمین با دسترسی به فلسفهء یونانی، علمائی چون ابن سینا و ابن رشد را به جهان عرضه میکردند، جهان مسیحیت تحت سیطره و حاکمیت ارباب کلیسا، حق تحقیق در مسایل تجربی علمی را نداشتند. آیا جریانی که بعد از علمای آن دوره در جهان اسلام پدید آمد، موجبات عقب ماندگی مسلمانان، دوری آنان از علوم تجربی و در نتیجه اسارت آنانرا بار نیاورد؟

زمانیکه جهان غرب به نواقص خود پی برد، در جهان اسلام توجه به علوم تجربی متروک گردید. این بار مسیحیان بودند که با بهره گیری از کتب و تحقیقات مسلمین راه را بسوی تحقیق و تجربه باز کردند (چنانچه کتب ابن سینا در طب را تا قرن ۱۷ در دانشگاه های خویش تدریس میکردند). بالاخره در اثر مساعی چندین قرنه، عصر رونسانس را تأسیس و هزاران فیلسوف، عالم و مخترع به جهان عرضه کردند. به این ترتیب تمدن آنها بجائی رسید که امروز

شاهد آن هستیم.

بنابر این میتوان نتیجه گرفت که حلقه های اول برپادی و اسارت ملل اسلامی در ده قرن گذشته بوجود آمد و حلقه های پیشرفت و فتوحات سه قرن اخیر عالم غرب، در شش یا هفت قرن قبل اساس نهاده شد. به همین علت اکثراً ادعا میشود که عروج و زوال مدنیت ها به قرن ها وقت و صدها عامل نیاز دارد چنانچه این مثل معروف است که «ساختمان امپراتوری روم پنجمصد سال زمان را دیر گرفت».

با درنظر داشت آنچه که گفته آمدیم میتوان نتیجه گرفت که نباید اصل و اساس علل بحران امروزی مملکت را ناشی از جنگ جهانی دوم یا دوره بیست یا سی سال گذشته دانست (۱) درین رابطه عواملی درخور توجه و دقت است که زادهء قرنهای گذشت زمانست و اگر ما واقعاً آرزو داشته باشیم تا مشکلات امروز خود را رفع سازیم لازم است تا علل و عوامل را بصورت همه جانبه مورد توجه قرار دهیم. از طرف دیگر به این نکته نیز باید جداً متوجه باشیم که از بین بردن آسیب هایی که زادهء قرنهای گذشت زمانست کار سهل و آسانی نیست. وسایلی که میتواند ما را در جهت فایق آمدن به این مشکل و این آسیب یاری دهد جز ایجاد يك جنبش ملی و روح از خود گذری، وحدت فکر و عمل در میان طبقهء حاکم و روشنفکران و وضع يك پروگرام اساسی و دوامدار، چاره و علاج دیگری را نمیتوان سراغ نمود. با این وسیله است که میتوان در ابتدا بحران را مهار نمود و سپس به تدریج آنرا از میان برد.

ی یادداشت های عبدالمجید زابلی...

با این تذکر به اساس منطقی که در فوق اشاره شد من ترجیح میدهم نخست از جریان گذشته و حالت موجود اقتصادی بحثی به میان آید و سپس در روشنی علل و وقایع گذشته و حالیه، مرض تشخیص گردیده و علاج و درمان آن جستجو گردد.

این نکته شایان تذکر است که هدف اصلی من جستجوی علل عقب ماندگی کشور در بعد اقتصادی خواهد بود اما چون اوضاع اقتصادی يك جامعه از سایر عوامل اجتماعی، تاریخی، سیاسی و کلتوری آن مجزا شده نمیتواند و این مسایل باهم ارتباط ناگسستنی دارند لهذا ناگزیر در سلسله این واقعات بصورت اجمالی به مسایل عمدهء تاریخی و اجتماعی که به عقیدهء نویسنده در اوضاع اقتصادی کشور مخصوصاً در ایجاد پروبلم ها موثر و ذیدخل بوده، اشاره میشود.

هدف من از تذکر حوادث و رویداد های تاریخی، محض روشن نمودن علل عقب ماندگی مملکت در بُعد اقتصادی است بنابر این خوانندگان محترم از این جهت بر من خورده نخواهند گرفت که چرا در حالیکه از هجوم ها، زد و خورد ها و ویرانی های کشور در طول تاریخ بحث می کنم، مفاخر تاریخی مملکت را فراموش کرده ام و یا چرا از وقایع دوره ها حکمرانی مردان بزرگ کشور بحث می کنم ولی بیشتر به ابعاد منفی کارنامه های آنان می پردازم و از کارنامه های مثبت آنان تذکر نمیدهم.

نگاهی به گذشته

به شهادت تاریخ، افغانستان قبل از هجوم چنگیز دارای يك موقعیت بسیار خوب اقتصادی بود زیرا در آن زمان کشور ما شاهراه بزرگ تجارت میان ترکستان چینی، ماوراء النهر، ایران و هند و همچنان بین حوزهء مدیترانه و هند شمرده می شد. افغانستان آنروز با آب و هوای خوشگوار خود منابع مالداري و زراعتی فراوان داشت و مخصوصاً در تربیهء اسب و رمه داری خیلی پیشرفت و انکشاف نموده بود. و این نکته نیز کاملاً عیان است که دو قرن قبل اسب و اشتر در راه تامین ارتباط تجارت داخلی و بین المللی همان نقشی را داشت که امروز راه آهن و کشتی دارد. مدنیت بلخ، غزنی، حوزهء هلمند و هرات بالای همین منابع طبیعی بنا یافته بود چنانچه تاریخچهء آبیاری وادی هرات و هلمند، غزنه، بلخ، ساحل رود خانه کندز و همچنان خرابه های باقی مانده از آن روزگار ثابت می سازد که در آن زمان افغانستان سیستم آبیاری بهتری را در مقایسه با بسیاری از ممالك شرق دارا بوده است.

گذشته از آن افغانستان آن عهد مانند امروز اینگونه بی دست و پا نبوده بلکه هر صنعت و حرفه ئی که در گوشه ئی از جهان ظهور می کرد در افغانستان اقتباس می شد زیرا این سرزمین در سر راه

داد و ستد تجارتي، با حرفه ها و صنايع کشورهاي ديگر ارتباط داشت و مردم يا اصل صنعت و حرفه را تقليد مي کردند و يا خود شان با ابتکار خویش از مواد توليد شده در داخل به توليد مصنوعات می پرداختند. صنعت قالین بافی، منسوجات نخی، پشمی و ابریشمی، چرمگری و کفش دوزی، ریخته گری و ساخت آلات زراعتی، ظروف فلزی، سفالی، شیشه گری، کاشی سازی، رنگ سازی، باروت سازی، اسلحه و کاغذ سازی و غیره توليدات آنروز افغانستان برای اثبات این ادعا شواهد گویاست.

همچنان افغانستان آنروز از راه صنعت و توليد داخلی نه تنها نیازمندی های خود کشور را تهیه میکرد بلکه بعضی از توليدات را که بیش از نیاز داخلی توليد می شد به خارج صادر میکرد مثلاً پوستین، منسوجات ابریشمی، پشمی، قالین و امثال آن.

و نیز نباید فراموش نمود که صنعت معماری نیز در مملکت ترقی فروان نموده بود که آثار و ابنیه آن زمانه ها، تا حدی که از دست یغما و ترکتازی بیگانگان در امان مانده بر همگان هویدا است و به علاوه از قرن دوم هجری به بعد تا دوره چنگیز، صنعت اکتشاف معادن و ذوب فلزات نیز بسیار انکشاف نموده بود.

اینها زیر بنای طاقت و توان اقتصادی و اجتماعی افغانستان آنروز را تشکیل میداد که بر بنیاد همین رفاه مادی، مقاومت جسمی و قوه اخلاقی باشندگان آن نیز خیلی قوی تر بوده که توانمندی مقابله با هجوم اجانب و دفاع از سرزمین خود را داشتند اما متأسفانه مصیبت های ناگواری بوجود آمد که حیات مادی و معنوی

کشور را چنان درهم کوبید که تا به امروز مجال جبران آنرا نیافته اند. این عوامل ناگوار قرار ذیل اند:

- ۱- تخریب مدنیت غزنی و از بین بردن سیستم زراعتی آن.
 - ۲- هجوم چنگیز و تخریب مدنیت هرات.
 - ۳- حمله تیمورلنگ و انهدام بندها و انهار و شهرهای ساحل رود هلمند و قتل عام نفوس آن مناطق.
 - ۴- صرفنظر از دوره کوتاه سلطنت سلطان حسین بایقرا، استثمار دوامدار افغانستان به وسیله مغول ها که در دو جانب افغانستان یعنی ثمرقند و دهلی اساس سلطنت نهاده بودند و به این ترتیب پیکر اقتصادی افغانستان را سخت فشردند. زمانیکه سلطه مغول ها رو به اضمحلال نهاد، دوره صفوی های ایران شروع شد. خلاصه از آغاز هجوم مغول تا قیام میرویس خان هوتک، مملکت با دشواری های بزرگ و استعمار و استثمار بیگانان مواجه بود.
- دوره هوتکی ها و هجوم آنان بر اصفهان نیز کوتاه بود و بعد از دولت مستعجل آنان، هجوم نادر افشار آغاز می یابد. این وضع تا عهد اعلی حضرت احمد شاه بابا ادامه یافت. خوشبختانه این مرد بزرگ بر خلاف سایر سلسله های افغان فاتح هندوستان چون سوری ها و لودی ها که دهلی را پایتخت خویش قرار دادند، وی پایتخت کشور را شهر قندهار انتخاب کرد. اما شهریار موصوف بیشر به حفظ و توسعه قلمرو کشور توجه نمود و به فتوحات و جنگ های خارجی مصروف بود لهذا فرصت و مجال غرض بلند بردن سطح زندگی اقتصادی یعنی صنعت و زراعت آنگونه که لازم بود دست نداد.

در دوره بیست ساله سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه نیز با وجود آرامش در کشور، بسوی مسایل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در مقایسه با دوره های گذشته «مثلاً عهد درخشان غزنوی ها» توجه لازم صورت نگرفت.

از آن به بعد افغانستان درگیر جنگ ها و کشمکش های پسران تیمورشاه گردید و این مصادف با زمانی بود که بریتانیا به عنوان يك قدرت استعمارگر در جهان ظهور نمود و در حال بسط و گسترش قدرت خویش در شبه قاره هند بود.

در چنین شرایطی که افغانستان بیش از هر چیز به وحدت ملی و پیشرفت اقتصادی به منظور حفظ و بقای خویش نیاز داشت، کشمکش بر سر قدرت این امکان را میسر نساخت. در مدت ۳۴ سال یعنی از آغاز سلطنت شاه زمان تا آغاز سلطنت امیر کبیر (۲) ۴۶ جنگ خورد و بزرگ داخلی و خارجی صورت گرفت که موجب ضعف اقتصادی، سیاسی و از دست رفتن بخشی از قلمرو کشور گردید. این دوره با اختتام سلطنت خاندان سدوزائی پایان پذیرفت.

بعد از این دوره که قدرت بدست برادران وزیر فتح خان افتاد، افغانستان دچار ملوک الطوائفی گردید و به (۱۶) پارچه تقسیم شد. مقابله با ایرانی ها، سیک ها و هجوم انگلیس ها همچنان آتش جنگ را در افغانستان مشتعل نگاهداشت. چنانچه در شش سال امارت امیر کبیر (۱۵) مقابله و زد و خورد صورت گرفت.

مرحله بعدی که از ختم سلطنت امیر کبیر شروع و تا امروز (این مطلب در سال ۱۳۲۸ ه.ش نوشته شده است) ادامه دارد.

الف: نخست دورهء امیر شیرعلی خان که در آن زد و خورد ها ادامه یافت، واقعهء امیر محمد یعقوب خان، فرار شیرعلی خان، معاهدهء ننکین گندمک، هجوم انگلیس ها، سوختاندن شهر ها و قریه ها و به دار کشیدن مردم از کابل و کوهستان تا ده خواجه و میوند. متأسفانه در همین دوره بود که افغانستان آزادی خارجی خود را برای مدت چهل سال از دست داد. اما شیرعلی خان با همه مشکلات که با آن مواجه بود، اساس اداری و نظم اردو را نهاد. تنویر افکار و نشر اخبار درین دوره صورت گرفت.

ب: در عهد اعلیحضرت ضیاء الملة و الدین (امیر عبدالرحمن خان) (۱۹) جنگ داغلی و هچنان جنگ با روسها واقع شد اما چون امیر شخص بسیار پر کار و دور اندیش بود لهذا بطرف خزانهء دولت متوجه گردید و هم گامهائی در جهت عصری ساختن مملکت برداشت. وی نخست به صنعت حربی و سپس به بخش های دیگر صنعت توجه نمود. قابل یاد آورiest که کارخانه ئی که در زمان امیر مرحوم وارد افغانستان گردید از همان نوع کارخانه هائی بود که جاپان و بعضی از ممالك پیشرفتهء امروز غرب در همان زمان آنرا در کشور خود بکار گرفتند که متأسفانه پس از امیر موصوف بصورت جدی آن روند تعقیب نشد و اقداماتی که وی اساس آنرا غرض بلند بردن قوهء تولید در کشور آغاز کرده بود ناقم ماند و بجائی نرسید.

ج: دورهء اعلیحضرت شهید (حبیب الله خان) دورهء آرام تر بود. هرچند زد و خورد ها و کشمکش های داخلی درین دوره نیز وجود داشت که سر انجام به شهادت وی منجر شد. اما درین دورهء

نسبتاً آرام نیز اقتصاد کشور مجال رشد و انکشاف نیافت. هرچند درین دوره تهداب معارف عصری در کشور نهاده شد و فعالیت مطبعه و مطبوعات سر از نو آغاز گردید.

د: دورهء اعلیحضرت شاه مخلوع (امیر امان الله خان) که در آن جنگ سوم افغان و انگلیس و به دنبال آن خونریزی سال (۱۳۰۴) و بعد انقلاب خونین (۱۳۰۷) واقع شد و در نتیجه آن تمام دارائی های دولتی که طی پنجاه سال گرد آمده بود همه به تاراج رفت و تمام ریفورم ها و اقدامات در جهت تعلیم و تربیه تعطیل گردید.

ه: دورهء اعلیحضرت شاه شهید (مقصود نادر خان است) که بساط تاریک و خونین انقلاب ۱۳۰۷ را برچید با وجود اینکه دورهء این پادشاه بسیار کوتاه بود معهذا آن مصلح بزرگ در حالیکه از یکطرف به شدت مصروف استقرار نظم و امنیت در کشور بودند، اساسات بلند بردن قوهء تولیدی کشور و بهتر نمودن وضع اقتصادی و مالی آنرا مورد توجه جدی قرار دادند و در قدم اول پلان زراعتی و اعمار بند ها و راهها و سپس ریفورم اقتصادی را برای بار اول عملی نمودند.

من و اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید

موقعیکه اعلیحضرت شهید در افغانستان زمام امور را بدست گرفت، من در آلمان به کار تجارت اشتغال داشتم. در آن موقع تلگرافی از ایشان بدستم رسید که از من خواسته بود تا هر چه زودتر به کابل بیایم. من به علت مصروفیت های شخصی موفق به این کار نشدم. بعداً تلگراف دوم از اعلیحضرت برایم رسید که مجدداً از من دعوت عاجل به سفر به افغانستان شده بود که باز هم موفق نشدم تا به این دعوت لبیک بگویم. مدتی بعد وی به برادر خود سفیر صاحب شهید (۳) که در آن موقع در ماسکو بود وظیفه سپرد تا به برلین آمده و مرا همراه خود به افغانستان ببرد.

سفیر صاحب تصویری از وضع نابسامان اقتصادی افغانستان برایم ترسیم نمود و علاوه نمود که پس از فتح کابل در خزانه دولت فقط هشت هزار افغانی پول باقیست. شیرازه امور اقتصادی یکسره از هم گسسته و در چنین شرایط به شخصی نیاز است تا در علم اقتصاد وارد بوده و اقتصاد کشور را بر بنیاد اصولی بنا نهد که پیشرفت های جهان امروز مستلزم آنست و اعلیحضرت برای این امر مهم شما را برگزیده اند.

به این ترتیب من با ایشان عازم افغانستان گردیده و از راه

هرات داخل کشور شدم نخستین ملاقات من در هرات با جمعی از تجار هراتی بود که آنها با برنامه های من برای ریختن شالودهء يك زیر بنای مدرن برای اقتصاد افغانستان نظر مساعد نشان دادند و به این ترتیب به كمك تجار ملی در هرات، قندهار، کابل و سایر نقاط کشور در اسرع وقت امکان تجمع مبلغ پنج ملیون افغانی سرمایه فراهم آمد و دولت نیز با پرداخت دو ملیون افغانی درین پروسه سهم گرفت.

ما با هفت ملیون افغانی سرمایه در سال (۱۳۱۱ ه.ش) کار را آغاز کردیم که بدون كمك خارجی و فقط فراهم آمده از منابع داخلی کشور بود. با همین سرمایه تا سال (۱۳۲۱ ه.ش) یعنی در مدت ده سال کارهای بزرگی انجام گرفت.

لازم به تذکر است که گروپ اول سرمایداران خصوصی که غرض ایجاد ریفورم در اقتصاد کشور در سال (۱۳۱۱) وارد صحنه شدند، صد در صد به خواش خود این کار را نکردند بلکه تا حدودی فشار دولت نیز وجود داشت.

وضع در آن زمان طوری بود که در اثر انقلاب خونین (۱۳۰۷) افغانستان تمام توان و امکان مالی و اقتصادی خود را از دست داده بود. خزانهء دولت خالی و تمام پس انداز ها از بین رفته بود. ذخائر اسلحه به تاراج رفته و تمام دفاتر و وزارت خانه ها مورد چپاول قرار گرفته بود. بحدی که حکومت در ماه اسد (۱۳۱۲) قادر به تادیه معاش عساکر نبود. تجارت و داد و ستد مملکت کاملاً بدست یهودی های خارجی و هندوستانی ها و تبادلہء اسعار هم در انحصار آنان

آمده بود. تجار افغانی در عرصهء داد و ستد خارجی اصلاً توان عرض وجود را نداشتند.

اعلیحضرت محمد نادر شاه زمانی تصمیم به ایجاد ریفورم در عرصهء اقتصادی کشور گرفتند که هنوز آتش نا امنی و اغتشاش در کشور فروکش نکرده بود. اغتشاش کوهستان، اندر، تره کی، ابراهیم بیک، دری خیل و سلیمانخیل مملکت را ضعیف ساخته بود. تا آغاز جنگ جهانی دوم هفده شورش صورت گرفت ولی این شورش ها مانع اجرای ریفورم اقتصادی نگردید و هرچند خود وی در آغاز ریفورم به شهادت رسید ولی راهی که او برای ایجاد يك تحول بنیادی در وضع اقتصادی کشور و بیرون آوردن مملکت از وضع قرون وسطائی مشخص نموده بود مدت ده سال پس از وی پی گرفته شد و تحولات بسیار عمیقی را در عرصهء اقتصادی مملکت موجب گردید.

نقش سرمایه خصوصی در تحول اقتصادی ۵۵ ساله (۱۳۱۱ - ۱۳۲۱)

در طول این ده سال دولت و بخش خصوصی دست بدست هم دادند و با هفت ملیون افغانی سرمایه که پنج ملیون از بخش خصوصی و دو ملیون از بخش دولتی بود تحول بزرگ اقتصادی را به شرح ذیل در کشور بوجود آوردند:

۱- بانک ملی تاسیس شد و به دنبال آن د افغانستان بانک و کسهء عمرانی بوجود آمد.

۲- زراعت پنبه از صفر شروع و به مقام امروز رسانیده شد.

۳- توسعه تولیدات پوست قره قل که در سال ۱۳۱۱ به (۹۰۰) هزار جلد می رسید و در اثر تلاش تشبث خصوصی به سه ملیون و چهار صد هزار جلد در سال بلند رفت.

۴- صنعت نساجی ایجاد شد که بعداً انکشاف یافت که ظرفیت تولید فعلی آن نود ملیون متر در سال است.

۵- کارخانه قند سازی بغلان تاسیس گردید.

۶- پشمینه بافی قندهار بکار انداخته شد.

۷- اولین کارخانه سمنت سازی در کشور بکار انداخته شد.

۸- کارخانه های برق چك وردگ، سروبی و پلخمري

بوجود آمد.



۹- تجارت از چنگال انفرادی رهانیده شد و به سیستم شرکت های سهامی در آمد.

۱۰- تجارت خارجی کشور از شهرهای سرحدی به مراکز تجاری اروپا و امریکا کشانیده شد و شعب متعدد بانکی و ادارهء تجارت خارجی در اروپا و امریکا و هند و پاکستان دایر گردید. ارتباط بانکی با تمام ممالك غربی مستقیماً قایم شد.

۱۱- تجارت خارجی مملکت از دست یهودیان و هندی ها و اجانب نجات داده شد و ارزش پول افغانی استقرار یافته بر اساس نرخ مستقل پی ریزی گردید که مدت هفده سال در برابر اسعار خارجی نرخ آن ثابت باقی ماند.

۱۲- برای نخستین بار در تاریخ افغانستان قرار داد هائی با کشورهای آلمان، چکوسلواکیا، پولیند، ایتالیا، هند و انگلستان عقد گردید.

قابل تذکر است که اعتبار و اعتماد تشبثات خصوصی با پشتیبانی حکومت و علاقه و تدبیر تثبیت مذکور در خارج در مدت کوتاه سه ساله چنان بلند رفت که بدون ضمانت بانک ملی خریداری اسلحه توسط دولت از آلمان و چکوسلواکیا عملی نگردید و قرضه داده نشد.

همچنان در سال ۱۹۳۷ که نویسنده و قوماندان قوای هوائی محمد احسان خان مرحوم به معیت حضور صدراعظم سردار محمد هاشم خان به لندن رفتیم، صدرعظم پلان خریداری هشت فروند طیاره برای وزارت حربیه را با خود داشت و مبلغ شصت هزار پوند کراید

از حکومت انگلستان مطالبه نمودند. من نیز بحیث رئیس بانک ملی برای خرید فابریکه، نساجی پلخمری پیشنهاد کردت پنجمصد هزار پوند را با خود برده بودم که نه تنها کردت ۵۰۰ هزار پوند شش ساله را از حکومت انگلستان حاصل نمودم بلکه فابریکه، نساجی پلخمری نیز از همان کردت فرمایش داده شد. جناب صدرعظم مدت یکماه را در لندن سپری نمود ولی موفق به گرفتن کردت برای خریداری طیاره نشد که این خود نشانه، اعتباری بود به بانک ملی در سطح بین المللی داشت.

جلالتمآب وزیر دربار که وزیر مختار افغانستان در لندن بودند حقیقت فوق را تصدیق خواهند فرمود^(۴). به همین گونه بود کردت خرید اسلحه و خریداری ماشین آلات صنعتی از آلمان، کردت خرید کارخانه (نساجی) گلبهار از آلمان و کردت های اسلحه و کارخانه قند سازی بغلان از چکوسلواکیا و یا کردت اول پروژه، وادی هلمند از ایالات متحده، امریکا که با مجاهدت و کوشش های همین تشبثات خصوصی تهیه گردید.

۱۳- برای تقویت نیروهای مسلح کشور، اسلحه از آلمان و چکوسلواکیا خریداری گردید.

۱۴- برای نخستین بار قرار داد های سه ساله، بارتری با روسیه و آلمان منعقد گردید و انکشاف داده شد. داد و ستد تجارتي افغانستان با این دو کشور همچنان با انگلستان و امریکا توسعه یافت که به نفع بنیه اقتصادی کشور تمام شد و تا سال ۱۳۲۲ ادامه یافت.

۱۵- پنج روز بعد از آغاز جنگ جهانی دوم بعلت خطر مسدود شدن راه اروپا، قبل از اینکه افغانستان با امریکا روابط سیاسی داشته باشد، برق آسا (افغان امریکن تریدنگ کمپنی) نیویارک را تاسیس نمودیم و تجارت سمت اروپا و امریکا از طریق پاسفیک شروع شد و همین اقدام به موقع سبب صادرات افغانستان به امریکا گردید و چون در مقابل وارداتی از امریکا نداشتیم در عوض، ذخیرهء طلای امروز د افغانستان بانک با همین تشبث خصوصی و اعتماد متقابله (میان دولت و سکتور خصوصی) بوجود آمد. چه ذخیرهء طلائی؟! ذخیره ئی که از عهد اعلیحضرت امیر دوست محمد خان تا این دوره بی سابقه است. قیمت این طلا در آن موقع در بازار آزاد بالغ بر (۳۱) ملیون دالر بود و این مبلغ از مازاد صادرات برداشت شد. طلائی که در آن زمان از قرار فی دالر (۱۳) افغانی خریداری شده امروز بخاطر بلند رفتن نرخ دالر و صعود قیمت طلا در بازار جهانی بسیار بلند رفته که قدرت د افغانستان بانک و نشر پول کاغذی بروی همین ذخایر طلا استوار است^(۵). قابل تذکر است که از آن زمان تا حال یعنی بعد از اینکه حکومت آن اعتماد و اتحاد را با سکتور خصوصی برهم زد و از میان برد، قادر به خریداری يك اونس طلای دیگر نشد.

۱۶- تاریخ ناکامی پول کاغذی در دورهء اعلیحضرت امان الله خان با انکشاف پول کاغذی این دورهء تشبث خصوصی مقایسه شود که با چه مهارتی رهبری گردید.

۱۷- انحصارات موتر و پترول طوری تنظیم شد که نرخ پترول

از (۹) افغانی نرخ وسطی فی گیلن به (۶) افغانی و قیمت شکر فی سیر (هفت کیلوگرام) از (۱۰) به (۸) افغانی و موتر از بیست هزار افغانی فی عراده به دوازده هزار افغانی تنزیل داده شد و در مدت ده سال در تمام افغانستان ثابت نگهداشته شد. سیستم گروپ های حمل و نقل که قبل از آن در انحصار هندی ها بود بدست افغانها سپرده شد.

انحصارات را بعد از سازماندهی و تنظیم آن جهت تقویه بنیه مالی دولت به حکومت سپرد که همین طرح باوجود سوء اداره امروزی آن بین بیست تا بیست و پنج درصد از عایدات خالص دولت را فراهم می سازد. (قابل سوال است که انحصارات در هنگام کنترل تشبث خصوصی بر آن به چه صورت اداره می شد و حال در دست حکومت به چه طرز تاسف آوری اداره می شود).

۱۸- برای اولین بار سیستم مالیات بر عایدات در مملکت روی کار آمد که عایدات دولت را تقویه نمود.

۱۹- نه تنها قیمت اسعار تعیین و تثبیت گردید بلکه تا دو سال بعد از جنگ جهانی دوم با وجود قلت مواد استهلاکی در جهان، قیمت مواد استهلاکی ثابت نگهداشته شد که در تاریخ گذشته سابقه نداشت.

درین دوره شکر در سراسر افغانستان فی سیر (هفت کیلوگرام) (۸) افغانی، پترول فی گیلن (۶) افغانی، تکه چیت روسی فی متر (۶۰) پول، کلوش فی جوړه (۸) افغانی، سیخ گول فی سیر (۱۸) افغانی، موتر تیز رفتار (شورلیت) فی عراده دوازده هزار افغانی و

موتر لاری فی عراده یازده هزار افغانی بدسترس مردم قرار داده شده بود و قس علی هذا.

۲۰- در دورهء جنگ جهانی دوم گرانی، قحطی و بی لباسی در مملکت بجائی رسید که در بعضی از ولایات برای مرده ها کفن میسر نمی شد و در آن وقت تمام کوچه های کابل و دیگر شهرهای کشور پر از گدایان بود.

همین سکتور خصوصی بود که بدون کمک مالی دولت، دیپوی تعاونی را برای انتظام امور رخت باب دایر ساخت و منسوجاتی را که در بازار آزاد بصورت اوسط فی متر (۱۸) افغانی هم دستیاب نبود برای کوپون داران فی متر (۸) افغانی به فروش رسانید.

در زمانی که امریکا و اروپا دوران بحران بعد از جنگ جهانی دوم را می گذرانیدند و تورید منسوجات از آن ممالک میسر نبود، يك قسمت از منسوجات مورد نیاز مملکت برای اولین بار در تاریخ افغانستان از مکسیکو و ارجنتاین وارد گردید و تولیدات سان ساخت وطن که در کارخانهء نساجی تولید می شد در بازار فی متر (۱۴) افغانی به فروش می رسید در مدت هفت سال (که مجموع تولیدات آن به (۷۵) ملیون متر بالغ گردیده بود از قرار فی متر (۴) افغانی در اختیار دیپوی تعاونی گذاشته شد. تفاوت نرخ این (۷۵) ملیون متر تکهء تولیدی فابریکهء نساجی پلخمیری به (۷۵۰) ملیون افغانی در وقتی بالغ میگردید که نرخ فی دالر (۱۳) افغانی بود. تشبث خصوصی با ایشار و از خود گذری تمام از این مفاد بزرگ که بیش از (۷۵) ملیون دالر بود به نفع جامعه

صرفنظر کرد.

دییوی تعاونی بعد از پنج سال فعالیت با سرمایه (۱۳۰) میلیون افغانی آروز که معادل ده میلیون دالر آن زمان بود به حکومت سپرده شد. این موسسهء تعاونی که در تحت کنترول تشبث خصوصی با پاکی و نظم خاصی اداره می شد که وقتی به دولت سپرده شد مورد حیف و میل قرار گرفت و به وضع اسفناکی دچار شد.

۲۱- برای رفع نیازمندی کشور به آرد، برای اولین بار قرار داد خرید آرد از امریکا عقد گردید.

۲۲- بانک ملی موسسات خیریهء ذیل را بوجود آورد:

الف: موسسهء انجمن نسوان.

ب: موسسهء حمایهء اطفال.

ج: موسسهء مجادله ملاریا.

د: جوایز مطبوعاتی غرض تشویق استعداد های اهل قلم.

ه: امداد به تاسیس مکاتب لیلیهء معارف.

و: تاسیس موسسهء خیریهء بانک ملی که دارائی آن ٪ ۴۰ سرمایهء بانک ملی را تشکیل میدهد به منظور کمک به تعلیم و تربیه و تقویهء موسسهء مبارزه با جذام.

ز: تاسیس مجدد (دارالمساکین) که بنام (مرستون) امروز از طرف سره میاشت اداره می شود.

غیر از اینها فعالیت های مشمری غرض بهبود وضع اقتصادی مردم بخصوص مامورین و مستخدمین دولت که عاید ثابت دارند صورت گرفت که ذیلاً به آن اشاره می شود.

- تاسیس کوپراتیف مامورین و کارگران.
- برای نخستین بار روی کار آوردن سیستم استخدام و تقاعد در مملکت و بیمهء صحی که امروز (زمان تحریر این سطور) دوازده هزار فامیل کارگر و مامور از آن استفاده می کنند.
- تاسیس کتابخانه ها، کلوپ ها و شفاخانه ها و خانه های نشیمن برای مامورین و کارگران که تنها در پلخمري برای این مقصد تقریباً يك هزار واحد مسكونی اعمار گردید و همین اکنون یکهزار و پنجصد فامیل کارگر بصورت مجانی در آن منازل سکونت دارند.
- تاسیس شهرهای جدید قندز، حضرت امام، تالقان، بغلان، پلخمري و بندر شیرخان در ساحل دریای آمو.
- سهیم ساختن کارگران کارخانه های نساجی در مفاد سالانه آنها. به همین ترتیب مامورین اداری بانك ملی و نساجی نیز از مفاد سالیانه این دو موسسه بهره می برند.
- این نکته شایان دقت است که صادرات مملکت قبل از ریفورم های اقتصادی به رهبری تشبث خصوصی در افغانستان چگونه بود و تشبث خصوصی به رهبری بانك ملی چگونه آنرا انکشاف داد که در سراسر کشور رفاه و آسوده حالی و کار و فعالیت بر قرار بود و بالاخره زمانیکه دولت جلو فعالیت های بانك ملی را گرفت انکشاف صادرات نیز با رکود مواجه شد.
- اعزام (۱۴۰) نفر محصل غرض تحصیل به خارج کشور به

کمک تشبث خصوصی عملی گردید که اکنون ۹۰٪ آنان در سکتور دولتی مصروف کار اند. توجه به ارتقای سویه علمی و مسلکی کارمندان از طریق کمک به آنها غرض ادامه تحصیل در داخل نیز تاثیر مثبت به بار آورد چنانچه يك تعداد از آنها در تشکیل هر چهار کابینه^(۶) سهم گرفتند و بعضاً در رأس دواير حساس دولتی ایفای وظیفه می نمایند.

همان موسسات تحت اداره سکتور خصوصی با سرمایه هفت ملیون افغانی بوجود آمد با وجود اینکه از مدت بیست سال به اینطرف تحت فشار های گوناگون قرار گرفتند بازهم امروز مقام اول تولیدات را در مملکت با معیار دو ملیارد افغانی در سال دارا می باشند. (نساجی، پنبه، روغن نباتی، قند سازی، پشمینه بافی، سمنت سازی جبل السراج و غیره).

تمام این اقدامات بدون کمک خارجی و به قوه همان هفت ملیون افغانی سرمایه به عمل آمد ولی با وجود آن حکومت لازم ندید که این همکاری برای مدتی دوام پیدا کند که تهداب اساسی اقتصاد ملی بوجود آید و زمینه برای انکشاف ساختمان آینده اقتصاد ملی بروی آن تهداب فراهم گردد. خواه آن اقتصاد به سیستم لیبرالیزم عملی می گردید یا به سیستم سوسیالیزم. هر کدام که حکومت صلاح میدانست.

نتیجه کار آن شد که بنیاد اقتصاد مملکت که با آنهمه زحمت بوسیله سکتور خصوصی پی ریزی شده بود فرو ریخت، بحدی که

من امروز قدرتی را سراغ ندارم که در چنین شرایط دشوار و از هم گسیختگی اداری بتواند آنرا سازمان دهد و تحول جدیدی را به میان آورد.

این مشکل از آنجا بروز نمود که دولت با تشبث خصوصی مخالف بود و خودش سیستم سوسیالیستی را تبلیغ نموده و با گرایش های سوسیالیستی کنار آمد. این دولت بود که از مدت ۲۳ سال از راه وسایل ارتباط جمعی، تفرقه طبقاتی را پی ریزی کرد تا نکه تشبث اقتصادی در کشور را بنام (اکنونومی دریژه) بدست خود گرفت و مملکت را در بحر قروض داخلی و خارجی و توسعه نفلاسیون فرو برد و به برهم زدن مقیاس های اقتصادی سوق داد. هر فعالیت اقتصادی را که تحت کنترل خود در آورد از اداره آن عاجز آمد و مشمریت آنرا از میان برد چنانچه همین اکنون بودجه دولت به شدید ترین مضيقه روبروست. عایدات ملی و تولیدات سقوط کرده، صنایع داخلی به علت عدم موجودیت يك روش معین در برابر هجوم واردات مشابه در حال ورشکستگی کامل است. پلان پنجساله، سوم با شکست مواجه شده و بیکاری در کشور در حال گسترش است، رشوه خواری و اختلاس به معیار بی سابقه رسیده و مامورین دولت به علت کمی معاش و بلند رفتن روز افزون قیمت ها به مضيقه گرفتار اند. قاچاق به حجمی رسیده که در زیر آسمان نظیر ندارد.

بودجه، مملکت (در صورت وضع قروض داخلی و خارجی و امداد های مواد استهلاکی) (۴۵) میلیون دالر است که اگر آنرا

بالای ۱۵ میلیون نفوس کشور تقسیم نمائیم به هر نفر فقط (۳) دالر می رسد که آنهم صرف معاش و مصارف اداری، مصارف نظامی، تعلیم و تربیه و امثال آن میشود که جوابگوی نیازهای آن بخش ها نیز نیست و دیناری برای مصارف انکشافی از آن باقی نمی ماند در حالیکه پلان پنجساله اخیر ایران حاوی (۱۱) میلیارد دالر است یعنی در هر سال دو میلیارد و دو صد میلیون دالر. بودجه عادی ایران در سال (۳۲۰) میلیارد ریال می باشد که معادل (۵, ۴) میلیارد دالر است که البته این مبلغ غیر از سرمایه گذاری سکتور خصوصی در صنعت می باشد. به این معنی که ایران در هر سال ۶ میلیارد و ۷۰۰ میلیون دالر در سکتور دولتی به مصرف می رساند که به هر ایرانی (۲۸۰) دالر می رسد.

همینطور است وضع پاکستان، هندوستان و ممالك عربی. بعضی ها چنین استدلال می کنند که پیشرفت ایران به علت عایدات نفت آن کشور است در حالیکه چنین نیست. حقیقت اینست که ایران تا ماه ثور امسال (۱۹۷۲ م) از عایدات نفت سالانه (۷۵۰) میلیون دالر استفاده می کرد و ۵ میلیارد و ۹۵۰ میلیون دالر از مدرك عایدات مالیاتی و عایدات صنعتی بدست می آورد که این ناشی از انکشاف صنعت، زراعت و سرمایه گذاری مثمر است. علت این موفقیت ایران اینست که دولت و سکتور خصوصی در کنار هم کار کردند و ناکامی ما در اینست که دولت از انکشاف صنعتی کشور از طریق سرمایه گذاری خصوصی در افغانستان جلوگیری کرد و خود نیز به علت ضعف اداری نتوانست در راه انکشاف اقتصاد ملی گام مهمی

به جلو بردارد. به علت فقدان تجربه قادر نگردید تا در بخش های بجا و به مورد سرمایه گذاری نماید و یا مانند کشورهایی که در آن اقتصاد پلان مرکزی رایج است پروژه های زود ثمر را روی دست گیرد. چون فاقد اداره، سنجش، تخصص، دید و فهم اقتصادی بود، خود و مملکت را به مشکلات امروز مواجه ساخت و هنوز هم به همین راه نادرست روان است.

روحیه ضد سکتور خصوصی در دولت موجب گردید که چهار کابینه، گذشته نیز علیه سکتور خصوصی موضع گیری نمایند که دانسته یا نادانسته موجب ایجاد سازمانهای سیاسی چپ گرا در کشور گردیدند و جنگ طبقاتی را رواج دادند.

به عباره، دیگر دولت در طول (۱۸) سال گذشته رویه نئی را تعقیب نمود که حاصل آن ضعف اداره، بیکاری، انفلاسیون، محدود ماندن قوه تولید و در نتیجه پائین آمدن سطح زندگی مردم بود.

این فشارها و راه دادن خارجی ها و مفکوره های وارداتی موجب بروز جریانهای چون خلق پرچم، شعله جاوید، دیموکرات مترقی، افغان ملت و غیره گردید و شیرازه سیستم تعلیم و تربیه و اداره مملکت را از هم گسست. همه اینها دست بدست هم داد و انارشی امروز را بوجود آورد. در عین حال در کشور ما نه جرئت قبول مسئولیت و قدرت اداری موجود است که سوسیالیزم تام را اعلام نماید و همه امور اقتصاد را از تولید تا توزیع و صادرات و واردات در اختیار خود گیرد و نه هم به سکتور خصوصی اعتماد دارد تا از طریق همگامی با آن اقتصاد ملی را فعال سازد.



ما انتظار ظهور معجزه ئی را داریم تا باران طلا از آسمان بر ما
 ببارد و به همین علت از فعالیت باز مانده ایم و اگر دست به
 فعالیتی هم می زنیم اثرات منفی ببار می آورد و از همین سبب در
 تنگنای مشکلات گیر کرده ایم که عبور از آن با روشی که دولت در
 پیش گرفته نه ممکن است و نه مطلوب. زیرا خواه اعتراف کنیم و یا
 نه در ما قوهء مبارزه، قوه انتخاب راه صحیح، توان
 تشخیص، احساس از خود گذری و ترجیح منافع ملی بر منافع
 شخصی وجود ندارد.



خدمات بانک ملی و اقدامات دولت در برابر آن

بانک ملی به عنوان نخستین بانک در تاریخ کشور ما بدست اعلیحضرت محمد نادرشاه زمینه تاسیس آن فراهم آمد و در نتیجه فعالیت مثبت و بسیار مثمر خویش، اعتبار فوق العاده را هم در داخل و هم در خارج کشور کسب نمود. اعتماد سرمایه داران و تجار داخلی به این نهاد جدید التاسیس جلب شد و آنها به میل و رغبت خود از تجارت انفرادی و خصوصی بسوی سرمایه گذاری در بخش های دیگر از جمله صنعت پنبه رو آوردند. بانک ملی تجارت شانرا با کشورهای خارجی بحد اعلای ممکن انکشاف بخشید و با نظام اداری سالم، از سوء استفاده و قاچاق به تمام معنی جلوگیری کرد و آنها را بسوی کمک های اجتماعی و موسسات خیریه تشویق نمود. حجم پولی که درین دوره، مردم به موسسات خیریه اعانه دادند در تاریخ چهار قرن اخیر افغانستان سابقه ندارد. از آن جمله سرمایه موجود شعبه خیریه بانک ملی است. در حالیکه از این شعبه تا کنون (۶۸) ملیون افغانی غرض کمک به انجمن ها و موسسات خیریه از جمله موسسه مجادله ملاریا، موسسه نسوان، روزنتون و حمایه مادران بی بضاعت برداشت شده است، بازهم فعلاً



(۱۸۰) ملیون افغانی سرمایه دارد که مفاد آن تماماً به بخش تعلیم و تربیه (وزارت معارف) تاسیس لیلیه ها و امور خیریه به مصرف می رسد.

افغانستان در تاریخ گذشته تنها در دورهء اعلیحضرت امان الله خان و عروج قدرت سلطنت موفق شد تا چهار ملیون مارك قرضه از آلمان بگیرد که دولت وقت به آن افتخار می کرد ولی بانک ملی در شرایطی که افغانستان از نظر اقتصاد ورشکسته و انقلاب کشیده بود، به اخذ قرضه ها و کریدت های هنگفتی از خارج موفق گردید که قبلاً به آن اشاره شد.

در سال (۱۳۳۲) با وجود اینکه بنده از کار رسمی استعفا داده بود و تشبثات خصوصی در داخل مملکت تحت فشار وزیر مالیه وقت (۷) قرار گرفته بودند، باز هم شرکت نساجی توانست بدون کمک دولت مبلغ (۳۰) ملیون مارك قرضه ۱۵ ساله از آلمان اخذ کند.

در مقابل این موفقیت هائی که از طریق تشبث خصوصی بدست آمده بود عکس العمل دولت چه بود؟ این بنیاد سالم را که بدست اعلیحضرت محمد نادرشاه بنا یافته و هنوز به مرحله پختگی و مشمریت کامل نرسیده بود از بین برد و در مقابل بانک های دیگری تاسیس کرد ولی این بانکها هرگز موفق نشدند از نظر اعتبار ملی و بین المللی جای بانک ملی را بگیرند. هرچند بانک ملی از سال ۱۳۲۹ پی در پی تحت فشار دولت قرار دارد ولی با يك مقایسه ساده میتوان دریافت که همین اکنون هم بانک ملی منظم تر و از اعتبار بیشتر برخوردار است. دیده شود که بانک ملی با هفت ملیون افغانی

سرمایه، خود چه خدمات مهمی را انجام داد و د افغانستان بانک و بانکهای تجارتی، رهنی و تعمیراتی و زراعتی چه کردند؟

دولت هرگز نخواستہ است تا مشمریت تشبثات خصوصی را با تشبثات اقتصادی دولت مقایسه نموده و نتایج کار آنها را به مقیاس عدالت و سنجش دقیق مورد ارزیابی قرار دهد و لاقلاً اگر تشبثات خصوصی را ترجیح نمیدادند لاقلاً در کنار تشبثات دولتی برایش حق انکشاف مساوی قایل می شدند، نه اینکه با روش تبعیضی حق آزادی فعالیت را از آنها گرفتند و حق تلفی کردند. در ردیف اول این حق تلفی ها رویه، د افغانستان بانک نیز قابل توجه است. د افغانستان بانک را بانک ملی تاسیس کرد بدون اینکه یک پول هم از بودجه، دولت در بانک مذکور سرمایه گذاری شده باشد.

سرمایه، ابتدائی د افغانستان بانک از همان دو ملیون افغانی سهم دولت در بانک ملی و ذخیره های مفاد این دو ملیون افغانی تهیه گردید و بصورت سرمایه، اساسی به د افغانستان بانک انتقال یافت و بعداً در اثر مساعی و اداره، خوب رئیس بانک ملی که در عین حال رئیس د افغانستان بانک نیز بود در ظرف دوازده سال آنرا چنان انکشاف داد که مفاد هر سال د افغانستان بانک را بر سرمایه، آن افزود تا بصورت یک بانک قوی مرکزی در آمد.

بانک ملی افراد کار فهم و پرسونل لایق اداری خود را در این بانک موظف ساخت تا از این جهت بانک در مضیقه قرار نگیرد و همچنان شعبه، اسعار و ذخائر طلای خود را هم به د افغانستان بانک منتقل ساخت و این بانک را در مدت دوازده سال طوری رهنمائی کرد

که توانست بر خود متکی گردد. در دوران صدارت داکتر محمد یوسف در (۱۹۶۳ م) از بانک ملی خواهش شد که پنج فیصد سهم خود را نیز به دولت واگذار گردد که این خواهش نیز بر آورده شد ولی همان بانک و شورای عالی آن که همه اعضای کابینه می باشند چنان بی حسابی را در دستگاه (د افغانستان بانک) راه دادند که فراموش کردند بانک مرکزی مادر بانکها می باشد.

بانک ملی در وقت خودش می توانست از تاسیس د افغانستان بانک صرفنظر کند و مقاد را برای خود حفظ نماید، لیکن منظور بانک ملی پر کردن جیب خود نبود بلکه به عنوان یک موسسه اقتصادی که وظیفه انکشاف و ریفورم اقتصادی کشور را در آنوقت با اختیارات کامل بعهده داشت، افتخار دارد که وظایف خود را نزد ملت و تاریخ با کمال خلوص نیت اجرا کرد. ولی بانک مرکزی که تحت نظر اعضای کابینه اداره می شود و بایست با تمام بانکهای داخلی یکسان رفتار می کرد متأسفانه روش تبعیضی را در پیش گرفته به این معنی که به بانک تجارتی، شرکت ها و موسسات دیگر کریدت میدهد ولی بانک ملی را از آن محروم می سازد و در مورد آن رفتار غیر عادلانه را روا میدارد.

حکومت به سفارت خانه های خارجی در کابل اطلاع میدهد که آنها حق باز نمودن حساب در بانک ملی را ندارند. و یا اینکه نمایندگی فروش پوست از بانک ملی گرفته شده به د افغانستان بانک سپرده می شود. فروش اسعار برای بانک تجارتی مجاز ولی برای بانک ملی در مدت ۱۴ سال ممنوع قرار داده شد.

اینکه وزیر مالیه وقت (۸) ۱۵ سال قبل پس از تحقیق و بررسی کار موسسات تشبث خصوصی، سندی دال بر خلاف کاری آنان بدست نیاورد، برای اینکه آبروی خود را نزد کابینه حفظ نموده باشد لیستی مخالف قانون مالیات بر عایدات به مجلس وزرا ارائه نمود و مجلس وزرا نیز فوری و بدون تحقیق و سوال از جانب مقابل، امر حصول آن مبلغ را داد.

وزیر مالیه بدون معطلی خواهان حصول پول گردید. کفیل بانک ملی به صدارت رفت و موضوع را به حضور والا حضرت صدراعظم (سردار داود) عرض نمود. والا حضرت امر دادند که قرار فیصله مجلس وزرا بانک ملی باید پول را تادیه کند ولی دلایل خود را تحریری به مقام صدارت تقدیم نماید!

کابینه والا حضرت بیش از نه و نیم سال دوام کرد و با وجود امر صدراعظم بعدی (۹) تا امروز که پانزده سال از آن تاریخ می گذرد و با وجود اینکه ارزش پول افغانی درین مدت (۶۰) فیصد کاهش یافته است، معامله فیصله نشد تا اینکه بانک ملی مجبور گردید تا مبلغی از مالیات قابل تادیه شرکت نساجی را به تعویق اندازد.

در حالیکه در همان موقع مطابق هدایت والا حضرت صدراعظم اسناد و دلایل لازم به صدارت عظمی تقدیم شد و از آن طریق به مجلس وزرای وقت راجع گردید. مجلس وزرا تصویب کرد که حق بطرف بانک ملی است و پول اخذ شده (که مبلغی در حدود شش میلیون افغانی بود) باید از خزانه دولت مسترد گردد.

اصلاً دوایر دولت با وجود قانون شریعت، قانون مالیات بر

عایدات و قانون اساسی که حقوق رعیت را در مقابل دولت تامین نموده، سکتور خصوصی را پائین تر از آن میدانند که به عرایض و حقوق آنها توجه کنند.

یکی از سرمایه گذاری های دیگر سکتور خصوصی در شرکت پختهء شمال بود که مدت بیست سال روی آن کار و سرمایه گذاری شده بود. این شرکت جنگلات ملاریا زای سمت شمال را به مزارع کشت پنبه مبدل ساخت. وقتی که شرکت به ثمر رسید وزیر مالیه وقت با تهدید و فشار مطالبه کرد که شرکت باید (۵۸ فیصد) سهم خود را به دولت واگذار شود و شرکت هم از روی ناچاری مجبور به اطاعت شد. نام شرکت به (سپین زر) مبدل گردید و شرکت نساجی به مشکلات زیاد مواجه شد.

زمانیکه داکتر محمد یوسف وزیر معادن و صنایع بود کارخانهء جنگلک را که در آن زمان تحت کنترول شرکت نساجی بود با خشونت تمام از این شرکت گرفت. در این موقع کارخانه نجاری جنگلک در سال دوم فعالیت خود در تحت کنترول شرکت نساجی سالانه دو ملیون و پنجصد هزار افغانی مفاد خالص داشت این کارخانه را به مبلغ يك ملیون افغانی به شرکت هوختیف برای ده سال به اجاره داد. هوختیف قیمت تولید این کارخانه را سه صد فیصد بلند برد و تمام مفاد حاصله را به خارج انتقال داده حقوق نساجی، مستهلکین و مالیهء دولت را تلف کرد.

روش دولت در برابر شرکت برق نیز قابل توجه است. این شرکت که مربوط شرکت نساجی بود بعد از (۱۸) سال که از تاسیس و

سرمایه گذاری در آن می گذشت و در شرایطی که منافع حاصله در طول این مدت به شرکت نساجی تادیه نشده و در خود شرکت ذخیره شده بود، در دورهء صدارت آقای میوندوال از نساجی جدا و مربوط دولت گردید. نساجی زمانی در شرکت برق سرمایه گذاری کرده بود که قیمت يك دالر (۳۲) افغانی بود ولی حکومت فیصله کرد که شرکت نساجی اصل قیمت سهام را مطابق پول افغانی که در مقابل سهام پرداخته شده به تدریج در مدت شش سال از شرکت برق در مقابل برقی که خریداری و مصرف می کند محاسبه نماید بدون اینکه ذخایر یا مفاد سالهای گذشته را به نساجی تادیه کرده باشد. این فیصله هم وقتی بعمل آمد که قیمت دالر از (۳۲) به (۷۵) افغانی فی دالر ارتقا یافته به عبارهء دیگر پول افغانی یکصد و بیست فیصد ارزش خود را از دست داده و نساجی هم در مدت (۱۸) سال، يك افغانی مفاد اخذ نکرده بود.

نونهء دیگر از اقدامات ضد سکتور خصوصی دولت موضوع مطالبات شرکت قند سازی بغلان است. دولت قیمت شکر را در سال ۱۳۴۲ با شرکت قند سازی تعیین نمود ولی خودش قیمت لبلبو را دوبار ارتقا داد و قیمت اسعار صنعتی را نیز دو بار بلند برد که به اینصورت قیمت تمام شد شکر بلند رفت.

امروز شرکت قند سازی يك سیر (هفت کیلوگرام) شکر را برایش (۶۵) تا (۱۰۰) افغانی تمام میشود مجبور است به قیمت (۴۸) افغانی به دولت بفروشد که به این ترتیب شرکت قند سازی زیر فشار سنگین قروض بانکی قرار گرفته است چنانچه سالانه ده

ملیون افغانی تکتانه قروض خود را تادیه می کند. بعد از صد ها مراجعه و چندین تفتیش و بررسی، موضوع سر انجام به شورای عالی اقتصادی محول گردید که درین شورا قیمت عمده، حقوق شرکت تائید شد بعداً مجلس عالی وزرا تادیه، حقوق مذکور را تائید نمود ولی تا امروز وزارت مالیه جرئت یا خواہش تادیه، حقوق شرکت و فیصله، محاسبات آن را ندارد و تصویب مجلس عالی وزرا و صحه، حضور مبارك اعليحضرت همایونی همه بی اثر مانده و کار به کمسیون بازی کشیده است.

نمونه دیگر: حکومت قیمت پخته را در مدت دو سال از (۴۰) افغانی به (۷۳) افغانی یعنی تقریباً صد فیصد بلند برد و به نساجی وعده داد که قیمت رخت را بلند نبرد زیرا حکومت در برابر تفاوت قیمت پنبه به شرکت کمک مالی خواهد نمود.

نساجی قیمت منسوجات خود را ثابت نگهداشت ولی امسال (۱۳۴۸) حکومت فیصله کرد که نساجی افزودی قیمت پنبه سال های ۴۶ و ۴۷ را به شرکت های پخته پردازد ولی قیمت منسوجات خود را قرار سنجش کمسیون حکومت از سال ۴۸ بیافزاید. یعنی دو سال که شرکت نساجی به اعتبار وعده، حکومت منسوجات خود را به ضرر فروخته فراموش گردید ولی امسال که افزودی قیمت را منظور نمود فوراً تصویب مجلس وزرای دوره، داکتر یوسف را که ورود اجناس مشابه اجناس تولیدی در داخل را ممنوع قرار داده بود لغو کرد و آنرا آزاد گذاشت.

آیا چنین فیصله را میتوان تصادفی بشمار آورد؟ آیا چنین

فیصلهء مهم که نتیجهء آن برپادی و شکست صنعت نساجی در کشور است به چه منظور صورت گرفت؟ نساجی افغان باید پنبه را فی کیلو (۳۸) افغانی از شرکت های پخته خریداری کند و در برابر کارخانه های نساجی پاکستان که فی کیلو پنبه را (۲۲) افغانی می خرند رقابت کند. در عین حال نساجی افغان باید به کارگران، بیمه صحی، کوپراتیف و بعضاً تقاعد تادیه کند، ترانسپورت کارگران را با (۳۰) عراده بس تدارك نماید، در پلخمری يك هزار واحد مسكونی بصورت مجانی در اختیار کارگران بگذارد و روزانه (۱۱۰۰) کالوری نان، پختهء مجانی به کارگران بدهد.

زمستان در پاکستان به علت گرمی هوا کارخانه ها مصارف تسخین ندارند اما شرکت نساجی افغان با این قیمت بلند مواد سوخت باید کارخانه ها را گرم نگهدارد. بر علاوه، کارخانه های پاکستان در کنار بحر واقع اند و از مزایای ارزانی کرایهء بحری و بلند رفتن معیار تکنالوژی استفاده می کنند و در عین حال ۲۸ فیصد در مقابل صادرات خود از دولت کمک مالی دریافت میدارند. حکومت پاکستان وارد شدن اموال مشابه تولیدات خود به پاکستان را ممنوع قرار داده، ولی حکومت ما چه می کند؟ از قاچاق اموال خارجی بداخل جلوگیری نمی کند و ورود اموال مشابه را نیز آزاد می گذارد و در عین حال به علت بلند بردن قیمت پنبه، قیمت منسوجات را نیز بلند می برد. اگر این حکم و فیصله به معنی مرگ صنعت نساجی در کشور نیست پس چیست؟ بنابر این مشکلات، شرکت نساجی مجبور گردید تا فعالیت خود را از سه تایم به دو تایم

در شبانه روز محدود سازد. از طرف دیگر با وجود محدودیت کار، شرکت نساجی افغان ماهانه ۴ ملیون و ۵۰۰ هزار متر منسوجات تولید می کند که سه ملیون آن بفروش می رسد و يك ملیون و پنجصد هزار متر آن به گدام تحویل داده می شود. امروز موجودی گدام های شرکت به ۳۸ ملیون متر پارچه باب رسیده است. شرکت نساجی برای جلوگیری از تراکم تولیدات و ازدیاد ضرر تصمیم گرفت کارخانه های نساجی را مسدود سازد اما به دو علت این تصمیم را تا ماه میزان به تعویق انداخت:

الف: بخاطر جلوگیری از تظاهرات بیشتر که همین اکنون نیز در جریان است، شرکت نساجی نخواست چندین هزار فامیل را بیکار ساخته و لشکر بیکاران را توسعه دهد.

ب: چون سال انتخابات شورا است، شرکت نساجی مناسب ندانست در سه ولایت تشنجی را روی کار بیاورد و برای مخالفین حکومت زمینه سوء استفاده از اوضاع را فراهم سازد.

بنابر ملاحظات فوق شرکت نساجی به امید اینکه برای رفع مشکلات آن چاره جوئی خواهد شد تاکنون ضرر را قبول کرده است و اگر چنین نشود مجبور به مسدود کردن کارخانه ها خواهد بود و علت این کار نیز اینست که دولت به انکشاف صنعت در کشور توجه ندارد و نمی خواهد مانند کشورهای چون پاکستان، ایران و هند، ممد پیشرفت صنایع داخلی گردد و از طرف دیگر این قصد را نیز ندارد که کارخانه و صنایع را یکسره دولتی ساخته و پیشرفت آنها را تعهد نماید. اینها نمایانگر یکنوع سیاست بلاتکلیفی نه تنها در برابر

آینده، صنعت و اقتصاد کشور است، بلکه مخالف مرام انکشاف مملکت و قانون اساسی نیز می باشد. زمینه سازی بسیار خطرناک برای بقدرت رسیدن جناح چپ و تباهی افغانستان است.

مملکتی که عقاید بیگانه آنرا به طرف نیستی می کشاند، برای جلوگیری از این سرنوشت یگانه راه، قوت بخشیدن به سکتور دولتی است تا دولت انکشاف صنعت را حمایت نماید و طرز اداره خود را اصلاح کند، زمینه کار و استخدام برای بیکاران فراهم گردد و سطح زندگی مردم ارتقا نماید. در صورتیکه به تنهایی توان این کار را ندارد به کمک سکتور خصوصی به این کار اقدام نماید در صورتیکه به هیچکدام از این دو کار دست نمی زند، روشن است که آینده، کشور چه خواهد بود.

شاید این انحصار طلبی ضرر کمتری میداشت اگر در سال ۱۳۳۳ که هنوز سرمایه، خصوصی از هم نپاشیده بود، همه را دولت به تصرف خود در می آورد و به این ترتیب نهاد های ساخته شده را در دست میداشت و از این راه بر تجارب دوایر دولتی می افزود و امور انکشاف تجارت و صنایع استهلاکی توسط همین موسسات که به ملکیت دولت در آمده بودند اداره می شد تا از نظر اقتصاد ملی نتایج خیلی بهتری بدست می آمد.

نگارنده همین پیشنهاد را در سال ۱۹۵۵ در هوتل (پلازا) در نیویارک به حضور والا حضرت سردار محمد نعیم خان نمودم که طرز دیگری فهمیده شد و موجب عصبانیت ایشان گردید.

نقش اتحاد شوروی در اقتصاد کشورما

گاز قلم داشت صادراتی کشور ما را تشکیل میدهد ولی متاسفانه چنین بنظر می رسد که درین رابطه اطمینان چندانی به آینده موجود نیست زیرا:

طبق اظهارات منابع رسمی که در رسانه های گروهی نیز منعکس شده است، ذخائر کشف شده، موجود گاز در شمال کشور ما بالغ بر (۶۰) میلیارد متر مکعب می باشد و هنوز هم تفحصات در جریان بوده و احتمال کشف منابع جدید وجود دارد. و نیز تصریح شده بود که بعد از وضع مصارف داخلی، از منابع صادرات گاز در ظرف ۳ یا ۴ سال آینده همه ساله متجاوز از هفت میلیون دالر بر عواید دولت افزوده خواهد شد و قروض اتحاد شوروی از همین مدرک کاملاً تادیه خواهد گردید. دوام صادرات از منابع موجوده می تواند عایدات کشور را تقویه نماید. این وعده ها در میان مردم امیدواری کاذبی خلق کرد.

اکنون بنظر می رسد که این مقدار گاز وجود ندارد و بهانه، روسها بر این متکی است که مخازن گاز را آتش سوزی گذشته متضرر گردانیده و افزایش صادرات امکان پذیر نیست مگر اینکه طبقه پائینتر گاز بکار انداخته شود در حالیکه طبقه پائین تر دارای



گوگرد است و بدون تصفیه صادر شده نمیتواند. روسها تکنالوژی تصفیه گوگرد از گاز را ندارند و ذخائر موجود گاز فقط چند سال به پیمانہء محدود کفایت نیازها را خواهد نمود. علت این مشکل اینست که:

۱- ما کارهای تفحص نفت و گاز در شمال را بصورت انحصاری به روسها سپردیم در حالیکه روسها نه تکنالوژی لازم برای این کار دارند و نه هم علاقمندی به انکشاف اقتصادی افغانستان در آنها به مشاهده می رسد. توجه و دلچسپی آنها فقط روی این نکته متمرکز است که تفحص معادن و منابع اقتصادی کشور ما را بصورت انحصاری در اختیار خود داشته باشند و پلان های خود برای آینده را آماده سازند تا در زمانی که خود در نظر دارند در اسرع وقت آنها را عملی نمایند نه در حال حاضر.

۲- وضع پایپ لاین انتقال گاز از بستر دریای آمو نیز موجب نگرانی است (۱۰) زیرا همیشه ترمیم طلب می باشد. چنین بنظر می رسد که روسها دارای ماتریال آهن و فولادی نیستند که توان مقاومت در آب را داشته باشد و یا اینکه درین مورد نیز نظر دیگری دارند.

۳- حریق ذخایر گاز شمال چندین ماه بطول انجامید (۱۱) و مقدار زیاد گاز این ذخایر از بین رفت. همزمان با این واقعه آتش سوزی، ذخایر گاز در ایران بصورت شدیدتری مورد حریق قرار گرفت لیکن امریکائی ها در مدت کمتر از دو هفته آنها را خاموش نمودند ولی حریق ذخائر گاز ما ماهها بطول انجامید.

۴- اگر صادرات گاز کمتر از بیست سال و عاید حاصله از آن کمتر از حدی باشد که پیشبینی شده است، در آنصورت مصارف تفحص، استخراج، تاسیس دستگاه های انتقال گاز به کارخانه کود کیمیاوی و پایپ لاین به ضرر مملکت خواهد بود.

فراموش نگردد که روسها از پانزده سال به اینطرف دم و دستگاه خود را در شمال کشور ما پهن کرده اند و مصارف پانزده ساله و مصارف عمرانات و غیره باید در نظر گرفته شود و بعد از سنجش دقیق میتوان به این نتیجه رسید که تمام پروژه هایی که روسها در افغانستان روی دست گرفته اند غیر اقتصادی بوده و کمکی به اقتصاد کشور ما ننمود.

در اینجا دو احتمال وجود دارد: احتمال ضعیف اینست که روسها در پلانگذاری و سنجش های اقتصادی موفق نیستند و احتمال دوم اینکه روسها در کشور ما برنامهء دقیق و طویل المدتی را تعقیب می کنند که میخواهند امور اقتصادی، معادن و تسلیحات مملکت ما را بدست خود بگیرند و در دستگاه های حیاتی کشور ما نفوذ یابند بدون اینکه کمک به اقتصاد کشور ما را مدنظر داشته باشند. این نکته کاملاً روشن است که هدف اصلی ابر قدرتها چه در گذشته و چه در زمان حاضر جهانگشائی و استعمارگری است نه کمک به دیگران. استفاده ممالك قدرتمند از ممالك ضعیف روی همین هدف می چرخد و برای نیل به این آرمان، ممالك مطمح نظر خود را، از نظر اقتصادی و اداری دچار ضعف می سازند تا مرامهای خود را بدون درد سر پیش ببرند. امریکای شمالی در برابر امریکای جنوبی

همین سیاست را داشت ولی روش روسها در طول پانزده سال گذشته در برابر کشور ما شدید تر بوده است.

ما چون پرنده ئی هستیم که افسون مار شده و تعادل خود را از دست داده ایم و هر آن امکان سقوط و بلعیده شدن ما بوسیله آن مار می رود.

من نمیدانم روی کدام عقل و منطق و کدام سنجش، دولت زمام امور تفحصات سمت شمال کشور را بصورت انحصاری به روسها سپرد و بدون اینکه نتیجهء مثبت از این کار گرفته باشد اکنون جنوب هندوکش را نیز به آنها سپرده است. آیا با چنین بی احتیاطی ها و سهل انگاری ها میتوان به آیندهء این مملکت امیدوار بود؟

قانون اساسی

گفته شد که بنیاد قانون اساسی موجود (۱۲) بروی قانون فرانسه که قانون جمهوریت است با تغییرات جزئی نهاده شده است. این قانون دارای تناقضات و نواقصی می باشد که ذیلاً به آن اشاره می شود.

قانون اساسی با عجله بسیار و بصورت اکسپرس وضع و تصویب شد و کسی به این اصل مهم توجه نکرد که قوانین دیموکراتیک در اروپا و شرق چه مراحل و راههای دشوار را پیموده اند که تاریخ دیموکراسی فرانسه و آلمان غربی و تاریخ انکشاف دیموکراسی در انگلستان که مدت (۵۰۰) سال را در بر گرفته نمونه های روشن درین مورد است.

مثال دیگر درین مورد قانون اساسی هندوستان است که با دقت فراوان و بعد از مطالعات دقیق و همه جانبه که تقریباً ۹ سال را دربر گرفت تصویب گردید.

قانون اساسی هندوستان نه تنها در خود هند و با وسایل خود شان روی تهداب دیموکراسی انگلستان بوجود آمد بلکه در مدت ۲۴ سال تجاربی که فراهم گردیده بود مورد مطالعه قرار گرفت. باوجود اینکه هندوستان دارای هزاران نفر حقوقدان ورزیده و مجرب بود که



نهر و گاندی در راس آنها قرار داشتند، به مطالعات و بررسی جوانب مختلف قانون در داخل خود هند اکتفا نکردند بلکه هیئتی از قانوندانان هندی برگزیده شد تا به ممالك مختلف رفته قانون اساسی هند را با قانون دانان کشور های دیگر نیز مورد مطالعه و بحث قرار دهند.

هیأت مذکور به فرانسه، انگلستان و امریکا مسافرت کرده و تقریباً طی یکسال مطالعه و بحث و بررسی، حاصل و خلاصه مطالعات و تحقیقات خود را به هند آوردند و بعد از مطالعه و تحقیق مجدد، برای تصویب تقدیم کانگرس گردید.

اما رفتار ما درین مورد نیازی به توضیح ندارد. تنها میتوان گفت که این قانون بدون در نظر گرفتن ایجابات زمان و مکان در حال فقدان رشد اجتماعی و سیاسی و قوهء اداری، فهم لازم حقوقی، قدرت اداره و حمایه و اجرای قانون، از طرف يك کمیتهء هفت نفری با پشتیبانی اکثریت مطلق مامورین دولتی که دورهم جمع شده بودند بصورت عاجل به تصویب رسید و در لویه جرگه هر وکیل شورای آنروز پهلوی یکی از اعضای لویه جرگه نشاندند و حتی اعضای لویه جرگه را که درین خصوص معلوماتی نداشتند و حتی اکثراً فاقد سواد بودند تحت تاثیر آوردند و قانون مذکور را به این ترتیب پاس نمودند.

قانون اساسی مخلوق فکر سیاسی خود حکومت بود در حالیکه در حکومت قوهء دور اندیشی و تجارب در مورد شناسائی روحیات ملت، وضع جدید سیاست خارجی و موقعیت حساس جغرافیائی و

همچنان حالت خاص سیاسی و اقتصادی کشور وجود نداشت. تحلیل وضع فعلی و پیشبینی آینده موجود نبود. خلالی (هدف ملی) در ذهن نسل جوان تحصیلکرده قابل لمس و تشخیص بود که به آن توجه نشد.

حکومت خود دچار تناقض در گفتار و عمل بود و از آنهم مهمتر اینکه حکومت بدون اینکه در قدم اول در بلند بردن سویه اداره، مطبوعات، دانش سیاسی و سویه رشد اجتماعی جامعه کوششی کرده باشد، بدون هرگونه آمادگی و وسایل، دست بکار هائی زد که بالاتر از قوهء اداری خودش و فهم ملت بود. مانند اعلیحضرت امان الله خان، بدون موجودیت يك زمينهء مساعد و مطمئن، دست بدامن ريفورم هائی زد اما بشکل ديگر و در زمان ديگر ولی تقريباً با همان سويه عقب ماندگی و دستگاه متشتت و ناتوان دولت. و اگر امروز دولت در جستجوی وسایل جديد نگردد، شيرازهء امور از هم خواهد پاشيد.

بدبختانه ما نه تنها رشد اجتماعی و سیاسی ملت را به سويهء مطلوب نرسانيديم و آنها را به وظائف شان و اصول ديموکراسی آشنا نکرديم تا از ديموکراسی مطابق روح مقررات ديموکراسی و قرار داد های اجتماعی پیروی و اطاعت نمایند، بلکه خود دستگاه دولت فاقد روحیهء پیروی از قانون و حمایت از قانون، اطاعت و پیشبرد قانون بوده و بخوبی دیده میشود که پسند خود ما بالاتر از قانون است. از همینجاست که ما شاهد تناقض خطرناک درین زمینه هستیم که بحرانهای موجود و آینده، ناشی از همین تناقضات قوهء حاکمه و

نارسائی های رشد اجتماعی جامعه می باشد.

اگر دولت موفق به تغییر روش خود مطابق اوضاع جدیدی که خلق گردیده، نگردد و سیر امور کشور را مطابق نیاز های امروز مملکت رهبری نکند، امور معارف و اقتصاد مملکت را اصلاح ننموده و در جهت پر کردن خلاهای متعدد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور اقدامی اساسی و بنیادی بعمل نیاورد، ما نه تنها چیز جدیدی بدست نخواهیم آورد بلکه آنچه را که در کف داریم نیز از دست خواهیم داد.

قابل تذکر است که داکتر محمد یوسف کرسی صدارت را بعد از دوره سردار محمد هاشم خان و سردار محمد داود خان که با دسپلین و نظام آهنین اداره می شد بدست آورده بود و بقایای آن دسپلین هنوز موجود بود. مشاورینش گمان می کردند که آن حالت استقرار همچنان ادامه خواهد یافت. آنها ناتوان از درک این حقیقت بودند که قانون اساسی جدید چه تحولی را میان خواهد آورد و به این تصور بودند که با ترویج دیموکراسی مقام قهرمانی را بدست می آورند. بر بنیاد همین باور به طبقه جوان اتکا کردند و با شتاب در تصویب قانون اساسی کوشیدند ولی دیدیم که کابینه داکتر یوسف را همان طبقه جوان که به آن اتکا داشت سقوط داد.

البته عوامل دیگری هم وجود دارد که بعزت فقدان مآل اندیشی مورد سنجش قرار نگرفت. خلاصه به جرئت میتوان اظهار نمود که در روح خود قانون اساسی و همچنان در قوه اداری دولت خلا هائی موجود بود که اوضاع آنروز را به امروز مبدل ساخت.

من نمی خواهم بصورت مشرح و ماده وار از خالیگاه های قانون اساسی بحث کنم ولی از ذکر چند مورد ذیل نمیتوان ناگفته گذشت:
الف: مطبوعات آزاد مطلق که بر اغراض مختلف متکی بود در ایجاد تشتت در افکار عمومی رول موثری را بازی کرد.

ب: با مجاز شمردن تظاهرات در قانون تا آنجا که در توان من بود مخالفت کردم. چه در همان وقت یقین داشتم که مظاهرات میتواند اساس انارشی و انقلاب را در مملکت پی ریزی کند. داکتر محمد یوسف به مجلس لویه جرگه آمد و از این ماده بدفاع برخاست و بالاخره راه مصالحه را در پیش گرفت که مظاهرات به اساس قانون فرعی که بعداً وضع خواهد شد، صورت گیرد (قانونی که هرگز وضع نشد) ولی تظاهرات راه توسعه پی در پی خود را می پیماید.

قانون احزاب:

کسانیکه در مورد رشد دیموکراسی در غرب صاحب اطلاع و مطالعه اند میدانند که در مالکی مانند انگلستان و امریکا که مهد دیموکراسی شمرده می شوند، سیستم دو حزبی روی کار است. در فرانسه موجودیت احزاب متعدد، بحران ها و عقب ماندگی های آن مملکت قبل و بعد از جنگ جهانی دوم را موجب گردید اما جنرال دوگول با تجدید نظر در قانون اساسی فرانسه، حکومت را استقرار بخشید و به این وسیله باز سازی فرانسه از ویرانی های جنگ را عملی ساخت.

آلمان امروز خود را بطرف نظام دو حزبی می کشاند. در ترکیه

که (اتاتورک) بنای دیموکراسی آنرا گذاشت، مانند سایر ممالك رو به انکشاف، با فراهم آوری وسایل رشد اجتماعی، علوم ساینس و مطبوعات سالم زمینه را برای دیموکراسی مساعد ساخت.

اتاتورک در آغاز دیموکراسی، سیستم يك حزبی را روی کار آورد و بعد از طی تجارب تقریباً (۲۸) ساله، ترکیه به سیستم دو حزبی رسید (این نکته را باید متوجه بود که اتاتورک سیستم يك حزبی را برای این بوجود نیاورد که حکومت آن مانند کابینه های مملکت ما، وقت را که پر بهاترین عامل پیشرفت مملکت است به هدر دهند و بخواب گران فرو روند و یا اینکه از یکطرف درگیر کشمکش بین خود بوده و از طرف دیگر بیشتر وقت خود را به ملاقات های اعضای پارلمان با اشخاص دیگر، غرض آرام ساختن آنها صرف کنند. بلکه هدف اتاتورک این بود که مناقشات بی لزوم بین قوای مقننه و اجرائیه را از بین برده هر دو طرف را به کار وادار نماید و بر بنیاد مقاصد ملی و انکشاف و رشد اجتماعی و سیاسی، وحدت و همکاری آنها را فراهم سازد).

مثالهای بسیاری درین زمینه میتوان ارائه کرد. در مصر سیستم يك حزبی حکمفرماست. در ایران تنها قدرت شاه، کشور را بنام دیموکراسی اداره می کند. ایران آهسته و به تدریج بسوی دیموکراسی گام برمیدارد. به اقدامات پاکستان از دوره محمد علی جناح تاکنون و نیز سیستم دیموکراسی در اندونیزیا توجه شود.

درین میان جاپان وضعی کاملاً استثنائی دارد، زیرا تار و پود ملت جاپان بر بنیاد شاه دولتی وطنپرستی و قبول زحمت و

محرومیت ها بنا یافته است. از طرف دیگر جاپان تحت شکنجه اشغال امریکا و روسیه قرار گرفته و حکومت و ملت جاپان خیلی ماهرانه دوش بدوش هم گام برمیدارند. هر زمانیکه لازم باشد از تظاهرات و بسیج افکار عامه غرض فشار بر امریکا کار می گیرند و بسوی هدف خویش سنجیده و عاقلانه پیش می روند. پیشبینی می شود همینکه مشکلات سیاسی و ارضی جاپان رفع گردد (مشکلات ناشی از شکست در جنگ جهانی دوم) شکل دیموکراسی آن نیز تغییر می یابد. زیرا در جائیکه دولت جاپان قادر به تامین مرامهای ملی نیست از تحریک و برانگیختن افکار عامه سود می جوید. ملت جاپان رسیده ترین و منظم ترین ملت در میان ملل گیتی است که درین موارد در میان ملل جهان نظیر ندارد.

رژیم های کمونیستی مثال دیگری درین مورد است که پیشرفت خود را مدیون سیستم يك حزبی و وحدت فعالیت و تلاش اند. سیستم يك حزبه در ممالك کمونیستی که سیستم انحصار سیاسی می باشد تا حال نتوانسته ایشان را فاسد نماید و آنها در اکثر اهداف و مرامهای ملی خود موفق می باشند. اگر چه بیروکراسی در دوایر شان موجود است و اقتصاد آنها از نظر توزیع و کیفیت تولیدات بخاطر عدم وجود رقابت، صدمه می بیند ولی به علت دسپلین شدید و آهنین خود توانسته اند که از فاسد شدن نظام اداری جلوگیری نموده قوهء کار و تولید خود را با موفقیت جلو ببرند.

بنابر آنچه که ذکر شد میتوان به جرئت عرض کرد که سیستم احزاب متعدد، بدبختی بزرگی را برای مملکت بار خواهد آورد.

قابل اندیشه است که مطبوعات حکومتی فاقد قدرت رهنمائی و ارشاد اند و جراید آزاد موجب خلق تفرقه و بدبینی مردم در برابر دولت می گردند و بر علاوه روح انقلاب و بی نظمی و روحیه جدال طبقاتی را خلق کرده و نفوذ خارجی ها را در کشور موجب می گردند. (از این جهت بوجود آوردن تغییرات عمده در وسایل ارتباط جمعی که بر علم و دانش و اهداف ملی متکی بوده و قدرت رهنمائی سالم کشور و اجتماع را دارا باشد از ضروریات حیاتی مملکت شمرده می شود).

به علت نامساعد بودن وضع جغرافیائی، سیاسی و اتنوگرافی (نژادی) اگر مملکت دارای احزاب متعدد گردد که در آن احزاب چپی وجود داشته باشند دیری نخواهد گذشت که سلطه حزب چپ بر مملکت حاکم گردیده و شیرازه حیات مملکت از هم خواهد پاشید. از این جهت میتوان گفت که سیستم دو حزبی در مملکت، متشکل از دو حزب معتدل که تحت نفوذ خارج نباشد و بر مرام ملی و حفظ آزادی، انکشاف و پیشرفت مملکت و استحکام رژیم سلطنت متکی باشد، یگانه راه مطمئن و مصئون برای بقای مملکت است. ما باید مانند ایران و مصر و بعضی ممالک دیگر، قانوناً فعالیت احزاب راست و چپ افراطی را ممنوع قرار دهیم در غیر آن مملکت حتماً تجزیه گردیده و آزادی و حتی موجودیت خود را از دست میدهد.

هرگاه احزاب بشکل گروپهای نژادی و زبانی عرض وجود کنند، انارشی داخلی حتماً سبب از بین رفتن کشور میشود. این نقیصه و خلاء در سیستم قانون اساسی ما موجود است و اگر رفع نگردد

مملکت بسوی نابودی کشانده خواهد شد.

بنابر آنچه گفته آمدیم میتوان اظهار عقیده نمود که تجدید نظر بر قوانین فرعی قانون اساسی، از ضروریات حیاتی مملکت شمرده می شود و باید تذکر داد که وضع قوانین به تنهایی گره گشای مشکلات این کشور نیست. در کنار اصلاح یا وضع قوانین، اصلاح نظام اداری دولت از واجبات امور است. اصلاحات باید همه جانبه و دقیق بوده و چنان توسعه یابد که اهمیت و وجاهت دولت را بلند برده و با حل مشکلات در بخش های تعلیمی، اقتصادی و اجتماعی، تفرقه های ملی، طبقاتی، ترس و عدم اعتماد را در کشور حل و فصل نماید و به این وسیله از انارشی امروز و خطرات فردای ناشی از آن جلوگیری موثر بعمل آورد.

من معتقدم که با طرز نگرش و روش موجود، عدم موجودیت پلان منظم اصلاحی که تمام شئون مملکت را دربر گیرد نمیتوان به چنین توقعی امیدوار بود زیرا همهء اینها وابسته به وجود قدرت اداری و دولت است و موجودیت حکومت مقتدری که دارای هدف و پلان و نظر اصلاحی و متکی برداشتن و توانستن باشد حتمی و لازمی است.

باید با هزار تاسف باید اذعان نمود که در دورنمای افق مملکت چنین علایم و خواستی بنظر نمی رسد.

دیموکراسی و شورا

بعد از گذشت چهار سال تجربه، به اصطلاح دیموکراسی و دست آورد های حاصله از آن، زمان آنست که چند سوال ذیل مورد بحث قرار گیرد:

آیا قانون اساسی جدید خواهد توانست مملکت را بسوی آرامی و پیشرفت سوق دهد و یا اینکه برعکس سیر قهقرائی را تشدید می کند؟

آیا قانون اساسی، مملکت را بسوی استقرار و بوجود آوردن يك بنیاد مستحکم رهبری می کند که بر آن اساس میتوان نظامی ایجاد کرد که حاصل آن وحدت ملی، آزادی و استقلال سیاسی و اقتصادی و اصلاحات اداری باشد و با ایجاد يك تحرك پر شتاب موجب رشد سیاسی و اجتماعی در کشور گردد که حاصل آن رفاه اقتصادی و پیشرفت اقتصادی در کشور باشد یا اینکه قانون اساسی جدید خود موجب بی سر و سامانی ها و انارشی موجود گردیده است؟

در مقابل سوالات فوق نظرات مختلف و متعددی وجود دارد: نباید انارشی موجود را صد در صد ناشی از قانون دانست زیرا همانگونه که قانون زادهء تفکر و تجارب و مطالعات علمی است، موجودیت آن برای ادارهء بهتر جامعه و رشد سیاسی و اجتماعی،

اداری و قضائی اهمیتی بی نیاز از توضیح و تشریح دارد ولی به این نکته باید بدقت متوجه بود که اجراء و تطبیق قانون مشکل تر از وضع قانون می باشد که برای عملی شدن نیازمند زمینه های مساعد و افراد با دانش و با دقت است که قدرت فهم قانون و توانمندی اجرا و تطبیق آنرا داشته باشند.

از طرف دیگر جامعه باید به آن حد از رشد لازم فکری رسیده باشند که در ایشان فهم قانون و لزوم اطاعت و حمایت از قانون موجود باشد. همچنان در دستگاه مقننه و اجرائیه و قضائیه باید کادرهای مورد نیاز متشکل از اشخاص پاک نفس و کار فهم بحد مورد نیاز وجود داشته باشد (این کار میسر نیست مگر اینکه قوای مادی و معنوی به حد رفع نیاز کادرها و مامورین بلند رتبه باشد که بکار گماشته شدگان از طرف دولت برای رفع احتیاج خویش مجبور به سوء استفاده مادی از مقام خود نگردند).

با موجودیت چنین شرایط است که قانون به ثمر و نتیجه مثبت می رسد. در غیر آن حاصلی جز بی قانونی و انارشی ندارد.

با توجه به مطالبی که ذکر شد اکنون باید دید که آیا چنان شرایط در کشور ما وجود دارد یا خیر؟ من گمان نمی کنم که کسی بتواند ادعا کند که چنین شرایط در کشور ما موجود است.

در قلت کادرهای قضائی که بتوانند قانون را بصورت بیطرفانه و مجرد مورد تعمیل و تطبیق قرار دهند جای تردید نیست. درین رابطه وضع و حالت قضات ما با قضات کشوری که قانون اساسی خویش را از آنها اقتباس کرده ایم مقایسه شود. ضعف دوایر مقننه

و اجرائیه، ما نیز به این نقیصه علاوه می شود.

این نکته قابل ذقت است که آیا مراجع مربوط در کشور ما تا چه حد با مفهوم و روحیه قانونی که توسط قانوندانان جمهوریت فرانسه برای آن کشور تدوین گردیده و ما در آن تصرفاتی نموده ایم، پی می بردند و از آن چه برداشتی دارند؟

اگر هدف و مرام رعایت قانون که عبارت از پیشرفت مملکت و نظام بهتر اجتماعی می باشد در بین می بود و کادرهای ورزیده و در عین حال بیطرف به اندازه کافی وجود میداشت، کارشکنی ها و مداخلات در امور دیگر موجود نمی بود.

بعنوان مثال: کدام قانون به شورا این حق را داده است که در پروگرام تدریسی موسسات تعلیمی مداخله کند و معیار کامیابی امتحان کانکور را به (۴۵) نمره تنزیل دهد که نتیجه آن پائین آمدن سویه علمی در کشور است؟ این اقدام شورا را چگونه میتوان تعبیر کرد؟ آیا این شورا در مدت چهار سال قوانین فرعی را وضع نمود و قدم اولی را در تقویه دیموکراسی برداشت؟ نه! زیرا چنین بصیرت، دانش و امانتداری را واجد نبود.

البته قوه اجرائیه را نیز نباید در سه کابینه بی عیب دانست ولی اصل موضوع درین است که اگر بین قوای ثلاثه همفکری و همکاری موجود می بود عوض اینکه خود و مملکت را بسوی هرج و مرج و بی نظمی بکشانند، باهم راه اشتراک مساعی را در پیش می گرفتند، در اصلاح نواقص همدیگر می کوشیدند و همه با هدف واحد در پیشرفت کشور تشریک مساعی می نمودند، دیموکراسی قوام

می یافت. در آنصورت ادارهء مملکت بدین منوال نمی بود.

در کشوری که رای دهنده گان رای خود را به نمایندهء خود می فروشند، چگونه میتوان پیشرفت دیموکراسی را انتظار داشت؟

پس باید اذعان نمود که بخش مهم از هرج و مرج موجوده، زادهء ضعف قوهء فهم و دانش، فقدان وحدت و هدف ملی، تشتت افکار عامه و پائین بودن سطح رشد اجتماعی ملت و دست اهدرکاران امور دولتی در مقایسه با سطح و سویهء قانون می باشد.

نکتهء دیگر درخور توجه درین رابطه اینست که حکومت در هنگام اخذ رای اعتماد از شورا همیشه رای اکثریت مطلق را به طرفداری خود حاصل می کرد ولی در مقابل پیشنهاد های حکومت، اکثریت موافق شورا همانقدر ابراز مخالفت می نمود که اقلیت مخالف. چرا؟ بععل ذیل:

الف اکثریت وکلاء پول زیادی در حوزهء انتخابات مصرف کرده بودند و وقتی به شورا آمدند دارای دو هدف بودند: یکی شهرت طلبی و دیگری بدست آوردن پول چندین برابر مصرف.

ب: جمعی از آنانی که موافق با حکومت نیز بودند به منظور استفاده ناجایز بعضی از اعضای حکومت را از طریق مخالفت تحت فشار می گرفتند. تا آنها را وادار به اجرای کارهای غیر قانونی خود نمایند.

ج: اکثریت اعضای شورا را اشخاص فاقد علم و دانش و نطق و بیان تشکیل میداد که قادر نبودند شیرازهء اکثریت را مستحکم ساخته و آنرا نگهداری نمایند. (باید در نظر داشت که در شورای

فاقد حزب، تشتت افکار و طرز تلقی مختلف و خود بینی همیشه موجود خواهد بود).

د: در شورا اقلیتی موجود بود که از جسارت و قدرت بیان برخوردار بوده و واجد دسپلین و فعالیت و دارای هدف و تشکیلات سیاسی بود. بنابر این همواره قادر می شد اکثریت را فلج نماید و اکثراً هم دیده می شد که اقلیت اکثریت را برای برد که هدف خودشان بود.

ه: افغانها در اثر تربیه، قرون متمادی و عوامل موثر بر گرایش های روانی، تحت تاثیر انفرادیت، خود پسندی و خود بینی قرار گرفته اند و به مشکل در چهارچوب نظام قانون و اطاعت از قانون و سنجش خیر و شر قرار می گیرند و از طرف دیگر گروپ چپ در خارج شورا تشکیلات قوی در دوایر دولت، معارف و دستگاه های صنعتی دارند. هرگاه بر حکومت و خط مشی و پروگرامهای آن انتقاد می کردند می توانستند افکار عامه را با تبلیغات سوء علیه حکومت بر انگیزند.

این گروپ اطلاعات کافی از طریق دست نشاندۀ های خود در دوایر دولتی بدست می آوردند و در عقب آنها جراید شان قرار داشت که گفتنی ها و ناگفتنی ها را با صراحت لهجه بیان می کردند و به حملات جسورانه مبادرت می ورزیدند (تشکیلات و نظم گروپ کمونیست ها چنان وسیع بود که تمام بیانیه های شانرا در شورا ثبت کست نموده در بین محصلین افغانی در امریکا و اروپا بخش می کردند.) از این سبب قادر گردیدند تا در افکار عامه نفوذ نمایند. در

حالی که گروه های چپ در میان نسل جوان کسب محبوبیت نمود، حامیان حکومت روز تا روز تضعیف شدند و بصورت خود آگاه و یا ناخود آگاه تحت تاثیر جناح چپ قرار گرفتند و به انتقاد از حکومت پرداختند و هرکس تلاش داشت تا درین معرکه هیرو و قهرمان باشد و گمان می کردند که مقام قهرمانی از راه حمله و انتقاد بر حکومت بدست می آید (ملاحظه شود وضعی که هنگام استعفای میوندوال در شورا واقع شد).

ز: مسئله دیگری که برای وکلای شورا اهمیت داشت، بلند شدن بانگ انتقاد آنان از حکومت به منظور رسیدن این آواز به حوزه انتخاباتی و به گوش موکلین بود تا شانس انتخاب مجدد در دوره آینده شورا را برای خویش فراهم آورند.

ح: حکومت متأسفانه موفق نشد تا در شورا هسته قوی و فعالی را بوجود آورد و از فروپاشی گروپ طرفدار خود جلوگیری کند.

هر سه حکومت گذشته در هنگام انتخاب اعضای کابینه خود، نقاط ضعف آن افراد و بدبینی محیط به بعضی از آنان را در نظر نگرفتند، به افکار عامه و قعی نهادند و تنها به پسند خود اکتفا کردند، که اینهم در ایجاد بدبینی ها در شورا و هم در خارج شورا بر علیه حکومت ها رول عمده را بازی نمود.

ط: این نکته کاملاً روشن است که وقتی در جامعه گروهی ظهور نماید که دارای قدرت فعالیت و جسارت حمله بر دیگران باشد، در عین حال دارای امکانات وسیع تبلیغاتی و تنظیم بوده و

فرصت نمایش قدرت را نیز داشته باشد، نظر توده بسوی آنان جلب میشود زیرا توده ها خصلتاً قدرت پرست بوده و همینکه قدرت جدید را قوی و رژیم را ضعیف مشاهده کنند روز بروز بسوی قدرت جدید تمایل پیدا می نمایند مخصوصاً زمانی که ضعف اراده، مقام سرکار نیز به اثبات رسیده باشد.

به ملاحظه جریانات فوق واضح میشود که از نظر منافع علیای کشور، شورای موجوده هرگز مورد تأیید نیست این شورا مظهر بی نظمی و هرج و مرج در کشور بوده و موجب فلج شدن حکومت نیز می باشد. حکومت نیز توانمندی ایجاد اصلاحات را در کشور ندارد تا از یکطرف در ذهنیت عامه کسب موقف نماید و از طرف دیگر امور کشور را از حالت رکود و انجماد بیرون آورد و سنگ اول تهداب دیموکراسی را از راه شورا و قانون بگذارد که بصورت متوازن پیش برود و کامیابی حاصل کند.

کابینه داکتر یوسف در حال تکوین سقوط کرد و کابینه میوندوال در فضای بی اعتمادی از بین رفت و کابینه موجوده نیز متاسفانه به مشکل بلاتکلیفی مواجه است که آینده آن تاریک به نظر می رسد (۱۳).

اینکه چه بود و چه شد نیازی به توضیح ندارد. حالت انارشی موجوده و دورنمای تاریک و پرخطر مملکت حاصل اعمال بی سنجش پنج سال گذشته و سهل انگاری ها و فرو گذاشت های قبل از پنجسال است.

در حالیکه به دیموکراسی افتخار می کنیم اما قدرتی پیدا

نکردیم که دیموکراسی را مطابق مرام ملی در عمل پیاده کنیم اکنون دیموکراسی، کشورما و خودما در برابر طوفان های شدید حوادث آینده در اقیانوس بی پایان بروی تخته پارهء كوچك قرار داریم و بدون توشه و وسیله هر آن با خطر فرو رفتن مواجه می باشیم. زیرا ما چند کلمهء قشنگ را از قانون فرانسه، کشوری که خودش دستخوش بی قانونی و هرج و مرج گردیده اقتباس کردیم. در فرانسه در فاصله میان دو جنگ جهانی همین قانون، امکان تشکیل کابینه ها و حکومت های دوامدار را از بین برده بود و در هر شش ماه یکبار کابینهء جدید تشکیل می شد و اگر جنرال (دوگول) برای نجات فرانسه قیام نمی کرد و حکومت مستقلی را با ریفرم اساسی در آن کشور بوجود نمی آورد، فرانسه از بین رفته بود.

ما این قانون را با تغییرات جزئی بصورت عاجل روی کاغذ آوردیم و تصویب کردیم و بعد با خاطر جمع در گوشه ئی به خواب سنگین فرو رفتیم و گمان بردیم که این پاره های کاغذ بدون دخالت و تدبیر ما، خودش توان دارد تا مملکت را اداره کند و همچنان تصور کردیم که وقتی قانون دیموکراتیک را به ملت اعطا کردیم، ملت تا ابد سپاسگذار ما خواهد بود و هر چه بکنیم آنرا نادیده خواهد گرفت ولی اکنون عکس آن به مشاهده می رسد.

ملت از آزادیهای قانون استفاده کرد و در صدد برآمد تا عقده های گذشته را از این راه علیه حکومت بگشاید. ما از درك این حقیقت مسلم نیز عاجز بودیم که قانون روی کاغذ به ملت نان، کار و امنیت داده نمی تواند. ما به این فکر نبودیم که در يك رژیم

:دیموکراتیک در مقایسه با رژیم مطلقه، فعالیت دولت باید ده برابر گردد زیرا در رژیم مطلقه کسی حق سوال و انتقاد را ندارد اما در رژیم دیموکراتیک حکومت مجبور است معیار کار را چنان بلند ببرد که برای اکثر طبقات ملت خوش آیند باشد و دولت آنقدر فعالیت کند که در افکار عمومی تاثیر مثبت وارد نماید تا حامی فعالیت های حکومت گردند.

کابینه های گذشته (که پی در پی دیگری سقوط کردند) ناتوان از آن بودند که فعالیت خود را به اندازه مورد نیاز برسانند و موفق به تحقق وعده های خویش نشدند که این خود عامل سقوط آنان شد. بلند شدن آواز انتقادات و شکایات، فلج ماندن قوای سه گانه دولت، رشوه خوری های بی سابقه و سوء استفاده های وسیع، عقب افتادن رشد اقتصادی، توسعه بیکاری، نفوذ قدرت های خارجی، بی اعتمادی و تفرقه جوئی، عدم تعاون با همدیگر و بد بینی ها و سوء ظن ها و صد ها عامل دیگر دست بدست هم دادند و انارشی امروز را بوجود آوردند و حکومت فعلی هم نسبت به پارهء عوامل قادر نیست دامنهء انارشی را محدود و چرخ متوقف مملکت را مجدداً بدوران بیاورد.

باید بی پرده عرض کرد که دورنمای شورای آینده به مراتب از شورای موجوده خطرناکتر به نظر می رسد و اینهم دلایل زیادی دارد که اولتر از همه فقدان پلان صحیح و نظم و فقدان راهنمایی و اداره و عدم وجود یک گروپ سالم با هدف ملی است که دارای اتحاد بین خود و همکار با حکومت باشند.

نکته مهم دیگر که باید به آن توجه نمود اینست که عدم موجودیت والی های صاحب تجربه و فعال، دستگاه های اداری ولایات را نیز در آستانه ورشکستگی کامل قرار داده است.

سهو بزرگی خواهد بود اگر امروز حکومت تحرکی از خود نشان ندهد و پروگرامی غرض رفع بحرانی که دستگاه مملکت را فلج نموده تهیه نمی کند. حکومت باید در قدم اول سعی نماید تا اعضای کابینه نصب العین مشترک و معینی داشته باشند که همه بروی یک هدف واحد ملی متکی باشد که با خود گذری با همدیگر و با مردم همکاری کنند. در غیر این صورت موفق نخواهد شد تا به شورای آینده چنان متکی گردد که شورا از پروگرامهای حکومت جانبداری و حمایت کند. بعبارت ساده تر در صورت عدم فعالیت حکومت، شورای آینده غالباً امکان سقوط پی در پی کابینه ها را فراهم خواهد کرد تا دولت به قلت افراد مواجه گردیده و سرانجام از بین برود.

برای دولت مفید خواهد بود اگر به این نکته توجه کند که تبلیغات سوء جراید آزاد، شورا و تشکل جناح چپ، مظاهرات دوامدار و ناسزا گفتن ها، شعار های انقلابی و بی تحرکی حکومت همه دست بدست هم داده تاثیرات عمیقی بر روحیه توده مردم مخصوصاً اقلیت های ناراضی از خود بجا می گذارد. اکنون به حکومت قوی و فعالی نیاز است که احاطه و اقتدار بر رفع مشکلات کنونی و پریشانی جامعه را دارا باشد و امید جدیدی را در مملکت خلق کند در غیر آن نارضایتی افکار عامه مقابل رژیم و حکومت توسعه می یابد و در شورا روحیه ئی خلق خواهد گردید که به قول

معروف (خود را در گلیم کهنه نپیچند) و جانب افکار عمومی را بگیرند که آنهم به حصص ذیل تقسیم می شود:

الف: جناح چپ فقط و فقط طرفدار انقلاب و از بین بردن سیستم موجود و بدست گرفتن قدرت می باشد. آنها می دانند که ضعف حکومت باعث سقوط آن می گردد و این سقوط های پی در پی را به نفع خود ارزیابی می کنند زیرا به جز از جناح چپ گروپ منظم دیگری در کشور موجود نیست و از حمایت خارج نیز برخوردار اند. آنها مطمئن اند که سرانجام قدرت دولتی را تصاحب خواهند کرد. (پیشبینی نگارنده نیز همین است).

ب: عده ئی از نمایندگان شورا که از زمینداران و کوچی ها نمایندگی می کنند نیز تمایل دارند که به دولت مالیه ندهند و یا از افزایش مالیه جلوگیری نمایند. مطمح نظر قاقاقچیان نیز ضعف دستگاه حکومت می باشد زیرا حکومت بی اراده در مقایسه با حکومت قوی به مرام آنها نزدیکتر است. لهذا عده ئی که سقوط حکومت ها را می خواهند و عده ئی که خواهان ضعف حکومت اند اکثریت شورای آینده را تشکیل خواهند داد و نتیجهء این خط سیر واضح است و هر کس که جرئت داشته باشد تا جریانات مملکت را به چشم باز ببیند میتواند آیندهء خطرناک آنرا پیشبینی نماید.

ج: حکومت نفوذ خود را از دست میدهد و وکلای شورا نیز خود را ملزم به دفاع از دولت نمیدانند. در صورت فقدان کابینهء فعال و کاردان، شورای آینده از شورای گذشته باید پرشور و شر تر باشد. به همه حال اگر شورای دورهء ۱۳ قدری بهتر یا مانند شورای

دوره ۱۲ یا قدری از آن بی سر و سامان تر باشد فرقی ندارد چه اگر حکومت براهی که امروز روان است همین سیر توأم با بلاتکلیفی را ادامه دهد نارضائی عمومی چنان گسترده خواهد شد که بصورت حتمی شورای دوره ۱۴ شورای جناح چپ خواهد بود و آنوقت است که مملکت بسوی نیستی کشانده می شود.



زنگ های خطر به صدا درآمده است

آیا کشور ما درگیر بحران است؟ اگر جواب به این سوال مثبت باشد چگونه میتوان خود را از این بحران نجات دهد؟ در شعاع همین دو سوال جنبه های منفی و احیاناً مثبت مسئله مورد بررسی قرار می گیرد:

۱- بنظر می رسد که جامعه ما در مقابل جریانات چهار سال اخیر (۱۴) بخاطر عدم استقرار و فقدان اعتماد بدولت و از دست دادن امید به آینده بسرعت به جانب انارشی در حرکت است.

۲- اوضاع اقتصادی و مالی کشور در عمق بحران شدیدی قرار گرفته که از یکطرف موجب توسعه فقر و بی بضاعتی در جامعه گردیده و از طرف دیگر بیکاری رو به گسترش در کشور زمینه های نا آرامی امروز و فردا را فراهم ساخته است.

۳- دستگاه اداری مملکت بصورت کامل از هم پاشیده و از فعالیت باز مانده و رشوه ستانی و استفاده جوئی بصورت مدهشی در دستگاه اداری استیلا یافته است.

۴- دستگاه دولت به علت ضعف قوه مالی، ازدیاد قروض داخلی و خارجی، عدم توازن بودجه، عدم توانائی در جمع آوری مالیات و عواید دولت، عدم جلوگیری از قاچاق، عدم انکشاف منابع

تولیدی، بلند رفتن روز افزون مصارف دواير امنيتی، معارف، صحيحه و شهر سازی و توسعه متزايد تشکيلات اداري، ازدیاد قيم مواد مورد ضرورت دواير دولت، بار سنگینی را بر بودجهء دولت تحميل نموده و اين مشکلات مالی قوهء ابتکار حکومت را خنثی گردانیده است.

۵- با توجه به اینکه سالانه ۳۰۰ هزار نفر به تعداد نفوس مملکت اضافه می شود و با این افزایش، مصارف از غذا و لباس گرفته تا تعلیم و تربیه و محل رهائش و از همه مهمتر بلند بردن سطح اشتغال که منبع تولید و معیشت مردم است نیز باید ارتقا یابد در حالیکه با وضع نابسامان اقتصادی امروز، تدارک چنین وسایل مورد نیاز بدور از امکان است زیرا نه تنها باید برای ۳۰۰ هزار نفر هر سال کار تدارک گردد بلکه باید عایدات ملی نیز سالانه حد اقل پنج در صد انکشاف نماید تا دو فیصد آن در تامین زندگانی نفوس در حال ازدیاد به مصرف برسد و سه در صد باقی مانده در انکشاف ملی مورد استفاده قرار گیرد.

۶- از نگاه وضع کنونی عایدات بودجوی دولت، تطبیق پلان پنجسالهء سوم به خطر جدی مواجهه است و اگر با واقع بینی به این مسئله بنگریم، از مالکی که سیستم پلانیزم را تعقیب کرده اند افغانستان نخستین کشوری است که به شکست اقتصادی، مالی و اداري مواجه گردیده و اگر اوضاع بشکل کنونی ادامه یابد تطبیق پلان های بعدی غیر ممکن بنظر می رسد و البته ناگفته پیداست که با چنین اوضاع و احوالی نه انکشاف عاید ملی متصور است و نه

بلند رفتن سطح اشتغال.

۷- از نگاه انکشاف اقتصاد ملی، سرمایه گذاریهای دولت از ساحه زراعت در وادی هلمند و ننگرهار گرفته تا بخش صنعت مخصوصاً تولید انرژی برق که امروز انرژی آن در آب به هدر می رود، همه ناکام بوده است. هرگاه سود قروض، استهلاك ماشین آلات و مصارف اداری شرکت برق را با عواید آن مقایسه کنیم، شرکت مذکور، سالانه با ۲۰۰ میلیون افغانی ضرر مواجه است.

فابریکهء خانه سازی نیز با همین مشکل روبروست. وقتی که پلان ساختن چنین بلاک ها روی دست گرفته شد، مغزهای آنروز اقتصادی مملکت ما به علت عدم قوه درك و سنجش و یا کوتاه نگری، توجه نکردند که چنین فابریکه ها در مالکی میتواند مثمر باشد که به کمبود نیروی کار انسانی مواجه اند. در مالکی که صنعت انکشاف نیافته و نیروی کار ارزان دستیاب است باید برای کارگران امکان کار فراهم گردد نه اینکه با وارد کردن ماشین و جانشین ساختن آن بجای نیروی کار کارگر، به بیکاری امکان توسعه بیشتر دهند. (پلان پنجساله اول و دوم روسیه، چین و هندوستان مطالعه شود که کارهایی را که ما کرده ایم آنها در پلان های دوره اول و دوم خود راه نداده بودند).

یکی از عوالم مضيقهء مالی امروز مملکت را سرمایه گذاریهای بدون سنجش و گزاف خرچی هائی چون توريد ماشین آلات ساختمانی تشکیل میدهد که برای هر پروژه دو و حتی سه برابر احتیاج وارد گردیده و بخش زیادی از آن در مدت کوتاهی تحویل قبرستانهای

ماشین ها شده است که يك نمونه آن پارک قوای کار در جنگلک می باشد (۱۵).

بصورت عمومی دولت در پروژه های عمرانی نه بر خارجی ها کنترل داشته و نه بر دواير داخلی که اجرای پلان به آنها محول شده بود. همه چیز بدون اداره و سنجش صورت می گرفت.

۸- حکومت سیستم پلانیسم را روی دست گرفت ولی لااقل طرز اجرای پلانهای اولی و دومی روسیه، چین، هند، ایران و پاکستان را مورد مطالعه قرار نداد که آنها با چه اسلوبی به اجرای پلانها مبادرت ورزیدند، کدامیک ناموفق و کدامیک موفق تر اند.

حکومت در تطبیق پلان ها به مشوره، خارجی ها اتکا مطلق نمود و خودش نقش تماشچی را اختیار کرد و به این نکته نهایت مهم مطلقاً توجه نکرد که هدف خارجیان در يك کشور بیگانه حتماً کمک به پیشرفت مملکت مذکور نیست، زیرا وقتی يك کشور بی نیاز شد زیر سلطه، يك کشور پیشرفته نمی رود.

حکومت ها یکی پی دیگری آمدند و رفتند ولی به مسئله استعمار اقتصادی و خطری که از ناحیه وابستگی اقتصادی متوجه مملکت است توجهی نشد. کسی به این مسئله اعتنائی نکرد که يك کشور قوی يك مملکت ضعیف را از راه توسعه، نیازهای مالی آن میتواند تحت تسلط سیاسی و اقتصادی و اطاعت خود در آورد نه از طریق انکشاف اقتصادی و تقویت آن.

واضح است که هر کشوری که از نظر اقتصادی بخود متکی بوده و توان برای انکشاف داشته باشد در سیاست خارجی و داخلی

خویش نیز دست آزاد را دارا می باشد و از منافع ملی خود صیانت می کند. بر عکس ممالك ضعیف و محتاج مجبور اند در سیاست داخلی و خارجی خویش با در نظر داشت ملحوظات ممالك كمك دهنده در حرکت باشند. میتوان به صراحت گفت از روزیکه افغانستان دست خود را بطرف كمك خارجی دراز کرد و بر كمك خارجی متکی شد استقلال اقتصادی کشور يك قلم به فراموشی سپرده شد. در حالیکه تدبیر ایجاب می نمود که در پهلوی اخذ امداد خارجی در فکر توسعه صنایع داخلی نیز می بودیم و نیروی تشبث و قوه اداری خود را چنان عیار می ساختیم که به تدریج اقتصاد مملکت بر استعداد ها و توانایی های ملی خود متکی می شد. ما قادر به بهره برداری از توانائی ها و امکانات دست داشتهء داخلی نشدیم. امور اقتصاد ملی و معارف خود را تحت فشار روز افزون خارجی ها بدست آنها سپردیم و در نتیجه مملکت بحالت فلاکت بار کنونی دچار گردید.

۹- جای کمال نگرانی است که معارف کشور با مرام ملی بصورت هماهنگ در حرکت نیست. سیستم تعلیم و تربیهء ما توان آنرا ندارد تا زمینهء انکشاف علم و تکنالوژی و منجمنت را در کشور مهیا سازد. در چنین حالتی مملکت چگونه قادر به انکشاف خواهد بود؟ آیا حکومت ما به رابطهء حکومت های روسیه، یا ایران و مصر و پاکستان با مؤسسات تحصیلات عالی آنها توجه کرده است؟ آیا حکومت به این نکته متوجه است که در مملکت فقط يك پوهنتون وجود دارد و همین پوهنتون منحصر به فرد کشور چه نوع

مناسبات تفاهم و همکاری با دولت دارد؟

آیا تمام این حقایق روشن حکایت از موجودیت انارشی در دستگاه معارف کشور ما نمی کند؟ آیا با ضعف اقتصادی که منشاء خود، از ضعف امکانات تولیدی مملکت می گیرد، دولت قادر به اصلاح معارف خواهد بود و قادر خواهد شد تا برای فارغ التحصیلان کار و مصروفیت فراهم سازد؟ آیا با ضعف مالی دستگاه موجود، اصلاح و انکشاف معارف متوازن و تعمیم سیستم تعلیمات مجانی که در قانون اساسی تعهد گردیده تامین شده میتواند؟

آیا فارغان لیسه ها و پوهنچی ها چند فیصد از سواد لازم برخوردار اند و یا با تودهء بیسواد انکشاف مملکت ممکن است؟

۱۰- وضع تشکیلات (قوای کار) قابل دقت است. نزدیک به دو دهه از تشکیل قوای کار می گذرد و درین مدت و بخصوص در پانزده سال اخیر، این نهاد زیر دست و تحت فرمان خارجی ها متصدی امور پروژه های مختلف ساختمانی بوده است ولی با کمال تاسف حکومت موفق نشد در طول این مدت حداقل چند نفر انجینیر و تخنیکر تربیه کند تا در رفع احتیاجات تخنیکی، قوای کار ما را از نیاز به پرسونل تخنیکی خارجی بی نیاز سازد. اگر کسی این ادعا را نمی پذیرد لطفاً به پغمان که کار ساختمانی جاده در آنجا جریان دارد رفته و عملاً مشاهده نماید که قوای کار نه تنها زیر اداره و رهنمائی انجینیر روسی کار می کنند بلکه جای تاسف است که در شروع همین هفته، اخیر ماه اسد، قوای کار خود سرانه و بدون اینکه

با مالکان زمین هائی که زمین های شان در مسیر جاده واقع شده بود مفاهمه نموده و یا به مردم از قبل اطلاع داده باشد و خلاف قانون اساسی که می گوید اول باید استملاك صورت گرفته و بعداً املاك مردم برای رفاه عامه مورد استعمال قرار گیرد، حصه زیاد زمین های مردم را تحت تصرف در آورده تخریب کردند. مردم شکایت به حکومت محلی بردند ولی آنها اظهار بی اطلاعی نمودند و بعد از معلومات به مردم گفته شد که این کار بدستور انجنیر روسی قوایکار صورت گرفته است.

مثال دیگری درین مورد سیلوی کابل است که پانزده سال از اعمار آن می گذرد و در طول این مدت دولت موفق نشد تا چند نفر افغان را تربیه نموده اداره سیلو را از دست خارجی ها بگیرد و بی جهت معاش به اسعار خارجی به خارجیان تادیه نکند و بر ضعف قوه اسعاری مملکت نیافزاید.

۱۱- چون به علت ضعف مفرط قوای اقتصادی، انکشاف قدرت مالی ممکن نیست، در پنج سال آینده قلت مواد غذایی بعلت ازدیاد نفوس و محدود ماندن صادرات، تنزیل ارزش پول افغانی، بلند رفتن نرخ مواد استهلاکی و توسعه بیکاری، بزرگترین مشکلات مملکت را تشکیل خواهد داد.

۱۲- قابل توجه است که معاش ماهوار مامورین نظامی و ملکی جوابگوی نیازهای ضروری آنها نیست و برای آنها جز اینکه رشوت بگیرند یا وسیله مقاصد خارجیان گردند و یا در ورطه فقر و فلاکت مضحمل گردیده صحت شان از بین برود، راه دیگری باقی نمی

ماند. اگر دولت به این مسئله متوجه نیست آیندهء مملکت چگونه خواهد شد و اگر چارهء می اندیشد از کدام مدرک خواهد بود؟

۱۳- هجوم امتعهء خارجی به بازار های کشور ما، صنایع داخلی را به ورطهء ورشکستگی کشانده است در حالیکه کشورهای که در شرایط ما قرار دارند، تورید آن اموال و امتعه ئی را که مشابه آن در کشور خود شان تولید می شود ممنوع قرار داده اند و صادرات خود را از طریق سیاست های حمایتی تشویق می نمایند. اما در کشور ما که صنایع هنوز در مرحلهء ابتدائی خویش بود و نیاز به حمایت داشت بوسیلهء سیاست های غلط درهای باز، لگد کوب تولیدات کشورهای همسایه شد که بخش اعظم آن از طریق قاچاق وارد کشور می شود.

آیا حکومت متوجه این مسئله است که روسیه يك متر رخت خود را در مملکت ما به ده سنت می فروشد در حالیکه قیمت همان پارچه در داخل روسیه (۵۰) سنت است. يك موتر والگا را به (۱۶۷۰) دالر در خارج عرضه می کند در حالیکه قیمت آن برای خود مردم روسیه در داخل (۸۰۰۰) دالر است به این ترتیب از داخل کشور مفاد می گیرد و در خارج صادرات را تقویه می کند. ایران روغن نباتی را در داخل کشور خود ۲۰٪ گرانتر از بازار افغانستان عرضه می کند و برای صادرات از طرف دولت سبسی داده می شود ولی ما چه می کنیم؟ حکومت از تولید روغن داخلی فی کیلو دو افغانی تکس می گیرد و واردات روغن خارجی را از تادیهء محصول معاف قرار میدهد. بعبارء دیگر کشورهای

همسایه، ما مساعی بخرچ میدهند مانع انکشاف صنعت در افغانستان گردند که يك کشور زراعتی باقی بماند و بازار امتعه، صنعتی آنها باشد و دولت افغانستان بجای اینکه صنایع داخلی را تقویه و حمایه کند، واردات خارجی و سیاست سوء آنها را دست آزاد میدهد. آیا چنین روش باعث انکشاف مملکت و رفاه ملت و تقویه بنیه اقتصادی حکومت و مملکت میگردد؟

ما متوجه نیستیم که تجارت و صادرات و واردات مجدداً در حال افتادن بدست خارجیان است و در نتیجه این روش مفادی که از حاصل این تبادل بدست می آید به خارج منتقل می شود و به این ترتیب روز بروز دارائی ئی که برای انکشاف مملکت ما از ضروریات اولی شمرده می شود در شرف کاسته شدن است.

امروز وضع اداری مملکت ما مشابه دکان عطاری پیرمردی است که قوت دید، کار و فکر را از دست داده باشد. همه امتعه، دکان رویهم ریخته، کهنه و فرسوده شده و روی آنها را طبقه، ضخیم گرد و غبار پوشانیده است.

در کشوری که حکومت بنابر مشکلات مالی می خواهد مالیات را افزایش دهد در حالیکه قادر نیست مالیات موجود را جمع آوری نماید. مامورین موظف جمع آوری مالیات سوء استفاده نموده و زمینه را برای فرار از تادیه مالیات مساعد می سازند.

دولت قادر نیست تا عواید گمرکات را بعلت سیر صعودی قاچاق افزایش دهد زیرا در قاچاق دست مردمان صاحب نفوذ دخالت دارد و حکومت قادر به مقابله با آنان نیست. با این طرز تشبث و

قوهء کار چطور میتواند سخن از پیاده ساختن سیستم اقتصادی مدرن در کشور بمیان آورد؟

اصلاً توجهی در کشور موجود نیست که دست اندرکاران امور بیاندیشند که در حوزه جغرافیائی که مملکت ما در آن موقعیت دارد همه به سرعت بطرف پیشرفت در حرکت اند و مملکت ما بطرف قهقراء. بگذریم از اینکه این مسئله اصلاً مورد بحث نیست که چه آینده ئی در انتظار این کشور و مردم آنست.

آیا فکر شده که در صورتیکه قاچاق با وضع مدهش خود بشدت جریان دارد چطور میتواند منابع تولیدات داخلی و وضع مالی مملکت را تقویه کرد؟

در حالیکه مقدرات مملکت ما را خطرات فوق العاده تهدید می کند، عادت خطرناکی در میان ارباب اقتدار مملکت ما رواج یافته است که حقایق را نادیده بگیرند و کار امروز را به فردا محول نمایند. به همین علت است که نواقص امور اداری پی در پی روی هم متراکم شده و در نتیجه بحرانات شدید امروزی بوجود آمده است.

نابسامانی های اجتماعی و سیاسی

تفرقه افگنی و بی اعتمادی: تفرقه قومی و نژادی و زبانی و جنگ طبقاتی که به آن ضمیمه شده سراسر مملکت را فرا گرفته است. این تفرقه از نظر روانی چنان عمیق است که مملکت را قدم به قدم بطرف جدال و خونریزی سوق میدهد که خطر تجزیه افغانستان از آن متصور است که در نهایت سوال بودن یا نبودن افغانستان را به میان می آورد.

تفرقه افگنی از دو منبع سرچشمه می گیرد:

الف: سهل انگاری های گذشته که به وحدت ملی توجه نشده و بلعکس سیستم تفرقه بیاندازد حکومت کن درین کشور سیر تاریخی خود را می پیماید و یا اینکه خود ما تحت تاثیر عقده های روحی و قومی قرار گرفته گروهی را از خود و دیگران را بیگانه و غیر مطلوب شمردیم. در نتیجه تفرقه و تبعیض قومی خلق گردیده و توسعه یافت و با اعمال غیر مسئولانه موجبات رنجیده گی اقوام دیگر (که اگر نصف نفوس کشور را تشکیل ندهند ۴۵٪ آن خواهند بود) فراهم گردید که از اشتراك و حصه گرفتن در مقدرات کشور رانده شدند. بعبارء دیگر تبعیض شدیدی خلق گردید و عقده هائی را بوجود آورد که رفع آن به ایشار و از خود گذری بسیار ضرورت

دارد. همین عقده ها و محرومیت هاست که امروز روحیه تضاد طبقاتی را بوجود آورده و نفوذ خارجی را روز بروز در کشور گسترش می بخشد.

همین دست های نامرئی و عقده های داخلی است که مردم را بسوی خلق و پرچم و شعلهء جاوید سوق میدهد و آنها را بسوی يك جدال به حرکت در می آورد. جدالیکه صحنهء مملکت را خونین و کشور را به جانب تجزیه و نیستی خواهد کشاند.

ب: با وضعی که در مادهء الف ذکر شده کابینه های گذشته بدون اینکه به اوضاع متزلزل و ضعف های ملی متوجه گردند و بدون اینکه مفکورهء ملت واحد را در مملکت خلق نمایند و مغز های پاک جوانان را از احساسات ملی و عنعنات وطن پرستی و شاه دوستی پر نموده ملت و مخصوصاً طبقه تحصیلکرده را دارای يك هدف ملی بار آورند، بدون اینکه بطرف تاریخ سیاسی و یا اهداف تاریخی و استراتژیک ممالکی که به همکاری با آنها حاضر شده اند توجه نمایند، بدون کوچکترین آمادگی و حفظ ماتقدم و قدرت اداری و کنترل جریاناتیکه از روش سیاست همکاری نظامی، کلتوری، اقتصادی و سیاسی با ممالك بزرگ رونما میشود، دروازه های مملکت را بروی بیگانگان باز نمودند، هزاران نفر را راه دادند و همه مقدرات مملکت را بدست آنها سپردند. آنها از ملل مختلف و با اهداف متفاوت.

حاصل اتخاذ چنین سیاستی این شد که غربی ها به منظور پهن نمودن نفوذ خود، طبقه نسبتاً بالای جامعه را بطرف پول، مشروب،

رقص و عیاشی در دعوت ها و سیرو سیاحت ها سوق دادند و به این وسیله طبقه نخبه، جامعه، ما را عیاش، تجمل پسند و راحت طلب بار آوردند.

از طرف دیگر جبهه شرقی در لباس دوستی و بنام عرضه کمک های اقتصادی و نظامی، هسته ایدئولوژی خود را در ذهن طبقه محروم و مخصوصاً اکثریت جوانهای این طبقه غرس نمودند و شعله جاوید و پرچم و خلق را خلق نمودند. امروز این جریانها تنها تنظیم های سیاسی منظم مملکت محسوب میشوند که از ضعف اداره دولت و از تفرقه ها و بدبینی ها و نارضایتی های مردم بهره می گیرند و بسرعت جلو می روند.

در میان این کشمکش آنچه هویدا می باشد اینست که طرفیکه همه چیز خود را در حال از دست دادن است افغانستان است.

(۸) صفحه یادداشت نگارنده که در سال ۱۹۵۵ حضور وزیر امور خارجه تقدیم کرده و پیشگوئی وضع موجود را نموده بودم مطالعه شود. (۱۶)

روابط ما با خارجی ها:

آیا میتوان انکار کرد که امروز عنان اختیار از کف قوای ملی ما در داخل مملکت رها شده جنگ سرد شدیدی میان شعله جاوید و پرچم در شرف توسعه است؟ علت آنرا همه میدانیم ولی جرئت اظهار یا اقدام و مقاومت از ما سلب شده است.

آیا نمیدانیم که سالانه ملیون ها افغانی از راه همین جریانات

سیاسی وابسته به اجانب در داخل به مصرف می رسد و کورس های متعدد ایدئولوژیک در مملکت تاسیس میشود؟ ما چشم ها را بسته ایم و نمی خواهیم ببینیم که این پول ها از کجا می آید.

این قاعده در همه جهان معمول است که حکومت ها، خارجی ها چه دیپلومات و چه غیر دیپلومات را تحت مراقبت شدید، دستگاه استخبارات خود قرار میدهند و همینکه کوچکترین حرکت خلاف با وظایف آنان از آنان به مشاهده برسد که احتمال مداخله در امور داخلی، جاسوسی یا تحریکات دیگر متصور باشد باعکس العمل جدی مواجه میگردد. اگر فرد خارجی دیپلومات باشد از کشور اخراج و اگر دارای پاسپورت عادی باشد به محکمه سپرده می شود.

این روش با طرز برخورد ما با خارجیان مقایسه شود که بدست خود از راه ضعف اداره و اراده، خارجی ها را در مملکت دست آزاد داده ایم که هر چه می خواهند بکنند و خود ما مقام قماشچی را احراز نموده و به خطرات ناشی از این طرز برخورد خویش آگاه نیستیم. آیا این سوال در ذهن ما مطرح نمی شود که در دورهء اعلیحضرت شاه شهید و دورهء حکومت والاحضرت سردار محمد هاشم خان وضع چگونه بود. آنها چه می کردند و ما چه می کنیم؟

تأثیرات منفی هرج و مرج بر وضع تعلیم و تربیه:

بی سرو سامانی هائی که به آن اشاره شد وضع تعلیم و تربیه را در کشور مختل ساخته است. تظاهرات شکل معمول و همه روزه را بخود گرفته و اوقاتی که باید صرف آموزش علم گردد در تظاهرات

خیابانی به هدر می رود.

محصلین و متعلمین از یکطرف پیشرفت کشورهای دیگر را می بینند و آنرا با سیر قهقرائی وضع اقتصادی و اجتماعی کشور خود مقایسه می کنند و از طرف دیگر ایدئولوژیهای وارداتی به آنها وعده آئنده امید بخش میدهد در حالیکه در شرایط موجود آنها آئنده خود را مبهم و تیره و تار می بیند.

يك قسمت مهم از پریشانی نسل جوان را همین مسئله تشکیل میدهد زیرا می بیند که در ساختار موجود دستگاههای دولت، قدرتی وجود ندارد که بتواند زندگی آئنده آنها را تامین نماید. از این سبب بسرعت بطرف تبلیغات و شعارهای انقلابی دست چپ تمایل پیدا می کنند و تحت تاثیر این تبلیغات می روند که رژیم کمونیستی قدرت دارد تا برای همه، کار، نان و خانه تهیه نماید و رژیم کشور خود نشان فاقد این قدرت است.

از طرف دیگر طلاب ولایات و روستاها که به مرکز می آیند، وضع زندگی در مرکز را با وضع قریه های تاریک و بدون وسایل خود مورد مقایسه قرار میدهند. روح بد بینی در آنها قوت می یابد و بطرف مفکوره عصیان و تغییر از راه انقلاب جلب میشوند.

از همه خطرناکتر اینست که شعارهای انقلابی و بیرق های طلبه معارف و مطالب مندرج در آنها، همه روزه مردم بیکار و محرومتر و یا اقوامی را که در گذشته خود را از نظر عدم تساوی حقوق یا تبعیض نژادی، مذهبی و زبانی تحت فشار غیر عادلانه حکومت بوده اند جلب نموده عقده های عمیق روحی را در آنها

توسعه میدهد. این طبقات به سرعت و بصورت دستجمعی بطرف شعار انقلاب کشانیده می شوند.

تنظیم های چپ گرا برای اینکه به نتیجه نهائی خود برسند، تحریکات و فعالیت های خود را درین اواخر متوجه مکاتب حربی و قطعات و افراد رده های پائین نظامی نموده اند (۱۷).

بطور کلی میتوان نتیجه گرفت که تعداد کسانی که امید خود را به فردا و نجات مملکت از این تهلکه از دست داده اند روز بروز و بشکل سرسام آوری گسترش می یابد و گروه خوشبین به آینده در حال کم شدن است. این وضع میتواند رژیم و کشور را بسوی نابودی سوق دهد.

تضعیف عقاید دینی

یکی از اشتباهات جبران ناپذیر دولت در طی سالیان متمادی این بوده که با تقلید نابجا از جوامع غربی نسبت به عقاید دینی در نسل جوان بی اعتنا بوده است. بعبارۀ دیگر ما رسوخ روحانیون و علمای دین را تضعیف کردیم ولی به این حقیقت متوجه نبودیم که اگر دورۀ رنسانس در اروپا مدنیت را توسعه داد، دین را از بین نبرد و تا به امروز دین در غرب نه تنها از بین نرفته بلکه قوی تر از قرن ۱۹ می باشد.

اگر در غرب دین از سیاست جداست، این جدایی به این معنی نیست که دولت حق مداخله در امور دین را داشته باشد بلکه تاسیسات و سازمان های مذهبی، مستقل از دولت در محدوده کار خود فعالیت دارند. آنها از خود مدارس، سازمانهای خیریه و تاسیسات عام المنفعه دارند. مردم از راه امداد و تبرعات به کلیسا کمک می کنند و کلیسا این کمک ها را به مصرف امور مذهبی و خیریه می رساند اما در کشور ما در حالیکه دولت حق مداخله دین را در سیاست نمی پذیرد ولی خود را در مداخله در امور مربوط به دین ذیحق می شمارد.

به این ترتیب در کشور ما نقش دین در جامعه تضعیف شد ولی

در مقابل چیز دیگری وجود نداشت که خلای ناشی از ضعف عقیده دینی را پر کند. جوانان فاقد عقیده، پیرو عقاید بیگانه گردیدند و دین کامل و قوی را با بد اخلاقی و فقدان روحیه ملی و وطن دوستی معاوضه کردند. خارجی پرستی، عیاشی و از دست دادن روحیه ملی را به داشتن روحیه قوی دینی و ملی که از نیاکان به ارث برده بودیم ترجیح دادیم و در نتیجه ورشکستگی کامل عنعنات ملی، ارزش های اخلاقی و بنیاد های اقتصادی ببار آمد. از خلای فکری ئی که به این شکل به میان آمد، ایدئولوژی های وارداتی و بیگانه کمال استفاده را بردند.

قابل تذکر است که زمانی که رژیم کمونیستی در روسیه به قدرت رسید، در ضمن اعلام جنگ طبقاتی، بر ضد دین نیز اعلام جنگ نمود. در نتیجه هزاران کلیسا ویران و یا مسدود شد و دهها هزار کشیش و راهب به زندان افتادند. رژیم مذکور اعلام نمود که دین برای ملت به مثابه تریاک است و این ماده باید از بین برده شود. چون احساس دینی در مردم روسیه قوی بود، مردم از کلیسا رو نگردانیدند و این کشمکش تا آغاز جنگ جهانی دوم ادامه یافت.

روسیه از ماه جون تا اکتوبر سال اول جنگ جهانی دوم (۴/۵) ملیون سرباز اسیر داد و قوای متحدین اوکراین و روسیه سفید را اشغال نموده و شهرهای ماسکو و لنین گراد را محاصره نمودند زیرا طبقه ئی که مفکوره کمونیستی را پذیرفته بودند فقط (۳٪) نفوس روسیه را تشکیل میدادند و باقی ملت از رژیم ناراضی بودند. عامل اصلی این عدم رضایت آنها همانا مخالفت رژیم با

عقاید مذهبی مردم بود. از این سبب عساکر روس بدون مقاومت میلون میلون تسلیم دشمن میگردیدند و هم در تشکیلات نظامی روسیه عقده هائی موجود بود زیرا استالین از سال ۱۹۳۶ الی ۱۹۳۸ بسیاری از افسران نظامی را به علت سوءظن به قتل رسانیده بود.

وقتی استالین به اشتباهات خود پی برد، روحانیون را جمع نموده و آنها را به همکاری با رژیم دعوت کرد و فشار بر کلیسا را رفع نمود. روحانیون به تبلیغ دینی در میان سربازان پرداختند و از این راه آنان را به نجات وطن تشویق کردند. از طرف دیگر تبلیغ حماسه های ملی و افتخارات تاریخی موجب بلند رفتن روحیه سربازان روس گردید و در نتیجه در سال دوم جنگ قوه مقاومت در سربازان چنان تقویه گردید که نه تنها جلو پیشرفت های آلمان را گرفتند بلکه قدم به قدم آنها را عقب زده و سرانجام جنگ را بداخل خاک آلمان کشاندند و از آنروز به بعد در روسیه، دولت در امور دینی مداخله نکرد و یک سازش خاموشانه میان کلیسا و رژیم کمونیستی بوجود آمد.

متأسفانه در کشور ما کسی به این حقایق توجهی ندارد و همیشه فیصله ها از روی احساسات، برداشت های منفی و بدگمانی صورت می گیرد. بطور مثال يك عالم دین در مسجد پل خشتی سر منبر می رود و مطابق به قرآن و حدیث وعظ می نماید وزارت عدلیه این مبلغ مذهبی را به هفت سال حبس محکوم می کند اما بعد از بیانیه ماه اسد جلالتمآب صدراعظم (۱۸) که جراید کاروان، افغان

ملت، سبا و پرچم به محکمه سپرده می شوند، سه جریده محکوم اما جریده پرچم که از روز اول نشرات خود تا امروز همیشه دارای شعار های انقلابی و برافروزنده جدال طبقاتی می باشد که مخالف مذهب و قانون اساسی است و تا دیروز عنوان آن سرخ بود و امروز بروی بیرق سرخ، ستاره کمونیستی نیز ضمیمه گردیده، برائت می گیرد و بکار خود ادامه میدهد. آیا این کار خود شاهد تشویق جامعه بسوی کمونیزم نیست؟

بشر از روزیکه خلق گردیده تا روزی که بروی زمین زندگی می کند به عقیده و ایمان نیاز دارد و همین عقیده و ایمان رهنمای زندگی وی می باشد. قویترین عاملی که میتواند انسان را از انحراف باز دارد همانا ایمان به خداوند (ج) و ترس از اعمال زشت است و شیرازه حیات انسان و جامعه بشری را موجودیت این عقیده که خداوند (ج) حاضر و ناظر اعمال وی می باشد، تشکیل میدهد، اگر روح انسان فاقد این عقیده باشد به حیوان درنده مبدل میگردد.

چون روح بشر فطرتاً محتاج به عقیده است که او را در زندگی رهنمائی کند، تا روزیکه بوجود خداوند (ج) پی نبرده بود در مغاره ها نقشی را می کشید و آنرا می پرستید و یا در رعد و برق و دیگر مظاهر طبیعت وجود قدرت قاهره خداوند (ج) را جستجو می کرد و یا بت هایی را که از سنگ و یا چوب ساخته آنرا معبود خویش قرار میداد.

پس چرا ما به راهی رفتیم که مخالف اقتضاء روح بشر و فطرت انسانی است؟ عوض اینکه دولت خود را حامی رهبران مذهبی قرار

داده به تقویت دین بکوشد، ایشان را تعقیب نموده بطرف نیستی کشانید و بدین شکل ملت را فاقد رهنمای مذهبی گردانیده وسیله استحکام عقیده مذهبی را از ملت گرفت. ملاحظه شود که عالم مسیحیت مذهب خود را در کنار مدنیت خود مترقی ساختند اما ما چه کردیم؟ همین اکنون از زیان دولتمردان شنیده می شود که طبقه افراطی مذهبی خطرناک اند ولی چپی های افراطی را خطر تلقی نمی کنند و با آنان سر سازش دارند.

حکومت پوهنجی شرعیات را تاسیس کرد شاید به این تصور که فارغان این پوهنجی خواهند توانست جای علمای صاحب رسوخ مدارس مذهبی را بگیرند اما طوریکه امروز دیده میشود نتیجه این کار به علت دعوت و تعلیمات استادان خارجی که در محیط و فضای دیگری زندگی کرده و تربیه شده اند کاملاً منفی است (۱۹).

دولت از درك این حقیقت ساده نیز عاجز است که در هر دوره و هر عصر، رهبران مذهبی اداره کننده مسایل مذهبی در جامعه اند. همین امروز تشکیلات کلیسا های عیسوی، مذهب یهود، بودیزم... تحت سرپرستی، رهبران همین مذاهب اداره و رهبری میشوند نه بوسیله حکومت ها.

مرکز رهبری مذهب تشیع در خارج از ایران یعنی عراق قرار داده و از همانجا بشکل بسیار منظم فعالیت می نماید. از آن مرکز نه تنها در ایران که اکثریت مردم آن شیعه مذهب اند، بلکه در افغانستان و پاکستان و برخی از کشورهای عربی که اقلیت های شیعه در آنجا ها وجود دارند نیز با نظم و ترتیب خاص وظایف خود

را انجام میدهند. دولت ایران نه تنها مخالفتی با آنها ندارد بلکه پشتیبان تشکیلات و تاسیسات مذهبی می باشد. زیرا از نظر سیاسی و اجتماعی به تقویت ارزشهای مذهبی و استحکام اخلاق و مورال ملی (که بوسیله عقاید مذهبی تقویت می شود) نیاز احساس می کند اما ما چه کردیم و چه می کنیم؟ اخلاق، عقیده و ایمانیکه میتوانست برای قرنهای دیگر جامعه ما را درین دنیای پر آشوب کمک کند بدست خود تضعیف کردیم و حاصل ترجیح بد بر نیک وضع نابسامان امروز کشور است که شاهد آن هستیم.

خطر انقلاب کمونیستی:

توسعه ساحه انارشی و بی ادارگی از یکطرف و ضعف قدرت اداری، فقدان اشخاص مستعد و اهل کار، ضعف مفرط قوای مالی و اقتصادی مملکت، فشار و ناهماهنگی شورای آینده و مطبوعات آزاد، تشکیل تنظیم های کمونیستی، کابینه ها را همچنان تحت فشار قرار خواهد داد تا بالاخره زمینه برای تشکیل کابینه دست چپی مهیا گردد و کمونیست ها عنان مملکت را بدست گیرند. آنها سیستمی را روی کار خواهند آورد که قطعاً بحال مملکت مفید نخواهد بود.

قوت های خارجی که در عقب این تحریکات قرار دارند بخوبی میدانند که جوانان بی علم و بی تجربه امروز مملکت ما را که علم انقلاب را بر افراشته اند فاقد آن توان و قدرتی اند که بتوانند شعارهای خود را در عمل پیاده نمایند. از آنها فقط میتوان بعنوان

يك وسیله غرض ایجاد انقلاب استفاده کرد ولی عامل اداره و عمل نخواهند بود. بیگانگانی که جوانان ما را تشویق به انقلاب می کنند، اهداف استعماری خود را دارند. آنها می خواهند که انقلاب و تخریب را بدست جوانان و طبقاتی که دارای عقده های نژادی، زبانی و تبعیض می باشند و نیز مامورین فاسد دولت عملی سازند و حاصل نهائی را خود بدست آورند چه آنها می دانند که همین سه گروه دارای قدرت بوجود آوردن انقلاب و تخریب می باشند ولی فاقد توان اداره، سازندگی و تعمیر اند. به همین جهت سعی دارند تا تخریب بدست خود، انجام پذیرد و به این ترتیب زمینه برای تسلط خارجی فراهم آید.

بدون تردید میتوان ابراز عقیده نمود که طبقات شورشگر در کشور ما این قدرت را ندارند که يك انقلاب ملی را که بر تهداب و بنیاد ارزش های ملی خود افغانستان استوار باشد و انقلابی که موجب نجات و پیشرفت مملکت و حفظ استقلال آن باشد بوجود بیاورند. لهذا انقلابی که در آینده واقع خواهد شد، بر بنیاد مقاصد و اهداف بیگانه گان استوار است. چرا؟ زیرا طبقه ئی که انقلاب را خواهند آورد فاقد دانستن و توانستن اند. آنها تحت تاثیر خارجی ها و ذریعهء تشبثات و پول خارجی ها بحرکت در آمده اند و از این جهت خطر بزرگی مملکت را تهدید می کند.

عواملی که به نفوذ و گسترش مفکورهء کمونیستی در کشور انجامید:

حکومت والا حضرت سردار محمد داود خان یا مانند دورهء ولا حضرت سردار محمد هاشم خان دارای تشکیلات اطلاعاتی قوی نبود، یا وقت مراقبت جریان امور را نداشت. یا بنابر دلایلی در سیاست خارجی خود نخواست در مقابل نطفه گذاری اولی جناح چپ مقابله نماید و یا علل دیگر موجود بود (۲۰).

بهر حال حرکات اولی را که با تاسیس حزب خلق و حزب وطن در دورهء اعلیحضرت سپهسالار غازی بوجود آمد نادیده گرفتند و آن را با حبس چند نفر از جمله داکتر محمودی و غبار از بین رفته شمردند. از طرف دیگر کابینهء شان از یکطرف درگیر مجادله با روحانیون و از طرف دیگر مصروف تلاش در جهت تضعیف تشبثات خصوصی بود و نیز جلب کمک ها و امداد خارجی و بدست آوردن اسلحه به مقصد حل پروبلم پشتونستان (که آنهم تحقق نیافت) گرفتاری بوجود آورده بود و نخواستند که از ایجاد عقاید چپی جلوگیری کنند و شاید هم آنرا خطری تلقی نکردند و یا به وعده های سران مملکت دوست که وعده داده بودند در امور داخلی افغانستان و رژیم مملکت بر بنیاد اصل همزیستی مسالمت آمیز مداخله نمی کنند، اعتماد پیدا کرده بودند و یا گمان نمودند که قدرتی در دست دارند که در وقت بروز خطر از آن جلوگیری می نمایند نتیجه همان شد که عقاید چپی بصورت نامرئی زمینه را برای نشو و نمای خود مساعد



یافت و انکشاف نمود و هسته های آن در اردو و معارف توسعه یافت. (لازم به تذکر است که نویسنده در سال ۱۹۵۵ این موضوع را با رجال مملکت در میان گذاشته و در مورد هوشدار داده بود). اشتباه کابینهء دورهء انتقالی درین بود که تمام انرژی خود را در وضع قانون اساسی متمرکز نمود و از اصلاح امور اداری و حل پروبلم ها در بخش های اقتصادی و تعلیم و تربیه و رهائی مملکت از نفوذ روز افزون خارجی ها باز ماند و برای فشار بر ولسی جرگه و پیش از رای گیری، از طلاب معارف کمک خواست که منجر به واقعهء ۳ عقرب گردید (۲۱).

اشتباه اول کابینهء بعدی (۲۲) قیاس آن با پوهنتون به ترتیبی بود که شاگردان را عملاً در سیاست داخل ساخت که نتیجهء معکوس ببار آمد. این اقدام حکومت که حرکات متعلمین را در سه عقرب تشویق نمود، به هیچ صورت برای پیشرفت معارف و آرامی و انکشاف مملکت مفید نبود.

بنابر این منطق که هر اشتباه اشتباهات دیگری را موجب میگردد، اشتباهات حکومت های ماقبل از انفاذ قانون اساسی و دو کابینهء مابعد آن سرچشمهء اشتباهات ما بعد را تا به امروز تشکیل میدهد زیرا وقتی که يك کابینه در يك مرحله از عدم دقت و غور و تحلیل عمیق کار نگرفت، راه را برای اشتباهات مکرر آیندهء خود باز می نماید.

کابینهء دوم و سوم چنان درین مشکلات غرق شدند که برای بوجود آوردن نظم اداری فرصتی بدست نیاوردند و کاری برای

پیشبرد پلان پنجساله انجام داده نتوانستند و کابینهء موجوده نیز که بی سرو سامانی ها را از اسلاف به ارث برده درگیر تفرقه در بین خود، مباران انتقاد شورا، مظاهرات پی در پی و اعتصابات کارگری مواجه گردیده و مجال سر بلند کردن را پیدا نکرد تا هماهنگ با نیازهای روز دست به اقدامات مثبت زده و اوضاع نابسامان کشور را اصلاح نماید.

سرمایه گذاری خارجی:

سرمایه گذاری خارجی در صورتی به مفاد يك کشور تمام میشود که اولاً بصورت اشتراك انجام یابد، ثانیاً خرید لوازم کنترل شود و ثالثاً تعهد گرفته شود که در مدت پنج یا هفت سال ۹۸٪ اداره و منجمنت و اداره و تخنیک بدست خود سهامداران داخلی انتقال یابد و توان کنترل و اداره را پیدا کنند.

ماشین ها و لوازم تخنیکی وارد شده از نظر جنسیت و قیمت قابل رقابت باشد نه اینکه مانند ماشین های فابریکه، پشمینه بافی کابل که ماشین های کهنه را سه برابر قیمت آن نرخ گذاری کردند و به دلیل بلند رفتن قیمت استهلاك، قیمت تمام شد فی متر تکه بلند رفت. از طرف دیگر این فابریکه انحصار فروش تولیدات خود را از طریق قرار داد با حکومت بدست آورد که به ضرر مالی حکومت به معاملات خود ادامه میدهد و بنام استهلاك دو و حتی سه چند سرمایه، خود را از کشور خارج می کند و از کریدت ارزان د افغانستان بانک نیز استفاده کرد.

قرار داد ها و شرایط فابریکه، پشمینه بافی کابل یا کمپنی هوختیف را درباره فابریکه، حجاری و نجاری خواجه ملا و جنگلک هیچ بیسوادى قبول کرده نمیتواند اما دواير حکومت آنرا قبول کردند. شرایط تاسیس فارم های ننگرهاى نیز از نقطه نظر توان اقتصادى کشور غير قابل قبول و تحمل مى باشد.

به همین شکل است پروژه کارخانه، خانه سازی (۲۳) و پروژه ساختمانی عمارات زنده بانان یا سرمایه گذارایهای بیجای دیگر مخصوصاً در عمارات لوکس مانند هتل ها و وزارت خانه ها. کسانیکه دست به این کار ها زدند به این اولویت در اقتصاد ملی هرگز متوجه نبودند که در پلان اول و دوم کشور حق اولویت در سرمایه گذاری باید به صنایع استهلاکی داده می شد تا واردات مملکت محدود تر گردیده و منابع اسعاری تقویت می شد که از این راه از یکطرف سرمایه و اسعار برای انکشاف مزید مملکت تمرکز می یافت و کشور را از فرو رفتن بیشتر در بحر قروض خارجی نجات میداد و برای مملکت وسایل اتکا بخود و برای اقتصاد آن خود کفائی میسر می گردید و از طرف دیگر زمینه مصروفیت برای مردمان بیکار فراهم می آمد.

به این جهت میتوان اظهار نظر نمود که تا هنوز در کشور ما مغز های اقتصادى که بتوانند مرام انکشاف اقتصادى را پیش ببرند موجود نیست. علت این وضع ناشى از اینست که دولت تمام اجراءات پلان ها را بخود خارجى های ممالك قرضه دهنده واگذار کرده است. نه منابع سرمایه های خصوصى خود مملکت در پهلوى قروض خارجى

قرار داده شد و نه مغز های اداری و تخنیکی در کشور مورد استفاده قرار گرفت.

جالب اینجاست که هرگاه يك کشور خارجی قرضه ئی را به حکومت پیشکش می کند، هرگونه سنجش و محاسبه از بین می رود زیرا دلخوشی کابینه ها را توسعهء ساحهء قروض خارجی تشکیل میدهد نه مرام و ایجابات سیاسی و اقتصادی کشور.

ملاحظه شود قرضهء ده ملیون پوند چینیائی ها که بوسیلهء آن شعلهء جاوید در مملکت امپورت گردید که در آیندهء نزدیک ملت و کشور باید بدبختی های ناشی از آنرا تحمل کند.

ملاحظه شود قرضهء انگلیسی ها که کارخانهء غیر اقتصادی روغن نباتی لشکرگاه را تحمیل نمودند (راپور نویسنده راجع به نواقص این پروژه در سال ۱۳۴۴ به وزارت معادن و صنایع تقدیم شد ولی مورد توجه قرار نگرفت).

ملاحظه شود قرضهء دولت چکوسلواکیا که کارخانهء پروسس میوه قندهار را بار دوش اقتصاد مملکت ساخت، یا قرضهء فرانسه در پروژهء تولید روغن نباتی و نساجی مزار شریف و پروژه برق ماهیپر آلمان ها که در شرایطی که هنوز برق نغلو موقع مصرف پیدا نکرده بود در ماهیپر سرمایه گذاری شد آنهم با نواقص تخنیکی توربین های آن.

با ذکر توضیحات فوق میتوان متذکر شد که بدبختی که امروز دامنگیر مملکت گردیده ناشی از این است که شرایطی که قبلاً به آن اشاره شد در عرصهء اقتصاد کشور ما عرض وجود نکرده است.

مملکتی که ۳۵ سال از تاسیس پوهنحی طب آن که آسانترین سکتور علم می باشد می گذرد و تاحال توان يك قدم پیشرفت را پیدا نکرده است. اگر کسی درین مورد شك دارد سری به شفاخانهء علی آباد بزند یا شعبهء واکسین سازی یا لابراتوار های طبی و اکسریز آنرا مشاهده کند.

مملکت موفق شد ذریعهء قروض خارجی عمارات، کارخانه ها، مکاتب و بند و انهار بسازد اما موفق نشد آنها را به مقصدی که سرمایه گذاری شده یا اعمار گردیده بود به کار و فعالیت اندازد. صد ها مکتب ساختیم اما سواد و علم و دانش و نظم لازم برای تعلیم و تربیه را از بین بردیم و بر علاوه محشری هم در دستگاه معارف برپا کردیم.

ماجرای طرح اولین پلان اقتصادی کشور

بنابر اقتضای زمان و نیاز هائی که سیستم پلانگذاری آنرا ایجاب می نمود، نخستین پلان پنجساله اقتصادى در سال ۱۳۲۷ از طرف وزارت اقتصاد ملی ترتیب و به مجلس عالی وزرا تقدیم گردید. مقامات عالییه توصیه کردند که پلان مذکور نخست در يك محضر وسیع متشکل از افراد اهل نظر مورد غور و تحقیق و بررسی قرار گیرد و بعداً به مجلس عالی وزراء تقدیم شود.

مجلسی که توصیه گردیده بود تشکیل و در آن تمام متخصصین و انجیران همان اداره که بالغ بر چهل نفر بودند اشتراك ورزیدند.

بعد از یکماه بحث و مذاکره، پلان مذکور با پاره ئی تعدیلات از طرف مجلس به تصویب رسید و به مجلس عالی وزراء تقدیم شد اما حضور والا حضرت اشرف صدر اعظم^(۲۴) فرمودند که پلان مرتبه و تصویب شده را خود شان يك هفته تحت مطالعه قرار داده و بعداً به مجلس وزراء ارائه خواهد شد اما این مطالعه با وجود استدعای اینجانب هفته ها بطول انجامید و پلان مدت دو ماه معوق ماند.

وقتی من بعنوان وزیر اقتصاد در ۱۳ اسد ۱۳۲۷ بحضور صدراعظم مشرف شدم و بعرض رسانیدم که دوره جنگ جهانی دوم است و بعلت بلند رفتن قیمت مواد استهلاکی و پائین بودن تادیات

معاشات و اجرت ها، مشکلات اقتصادی فوق العاده کشور را تهدید می کند. فقر و فاقه و بیکاری توسعه یافته و اگر به ترمیم اوضاع اقتصادی کشور سریعاً اقدام نشود اوضاع اقتصادی و مالی از هم خواهد پاشید. لهذا یا پیشنهادات وزارت اقتصاد را منظور فرمائید یا استعفای مرا بپذیرید.

حضور والا حضرت به جواب اظهار فرمودند که من شخصاً به تصویب پلان موافق می باشم اما یکی از اعضای مهم کابینه با آن موافقت ندارد.

در جواب عرض کردم: آن عضو محترم کابینه که با تصویب پلان مخالف است همراه با چند نفر دیگر از اعضای کابینه بصورت کمیته تعیین گردند و پلان را مورد بررسی قرار دهند تا تکلیف روشن شود.

حضور والا حضرت تلیفون را برداشته همان عضو محترم کابینه را که در برابر پلان اعتراض داشت با وزرای خارجه، معارف و مالیه و رئیس شورای ملی وقت دعوت نمودند. مجلس به حضور خود شان تشکیل و مباحثه آغاز گردید.

من از آن عضو کابینه که با پلان مخالف بود پرسیدم که با کدام بخش از پلان موافق نیست تا مستقیماً در آن باره صحبت شود وی در جواب گفت: چون این پلان سکتور خصوصی را تقویه می کند و دولت را تضعیف می نماید، بنابر این دلیل من با آن موافق نیستم (۲۵).

در جواب اعتراض وی گفته شد که اگر شما پلان را بدقت

مطالعه کرده باشید، در آن هیچ سهم و کمکی به سکتور سرمایه، عوصی در نظر گرفته نشده بلکه این سکتور بحال خود گذاشته شده که در حدود قدرت خود در انکشاف صنایع تولید مواد استهلاکی سهم بگیرد زیرا منابع دولت محدود است.

پلان به قسمت های ذیل تقسیم گردیده است:

۱- استحکام قوای دفاعی کشور. (اردو، پولیس و

ستخبارات)

۲- انکشاف معارف که برای پلان آینده متخصصین مورد نیاز

را تربیت نماید.

۳- انکشاف زراعت، ساختمان راهها، بهبود سیستم اداره و

افزودی معاش مامورین دولت.

اگر توجه فرمائید اینهم در حقیقت اصل پلان پنجساله نیست

بلکه تنها خاکهء مقدمات برای سیستم پلانیزم در کشور و پیشبرد

پلان های آینده می باشد.

به توضیحات فوق اضافه شد که اجازه دهند پیشنهادات قرائت

گردد و از طرف اعضای مجلس یاد داشت گرفته شود که کدام

قسمت پلان بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم برای تقویه سکتور

خصوصی و تضعیف سکتور دولتی می باشد.

بعد از قرائت پلان هیچ يك از اعضای مجلس به شمول آن عضو

محترم کابینه که مخالف بود نتوانستند اعتراض یا ایرادی پیدا کنند

و همه خاموش ماندند. درین وقت از طرف وزیر اقتصاد تذکرات آتی

به مجلس داده شد:

۱- در کدام کشور سرمایه خصوصی علیه دولت قیام نموده است؟

۲- سکتور خصوصی همیشه طالب قدرت حکومت بوده و برای موجودیت يك حکومت قوی مجاهدت ورزیده است. در عین حال قدرت دولت نیز وابسته به يك اقتصاد قوی و سالم است که رسیدن به چنین هدفی بدون انکشاف اقتصاد ملی غیر ممکن می باشد. (قدرت غرب و ممالك کمونیستی را انکشاف اقتصاد ملی آنها بوجود آورده است).

سرمایه خصوصی اگر بصورت سالم فعالیت نماید و در انکشاف صنعت، صنایع دستی، تجارت و بانکداری و غیره بصورت فعال سهم بگیرد، موجب اقتدار دولت میگردد.

۳- سکتور خصوصی همیشه طالب دولت قوی می باشد تا بتواند امنیت داخلی و حمایه تجارت خارجی مملکت را تامین کند. بعد از ذکر دلایل فوق مجلس خاتمه یافت و همه با آن ابراز موافقت کردند اما پلان اقتصادی مملکت در آن دوره به تصویب نرسید. چرا؟

در مقابل این سوال چیز دیگری نمیتوان گفت جز اینکه بدگمانی عمیقی نزد دولت در مقابل سکتور خصوصی خلق گردیده بود و برخلاف روش گذشته در کشور و روش ممالك غرب، انکشاف تشبث خصوصی را مطلوب نمیدانست و من نیز چون احساس کردم که با چنین روحیه ئی نمیتوان مصدر خدمتی گردید برای بار اول به فکر خروج از صحنه افتادم.

اشخاصیکه در خلق ذهنیت جدید سهم داشتند، از این بدگمانی بین دولت و سکتور خصوصی آزادانه استفاده نمودند و با بهره گیری از روزنامه های دولتی حرکتی را بوجود آوردند که به قدرت گرفتن جناح چپ در کشور منجر شد که از آن جمله مقاله (اقتصاد ما) به قلم سید قاسم رشتیا (۲۶) در روزنامه اصلاح قابل ذکر است.

رشتیا درین مقاله بانك ملی را دولتی در میان دولت خواند و دولت نیز بر علیه بانك ملی و سکتور خصوصی داخل اقدام شد.

به این ترتیب تشکیلات سرمایه خصوصی که بصورت سالمی آغاز گردیده بود و هنوز دوران طفولیت خود را می پیمود در نتیجه تنگ نظری ها و نا عاقبت اندیشی ها قربانی شد. دست افراد کاردان مملکت از کار کوتاه گردید اما از هزاران خارجی اعم از امریکائی، روسی، چینائی، آلمانی، فرانسوی... دعوت به عمل آمد که به افغانستان بیایند و مقدرات کشور و ملت به آنها سپرده شد.

عوامل تاریخی و روانی مخالفت با تشبث خصوصی در کشورها

۱- از چندین قرن به اینسو عادتى در کشور ما رایج گردیده که نفوذ و شهرت اشخاص فعال، هراس و بدگمانی بار می آورد و شهرت حاصله از فعالیت های اقتصادی یا اجتماعی، موجبات حسادت را فراهم می کند و قابل تحمل دانسته نمی شود. بنابر همین عادت بود که دولت در مقابل سکتور خصوصی و سرمایه گذاریهای شخصی روش اداری خاصی را در پیش گرفت.

این عادت مضره بعد از هجوم مغول دامنگیر این کشور گردیده که نفوذ آن در ساحهء حیات اقتصادی و اجتماعی و حتی در حیات شخصی ما نیز تاثیر ناگوار از خود بر جا نهاده است و آن اینکه: مغولها برای استمرار حکمرانی خود در شرق، ارزش های والای اخلاقی چون احترام به عدالت و مساوات و حقوق دیگران، راست گفتاری و راست کرداری را که ناشی از تعالیم پر ارج اسلامی بود تضعیف نموده و بجای آن روحیهء زورگوئی، مطلق العنانی، غصب حقوق و تجاوز را حاکم ساختند. رعیت هر آنچه که داشت متعلق به خودش نبود بلکه به حاکم تعلق داشت و هر يك از مامورین مغول که در جائی تقرر می یافت، بغیر از وظیفهء رسمی او که جمع آوری



مالیات یا تامین امنیت بود، برای مقاصد شخصی خود در پی جمع آوری ثروت بود و از زیر دستان تقاضای اطاعت بی چون و چرا داشت و هر که سر مخالفت داشت مجازات می شد.

از آنجا که دورهء حکمروائی مغول ها در شرق طولانی بوده است لهذا این عادت مذموم و غیر اسلامی چنان در شرق گسترده شد که مبدل به عادت و اخلاق عادی مردم گردید و از همین سبب در يك دورهء طولانی عادت بر این بود که در هر جا که صاحب حرفه و پیشه ئی وجود داشت در خانه، قلعه و یا زمین شخصی حکام وقت به بیگار گرفته می شد و هر کسی که فرش یا وسایل خوب و نفیس، اسب اصیل و یا جواهری کمیاب داشت باید به حکام تقدیم میکرد.

از این سوء رفتار مغول ها و عدم موجودیت قوانین برای تامین مال و جان و حرفه و پیشه، بیش از هرچه شئون تولیدی و عمرانی و زیر بنای اقتصادی مملکت متاثر گردید. زیرا از یکطرف صاحبان حرفه و پیشه بنابر مصئون نبودن حرفه و کار و عاید حاصل از زحمات خویش، تدریجاً به ترك پیشه خویش مجبور گردیدند، از طرف دیگر طبقهء صاحب ثروت از ترس، سرمایه های خود را همیشه پنهان می کردند و به این ترتیب زمینهء بکار انداختن قوای کار و ثروت در محیط که برای ترقی و عمران و بلند بردن سطح تولیدات ملی شرط اساسی شمرده می شود، از میان رفت و پیشه وران و اهل کسبه روز بروز کمتر شدند.

از همان دورهء سلطهء مغول تا امروز حرفه و پیشه و هم شغل تجارت در قطار پائین تر کار از نظر پرستیژ اجتماعی قرار گرفته و

برخلاف، داشتن شغل در دستگاه دولت دارای ارج و قدر بوده است. هرچند در سالهای اخیر این روحیه به علت بلند رفتن سطح سواد تاحدی تغییر کرده است ولی تاثیرات دیرپای این عادت را نمیتوان در مدت کوتاه قابل محو و ازاله دانست.

قابل تذکر است که این طرزالعمل مغول ها را در دوره های بعدی حکمرانان محلی نیز بحال خود مفید و قابل پیروی دانستند. در حالیکه پس از گرویدن مغول ها در قرن ۱۲ به کلتور اسلامی، بخصوص در شمال کشورما و در شرق میانه، آنها متوجه اشتباه خود گردیدند و دانستند که این روش آنها بجای اینکه استحکام دولت را موجب گردد، عواید دولت را کاهش داده و موجبات ضعف دولت را فراهم می آورد بنابر این خود به تشویق و ترغیب دو طبقه برای فعالیت کوشیدند که یکی طبقه روحانیون و علمای مذهبی بود و دیگری تجار و کسانیکه به شغل و حرفه اقتصادی مصروف بودند. ولی متاسفانه در کشورما این روحیه هنوز معمول و مروج نیست.

۲- مسئله دیگری که دولت را در مخالفت علیه تشبثات خصوصی در افغانستان مصمم تر ساخت، پی آمد های جنگ جهانی دوم بود. سکتور خصوصی قبل از جنگ با سرمایه گذاری های متمر خویش زمینه انکشاف قوه تولیدی کشور را از طریق توسعه تجارت، تطبیق سیستم عصری کار و معاونت های اجتماعی و فراهم آوری معلومات طرح و تطبیق پلان های تولیدی و صنعتی میسر ساخت. کارهائی با چنان حجم و با چنان سرعت در تاریخ کشور ما

سابقه نداشت.

متأسفانه در اواسط سال ۱۳۱۸ هـ.ش جنگ جهانی دوم آغاز شد و تمام آن پلان ها و پروژه هائی که جهت ترقی تولید صنعتی شدن کشور روی دست گرفته شده بود فلج گردید ولی با وجود این مشکل، ما سعی کردیم آن بخش های تولیدی را که امکان فعالیت و با زده تولیدی دارند را کد نگذاریم مثلاً در بخش نساجی نخی و پشمی، تولید شکر، پنبه پاک کنی، تولید روغن نباتی جامد و مایع و صابون سازی در طی همان مدت کوتاه اقلأً به همان اندازه پیشرفت شده بود که همین منابع در دوران جنگ توانستند کشور را کمک کنند.

با این تذکر، طبیعی است که دوام جنگ، قلت واردات و خشک سالی های پی در پی، وضع اقتصادی کشور را سخت برهم زد و گرایش بسوی احتکار را نه تنها در بین تجار بلکه در بین افراد صاحب نفوذ و یا کسانی که در گذشته شغل تجاری نداشتند تشویق نمود.

درین دوره تجارت ما با اروپا و بالاخره با روسیه و جاپان قطع گردید و هم تجارت با هند تحت سهمیه بندی قرار گرفت و به این ترتیب واردات ما ۷۵٪ کاهش یافت و اگر موسسات تولیدی که قبلاً به آن اشاره شد در کشور موجود نمی بود که در همان شروع جنگ و قبل از آن که دامنه آن توسعه یابد واردات اموال را زیاده تر نموده و ذخیره کرده بودند، در آنصورت به یقین میتوان گفت که افزایش سرسام آور قیمت ها بجای اینکه در سال ۱۳۲۵ رونما گردد

در سال ۱۳۲۰ شروع می شد چه همین موسسات سکتور خصوصی کنترل شده، مقدار زیاد اموال ضروری از قبیل رخت و شکر را که قبلاً ذخیره کرده بودند، در دوران جنگ تحت کنترل حکومت به بازار عرضه نمودند که این اقدام شان در مقایسه با کشور های دیگر چون هند، ایران، مصر، عراق و سوریه، تسهیلاتی را برای مردم فراهم آورد. زیرا آن اموال (با وجود اینکه سه یا چهار سال سرمایه موسسات در آن قید بود) به مفاد عادی ۱۰ یا ۱۵ فیصد که حکومت تعیین نموده بود به بازار عرضه شد و در عین حال ازدیاد عاید فروش که به امر حکومت اجرا می شد برای تلافی کسر بودجه، دولت همه به خزانه، دولت تحویل می شد. چنانچه موسسات شکر و پطرویل و موتر و اتحادیه مزار و صابر حدود ۵ کرور افغانی از این مدرک به خزانه، دولت تحویل نمودند در حالیکه شرکت های غیر کنترل شده یا تجار انفرادی دیناری هم از این مدرک به خزانه، دولت تحویل نکردند.

اقدام دیگر موسسات کنترل شده درین زمان این بود که آنها تمام اقلام مهم صادراتی مملکت از قبیل پوست فره قل، پشم و پنبه و غیره را از مولدین خریداری نموده و در گدام ها حفظ کردند. چنانین سال را به انتظار باز شدن راهها و مساعدت بازار ها سرمایه های خود را بالای آن راکد گذاشتند تا مبادا مولدین کشور متضرر گردیده و در آینده تولیدات صادراتی کشور به خطر مواجه گردد. لکن با همه این اقدامات که از طرف موسسات تشبث خصوصی تحت کنترل، بخاطر منفعت ملت و دولت به عمل می آمد، قلت

واردات و خشك سالی ها، تمایل به احتكار را بوجود آورد. در حقیقت گرایش به احتكار فرزندان نامشروع جنگ شمرده می شود و چون در هر جنگی محدودیت داد و ستد مبادلات تجارتي بوجود می آید حتی اگر این جنگ بین دو کشور نیز محدود باشد، بنابر این در جنگی در سطح جهانی، چنین حالات بدور از توقع و انتظار نیست بخصوص که این جنگ نه تنها يك جنگ نظامی بلکه جنگ اقتصادی نیز بود. با وجود این، اگر بدیدهء انصاف دیده شود، در کشور ما احتكار و صعود قیم در مقایسه با کشورهای چون هندوستان، ایران، عربستان، مصر و حتی فرانسه، ایتالیا و امریکا خیلی پائین تر بوده است. به همین دلیل با وجود اینکه هندوستان از خود صنعت و ایران بنادر آبی با دنیای خارج داشت ولی اموال از افغانستان به آن کشور ها بصورت قاچاق برده می شد و این خود نشان از پائین بودن سطح قیم در افغانستان داشت. این نکته نیز قابل یاد آوریست که در دورهء جنگ از راه معاملات احتکاری تعداد ملیونر های امریکا، حوزهء مدیترانه، ایران و هندوستان نسبت به ۵۰ سال گذشته سه برابر افزایش یافت.

همانگونه که قبلاً اشاره شد روحیهء احتكار در میان بعضی از تجار و شرکت های کشور ما نیز خلق شد و چون چنین عمل در کشور ما تازگی داشت موجبات خشم و غضب را فراهم آورد. نویسندگان ما در مبارزه علیه احتكار بحدی جلو رفتند که بجای اینکه چند فرد و یا چند موسسه را که دست به چنین عمل زده بودند مورد انتقاد قرار دهند بصورت کلی سكتور خصوصی را بدون تفریق خوب و بد

مورد انتقاد قرار دادند. دیگر حتی کمک ها و مساعدت های خیریه تجار به مردم بی بضاعت نیز با دیده شك و تردید نگریسته می شد. رفته رفته این تقاضا در جراید مطرح شد که باید تجار از رأس موسسات کنار بروند و جوانان تحصیلکرده و متخصص جانشین آنان گردند. و وقتی این کار نیز عملی شد همان متخصصین تحصیلکرده نیز مورد انتقاد آنان قرار گرفتند. به این ترتیب نفرت از چند فرد محترک به نفرت علیه سکتور خصوصی تعمیم داده شد و دولت نیز در برابر تشبثات و سکتور خصوصی راه مخالفت را در پیش گرفت. بعد چه شد؟

وزیر مالیه وقت (۲۷) که دارای اعصابی بسیار نا آرام بود و تخصصی هم در امور مالی و اقتصادی نداشت همینکه زمام امور را بدست گرفت قبل از اینکه خود موفق به ساختن بنائی گردد بنای قدیم را نیز به ویرانی کشانید. او از حس گرایش به تخریب که از قرنهای قبل درین کشور رواج دارد پیروی کرد و امر نمود تمام موسسات تشبث خصوصی تحت تفتیش قرار گیرند. وقتی تفتیش اول به نتیجه نرسید امر تفتیش و بازرسی مجدد را صادر کرد اما چون در موسسات کار خلاف به اثبات نرسید عصبانیتش شدید تر شد و نشرات و روزنامه ها را علیه تشبث خصوصی تحریک نمود.

۱- شرکت پخته را با تهدید از شرکت نساجی گرفت.

۲- در حالیکه تجارت کشور هنوز به آن پیمانہ انکشاف نیافته بود که بتواند انکشاف بانکداری را مدد واقع گردد، بانک تجارتی را در برابر بانک ملی تاسیس کرد که امروز نتایج آن معلوم است. هر

دو بانک بعلت سقوط معاملات تجارتي در آستانهء سقوط اند. همچنان به تمام دواير دولتي و سفارت های خارجي خبر داده شد که حق ندارند در بانک ملي حساب داشته باشند.

۳- اشخاص صاحب تجربه را از موسسات بسوی دواير دولتي جلب نمود و از جمله ۱۴۰ محصلي که به مصرف موسسات غرض تحصيل به خارج اعزام شده بودند نود فيصد را به دواير دولت جلب کرد.

۴- ادارهء تجارت قره قل را در خارج از بانک ملي گرفت و به د افغانستان بانک سپرد که آنهم بعلت بی تجربه گی، به این تجارت مهم کشور ضربهء بسيار شديد وارد نمود. در عين حال مصارف اسعاري دواير فروش را در خارج دو برابر ساخت.

۵- در تمام دواير دولت از مطبوعات تا وزارت ماليه روحیه ضد سرماييداری خلق نمود و طبقهء سرمايدار را بشکل طبقهء نجس هندو و یا سياهان امريکا (۲۸) جلوه داد. در طرز تفکر و طرز دید چهار کابينهء گذشته اين مفکوره سراغ می شود که بايد به سکتور خصوصی کمک نشود زیرا خطرناک اند و به نسل جوان نیز تلقين گردید که سرمايدار مرتجع، کمپرادور و دشمن ملت است. تا اين روش، روش عدم اعتماد، روش ترس و توهم، روش عدم قبول مسؤوليت و روش جاه طلبی بر اساس کار شکنی، بدبینی، بدگمانی و تفرقه حکمفرما باشد و هر کس در برابر شخص ديگر به دسيسه و توطئه متوسل گردد و امثال اين خصايل و عقايد ادامه يابد، اين قافله لنگ خواهد بود و نه تنها لنگ خواهد بود بلکه با جرئت

میتوان اظهار داشت که بسر منزل مقصود رسیدنی نیست.

این بد بختی از این طرز تفکر سرچشمه می گیرد که روایت می کنند که روزی امیر عبدالرحمن خان بر مستوفی افغانستان خشم گرفت و با قهر و غضب وی را مخاطب قرار داده گفت:

تو فکر می کنی که افغانستان را تو اداره می کنی؟ در این وقت خاکروبی که سرک را جاروب میکرد ایستاده بود. اعلیحضرت گفت: اگر من این جاروب کش را جانشین تو سازم مستوفیت را اداره می کند!

این طرز تفکر تا به امروز برجا مانده و تمیز جاروب کش و مستوفی از میان رفته است.

استفاده از تجارب دیگران

خلق بدگمانی در کشورما در برابر تشبثات خصوصی به این معنی است که دولت باید به تقویه اقتصاد سکتور دولتی به همان شیوه که در کشورهای سوسیالیستی معمول و مروج است، پردازد اما چنین به نظر می رسد که دست اندرکاران امر از این حقیقت بی خبر اند که برای برقراری يك نظام اقتصادی مبتنی بر کنترل دولت، زمینه هائی از قبل باید مساعد باشد تا این عمل به ثمر برسد. در اینجا من توجه آنان را به تجارب کشورهای سوسیالیستی درین زمینه جلب می کنم.

دنیای سوسیالیزم امروز بروی اساس و تهدابی بنا یافته که با فکر و زحمت کشی و تجارب سکتور خصوصی بوجود آمده است بطور مثال سوسیالیزم در سویدن، انگلستان، مصر، الجزایر، هندوستان و غیره.

همچنان سوسیالیزم چین بر بنیاد اقتصادی بنا یافت که از قبل بوسیله غربی ها در آنکشور پایه گذاری شده بود. هر چند این زیر بنا شکل استثماری داشت ولی این حقیقت را نیز نباید از نظر دور داشت که راه آهن، صنعت کشتی رانی، بنادر بحری، بانکداری، طرز تولید مواد خام، اداره صنعت و معارف و خلاصه تهداب



انکشاف صنعت بوسیله غربی ها در چین رایج شد و انکشاف نمود. (سون یا تسن) و (چیانکای شیک) که تربیت شده کلتور غرب بودند قدم های دومی را در چین برداشتند نه از راه سوسیالیزم بلکه از راه تقویه سکتور خصوصی.

وقتی حزب کمونیست در چین بقدرت رسید، زیر بنای اقتصاد چین از قبل ساخته شده بود و اگر این زیربنا وجود نمی داشت چین هرگز با این سرعت قادر به پیشرفت نمی شد.

تردیدی نیست که درین زمینه کار و کوشش خود چینی ها نیز دارای نقشی ارزنده بود زیرا آنها نه تنها با کار خود، بلکه با قبول ریاضت ها و محدودیت های اقتصادی، پیشرفت کشور خود را ممکن ساختند. آیا میتوان تصور کرد اگر تهداب اقتصادی چین قبل از ظهور کمونیزم درین کشور ساخته نمی شد، اگر ضعف اراده، کمونیست ها مانند مسئولین مملکت ما می بود، آیا توان داشتند تا آن نظام را برقرار نگهدارند و قدم بقدم جلو بروند و به تنهایی در برابر دو ابر قدرت جهان یعنی روس و امریکا بدون ذره ئی ترس و وحشت قد علم نمایند؟ (ملاحظه شود که قدرت کار چینائی ها در افغانستان دو برابر قدرت متخصصین روسی و امریکا می باشد) همین طاقت کار و دسپلین آهنین چینی هاست که آنها را مبدل به يك ابر قدرت ساخت.

دستگاه دولت ما با توجهی که به سیستم کمونیستی در روسیه دارد بنظر می رسد که میخواهد همین سیستم را در کشور تقلید و پیاده کند ولی درین دستگاه کسی وجود ندارد تا نظری به تاریخ

انکشاف اقتصادی روسیه بیاندازد و زحمت مطالعه آنرا بخود هموار کند.

در حوالی سال ۱۵۵۴ میلادی زمانی که (ایوان مخوف) تزار روس سلطه نظام ملوک الطوائفی را در روسیه از بین برد و حکومت مرکزی را بوجود آورد، در روسیه فقط صنایع دستی رواج داشت که آنهم به مشکل قلت مواد خام مانند پنبه و پشم مواجه بود.

عایدات ناچیز صنعت و زراعت تنها برای تامین نیاز نظام های ملوک الطوائفی محلی کفایت می کرد و به هیچ صورت برای رفع نیاز های يك حکومت مرکزی قوی کافی نبود. در روسیه سکتور حمل و نقل بوجود نیامده بود تا حاصلات زراعتی صادر گردد.

(ایوان) برای اولین بار به فکر تاسیس کارخانهء دستی کتان بافی افتاد و بیکاران و محبوسین را درین کارخانه بکار گرفت او شخصاً پیشرفت این صنعت ابتدائی را مراقبت می کرد و هر روز از کارخانه دیدن می نمود. به این وسیله تولیدات اندکی برای صادرات بدست آمد اما صادرات غرب پیشرفته بسوی روسیه هجوم آورد و رقابت ناممکن شد.

غربی ها خواهش خریداری پوست های قیمتی را از روسیه داشتند. در روسیه آنروز این تولیدات کم بود اما دشت های وسیع سائیریا و منگولیا سرشار از چنین منابع بود لهذا نیاز به صادرات و ضرورت پوست برای پوشاک خودشان برای اولین بار آنها را به لشکر کشی به جانب سائیریا و شرق دور کشانید که آن مناطق را متصرف شده و موقعیت صادراتی خود را تقویه نمودند و در مقابل توانستند

تا مایحتاج خود را از غرب وارد سازند.

حرکت بسوی انکشاف اقتصاد و زندگی عصری از آن دوره شروع می شود. این داد و ستد و تبادلء اموال، روابط میان روسیه و غرب را نزدیکتر ساخت و موجب انتقال کلتور و رنسانس غرب به روسیه گردید.

بعد از این دوره، عصر پتر کبیر شروع شد. لشکر کشی های پتر کبیر بسوی بالتیک و بعداً لشکر کشی به جانب اوکراین و قفقاز تا سرحدات ایران، روسیه را مجبور ساخت تا به انکشاف صنعت توجه نماید. در مرحله اول خود پتر کبیر با عده دیگر به شکل ناشناس به آلمان رفت و در کارخانه کشتی سازی مدتی بصورت کارگر مشغول کار بود. او و رفقایش بعد از آموختن فن کشتی سازی به کشور مراجعت نموده و کارخانه کشتی سازی نی را در کنار بالتیک (محل لیننگراد امروزی) بنا نمودند و از اینجا تهداب صنایع در روسیه پی ریزی شد بعد از آن صنایع حربی و غیره تاسیس گردید.

تماس روسیه با غرب و اعزام محصلین این کشور به ممالك غربی موجب تاسیس پوهنتون ماسکو گردید و به این ترتیب توجه دولت، تلاش و زحمت کشی ملت و غنای سرشار طبیعی در کشور دست بدست هم دادند و آن کشور در قطار ممالك غربی به مقام قابل توجهی رسید.

قدرت مقاومت، تلاش و از خود گذری ملت روس در جنگ و شکست دادن ناپلیون مقام بزرگی را برای روسیه در جهان فراهم

ساخت و بعد از این جنگ، دروازهء جهانگشائی بروی روسیه باز شد که در شرق دور تا تصرف پورت آرتر و امتیاز خط آهن منچوریا و از طرف جنوب تا به سرحدات ایران و افغانستان و اشغال قفقاز منتهی شد.

با اخراج سویدن از حوزهء بالتیک متدرجاً دو حصهء خاک پولیند و لتوانیا و استونیا و لتوانی را اشغال و ضمیمهء خاک خود گردانید و فنلند را تحت الحمايهء خود ساخت. در جنگ با ترکیه آن کشور را از بالکان خارج و سواحل بحیره سیاه را متصرف گردید.

انکشاف سریع فرهنگی، صنعتی و زراعتی روسیه از اواخر قرن هجدهم تا آغاز قرن بیستم بحدی بود که این کشور را از حد یک کشور دور افتاده و ناتوان و نیازمند دیگران، به قدرتی مبدل ساخت که در آن بخش زراعت و صنعت نه تنها بخود متکی گردید بلکه تولیدات خود را به کشورهای دیگر نیز صادر می کرد.

تولیدات این کشور چون پترول، شکر، رابر، پوست های قیمتی و چرم، بازارهای اروپا را اشغال کرده بود و بازار های افغانستان، ایران و چین مملو از مواد استهلاکی این کشور بود.

روسیه در آغاز قرن بیستم دارای پنجاه هزار کیلومتر راه آهن، فابریکه های اسلحه سازی، کشتی سازی، لوازم راه آهن و تمام مایحتاج و ضروریات صادرات روز افزون خود بود. معادن در روسیه که در راس آنها معادن آهن، طلا و ذغال سنگ قرار گرفته بود مورد استفاده قرار داشت از منابع نفتی از قرن ۱۹ به استخراج شروع نموده بود. بانکهای روسیه در شرق و غرب اعتبار قوی داشتند

و از کزیدت های قوی غرب برخوردار بودند.

کلتور روسیه نیز از اواخر قرن ۱۹ با غرب همسری می کرد که شاهد آن مخترعین، فلاسفه، علما، شعرا و نویسندگان، موسیقی دانان، هنرمندان و غیره می باشد.

منظور از این توضیحات این بود که در روسیه قبل از برپائی انقلاب کمونیستی، يك زیر بنای قوی اقتصادی برای انکشاف و پیشرفت وجود داشت که آنرا نظام سرمایرداری و سکتور خصوصی بوجود آورده بود. اینکه بعضی از ساده اندیشان پیشرفت های امروز روسیه را ناشی از معجزهء نظام کمونیستی میدانند سخت در اشتباه اند. بر عکس دلایل بسیار قوی و مستدل موجود است که نظام سوسیالیستی که اصطلاحاً آنرا راه رشد غیر سرمایرداری می نامند بعد از انقلاب کمونیستی رشد اقتصادی و صنعت در روسیه را در مقایسه با دنیای سرمایرداری، کند و بطی ساخت.

در سال ۱۹۱۷ لنین و رفقایاش انقلاب اکتوبر را به بسیار آسانی به پیروزی رسانیدند و در سه سال اول نظریات کارل مارکس را سرمشق خود قرار دادند.

در روسیه آنروز که جنگ دیده و انقلاب کشیده بود، بسیاری از علما و اشخاص صاحب تجربه یا در جنگ از بین رفتند و یا در انقلاب نابود شدند و يك ملیون و پنجصد هزار نفر هم مهاجرت کردند. این کشور با يك عده مردم بیسواد و بی تجربه و فاقد دانش اصول اداری، تحت لوای سرخ باقی ماند. لهذا درین سرزمین قیامتی برپا گردید. صنایع از کار افتاد و راه آهن از فعالیت باز ماند. خود

نویسنده در سال ۱۹۱۹ فاصله بین کشکی و تاشکند را در عوض ۸ ساعت (سرعت معمولی قطار) در یازده روز طی کردم آنهم روی بام واگون های حمل و نقل مواد. قحطی بجائی رسید که در سایبریا انسان گوشت انسان را می خورد. نه پوشاک میسر بود نه نان و گوشت و چای و شکر و سایر مواد مورد نیاز.

در سال ۱۹۲۱ لنین کنگرهء حزب کمونیست را فرا خواند و بیانیهء طولانی خویش را از اینجا آغاز کرد که: «رفقا! ما باید این شهادت اخلاقی را داشته باشیم که به خطاها و اشتباهات خویش اعتراف نمائیم و اگر این کار را نکنیم انقلاب سرخ قبل از اینکه به نتیجه برسد از بین می رود... سهو ما اینست که بدون تهیهء مقدمات و توجه به تجارب عملی، خواستیم تا شعارهای کمونیستی را در عمل پیاده کنیم...»

وی بعد از دادن توضیحات مفصل بالاخره گفت که ما باید با واقع بینی نظریات مارکس را به تدریج عملی ساخته و با آهستگی بسوی سوسیالیزم نهائی حرکت کنیم. تا زمانیکه ما خود بکار وارد می شویم باید سکتور خصوصی را تحت شرایط معین آزاد بگذاریم تا برای رفع مشکلات زندگانی مردم مساعی خود را بخرج دهند. ما باید به دقت، کار آنها را مورد مطالعه قرار داده و سیستم اداره و نظم اقتصادی را از ایشان بیاموزیم. ما باید خارجیان را به سرمایه گذاری در روسیه تشویق نمائیم و به آنان امتیاز موقتی بدهیم تا تولیدات کشور بلند برود و از آنها نیز طرز کار و تشبث اقتصادی را فراگیریم.

روی همین پرنسیپ بود که حزب کمونیست قانون و مقرراتی را بنام (توی نپ) وضع کرد و از سال ۱۹۲۱ الی ۱۹۲۹ تطبیق گردید که پلان روسیه جدید را از صفر شروع کرده و به پیشرفت سوق دادند و مدت ۹ سال سیستم مختلط جاری بود. در سال ۱۹۲۹ که استالین وضع را برای پیشبرد پلان پنجساله اول مساعد دید قانون سال ۱۹۲۱ را لغو کرد و سیستم پلانیزم را روی کار آورد.

نظریاتی چند
در باره
تاسیس یک مرکز تحقیقاتی
اقتصادی جمهوری افغانستان
بمقام عالی
ریاست جمهوری افغانستان

این پیشنهاد ذریعه جلالت مآب ملك يار سفير واشنگتن بحضور
رئيس جمهوری داود خان فرستاده شد ولی منظور نگردید.

عبدالمجید زابلی

نهنټ، باستون، امریکا

اکتوبر ۱۹۷۴

مقدمه:

جای مسرت است که با تاسیس جمهوریت، برهبری قاید ملی
ما، روحیه آمادگی خدمت بوطن تقویه شده و امروز بیش تر از هر
وقت دیگر این آگاهی قوی گردیده که افغانستان ما از کاروان تمدن و
ترقی نهایت عقب افتاده و بر فرزندان آن حتمی است که پی تجاویز
برآیند، با دولت همکاری کنند و کارهائی انجام دهند تا وطن ما آباد

و مردم افغانستان مسعود شوند. خوشبختانه این روحیه در تعلیم یافته گان افغانی در امریکا، و بالخاصه در طرح پروژه مجوزه داکتر نیک محمد کامرانی در مورد تاسیس یک مرکز تحقیقاتی اقتصادی به منظور طرح استراتیجی های طویل المدت اقتصادی برای افغانستان واضحاً منعکس است. اینجانب هم موقع را غنیمت شمرده نظریات و آماده گی پروژه معاونت مالی را در دو قسمت جداگانه بصورت مختصر تقدیم میدارم و در صورت لزوم حاضرم به تفصیل مزید آن بپردازم.

برخ اول نظریات

کشور ما در ظرف ده سال اخیر به رکود اقتصادی مواجه بود. در پهلوی ضعف مالی و قلت سرمایه گذاری داخلی که آنهم به پیمانه زیادی از خارج تکافو میگردید، متاسفانه پلان سازی و طرح پروگرام های تعلیم و تربیه و تخنیکی تماماً به کومک خارجی متکی بود و خارجیان چون با ارزش های ثقافتی و احتیاجات ملی ما نا آشنا بودند، شاید یا از روی ارزش ثقافت های خود و یا شاید از نگاه منافع خود، پروگرام هایی را طرح میکردند، که چندان به پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشور ما تمام نمیشد. از جانب دیگر، مریبون و مشاورین افغانی با اتکا به خارجیان اعتماد بخود را از دست داده، از انکشاف علمی، تخنیکی و تخصص اداری دور مانده نتوانستند که جای خارجی ها را بگیرند و کشور خود را از روی ارزش ها و نیازمندی های ملی با استفاده از فهم و دانش عصری پیش ببرند، در حالیکه این امر مسلم است که پیشرفت وطن بدون کارداران لایق داخلی ممکن نیست. این مطلب را هانری پوانکاره که در ۱۹۱۳ بحیث رئیس جمهور فرانسه انتخاب گردید، در پارلمان آنکشور خاطرنشان ساخته اظهار کرد که: «آیندهء فرانسه

به تعداد نفوس آن وابسته نیست، بلکه مربوط به این است که ما به چه تعدادی میتوانیم علسا، مخترعان، و اداره چیان را در شقوق مختلف داشته باشیم، زیرا که اساس انکشاف را تعداد نفرنی بلکه قدرت علمی و تکنولوجی تشکیل میدهد.» این گفته پوانکاره همیشه صدق داشته است. بعد از جنگ عمومی دوم هم دیده میشود که کشورهای مانند آلمان و جاپان با وجود خرابی جنگ توانستند با قوه علم و تخنیک و با وجود نداشتن منابع ملی و سرمایه، امروز سرآمد ممالك صنعتی گردند.

اگر ما به این واقعیت توجه نکنیم و نیروی فکری خود را در راه هدف های ملی خود بکار نیندازیم در بلند بردن سويه مادی و معنوی کشور خود موفق نخواهیم گردید. اتکاء به کمک های خارجی نمیتواند ما را به هدف های ملی برساند. مثال انکشاف روسیه شوروی و چین نشان میدهد که آنها به کدام پیمانه حتی در نخستین مرحله انکشاف خود سعی کردند مشاوران و متخصصان خارجی را با اشخاص خود عوض کنند. اینها برای نیل به هدف های ملی زحمات طاقت فرسایی را قبول کردند تا بالاخره کامگار گشتند و امروز میتوانند پروگرام های همه جانبه را طوریکه منافع ملی شان ایجاب میکند، خود مستقلانه پیش ببرند.

متأسفانه در کشور ما در سابق این چنین نشده باین هم توجه نگردیده که مدنیت ها و اختراعات را مغزها و نیروهای انسانی بوجود آورده و این پیشرفت های ظاهراً محیر العقول امروزی کشورهای پیشرفته زاده اینها بوده و معکوساً فقر و بی بضاعتی

کشورهای عقب افتاده نتیجهء فلج ماندن مغز ها و نیروهای فکری انسان ها است. بهمین جهت بود که ما با وجود سرمایه گذاری ها و تعداد مشاوران و متخصصان زیاد خارجی نتوانستیم مشکلات اقتصادی و تخنیکى خود را رفع کنیم. در نتیجه امروز از قرضه های خارجی صرف بار اقساط تادیه نشده و تکتانه و منت آن باقی ماند و از ماشین های زیاد صرف پارک ماشین های بدون استفاده و برای مردم و منورین ما هم نا امیدی. اکنون که رهبری ما کوشش دارد یأس به امید تبدیل شود، و رکود اقتصادی به حرکت و نهضت، بیشتر از هر وقت دیگر به علما و متخصصان وطن پرست احتیاج حس میگردد. یا آنکه کشور ما هنوز هم علما و انجیران ورزیده زیاد ندارد یا آنهم يك تعدادى سراغ شده میتواند که اگر بخدمت ملی جذب گردند خواهند توانست که در این دوره نو در راه انکشاف کشور خود سهم فعال و موثر داشته باشند. ولی اکنون که اینها در ممالك مختلف اقامت دارند با کشور خود کمتر تماس دارند و بنابراین تا حدی مسایل وطن خود را فراموش کرده اند. خوشبختانه برای رفع این نقیصه يك قسمت اینها با آن عده علمای خارجی در انجمن هائی سهم میگیرند که درباره افغانستان وقتاً فوقتاً مجالس علمى دایر میکنند. در تابستان امسال همچو يك جمعیت بنام «انجمن مطالعات افغانستان» که جزء پوهنتون نبراسکا در شهر اوها میباشد در شهر بوستون جلسه سالانه داشت. شخص من چون عضو آن نیستم، در جلسه آن شرکت نکردم ولی در ختم این کنفرانس پروفیسر نیک محمد کامرانی، در دعوتی که بافتخار

اعضای این جمعیت ترتیب داده بود، مرا نیز دعوت کرد. در پایان این دعوت پروفیسر ریچرد فرای Richard Frye از پوهنتون هارورد که متخصص تاریخ ایران قدیم است، در ضمن صحبت اظهار کرد که در پوهنتون هارورد که از قدیمی ترین و با حیثیت ترین موسسات تعلیمات عالی امریکا میباشد يك مركز مهم مطالعات شرق میانه موجود است. و در این مركز اكثر كشورهای این حوضه کرسی مستقلی دارند که درباره تاریخ، ادبیات، ثقافت، لسان و سایر موضوعات اجتماعی آنها تحقیقات میکنند، علما و شاگردان و محققان خود را برای مطالعات وقتاً فوقتاً باین کشورها میفرستند، و استادان و محصلان این کشورها را هم می پذیرند، و با این ترافیک دو طرفه علمی و مطالعات و تحقیقات خود این کشورها را بدنیا معرفی میکنند. پروفیسر فرای اضافه کرد که بعضی از این کرسی ها به اعانه اشخاص متمول تشکیل گردیده است و اگر افغان ها نیز به چنین کار اقدام کنند چون کولتور و تاریخ شان غنی است. در معرفی کشورشان اهمیت شایانی خواهد داشت. من در جواب پروفیسر اظهار کردم که امروز کشورهایی برای کولتور خود زیادتیر کار می کنند که اقتصاد شان قوی باشد ولی کشورها برای اینکه از حوایج اولیه خود بی نیاز گردد و اقتصاد آن قوی گردد، به تجسس راه هایی احتیاج دارد که این مامول را بصورت موثر و واقعی بر آورده سازد. با رفع حوایج اولیه آن البته بعداً معرفی تاریخ و کولتور آن اهمیت پیدا میکند. در این موقع که يك تعداد زیاد از افغان ها و پروفیسر های پوهنتون های نبراسکا و هارورد دور هم

جمع شده بودند من علاوه کردم که این موضوع نزد من جدید است. اینها جمعاً اظهار کردند، بلکه اصرار کردند که باید راهی را سنجید و امکان آنرا پیدا نمود تا افغانستان در جهان خارج بالخاصه امریکا طوریکه درخور آن است معرفی گردد. برای این منظور همین دسته علمای افغانی و امریکایی بشمول شاغلی سلجوقی روز بعد به منزل من تشریف آوردند و من برای اینکه در معرفی افغانستان خدمتی کرده باشم بخدمت شان عرض کردم که:

۱- چون معارف در کشور ما مجانی بوده توسط دولت تمویل و اداره میگردد لازم است این جمعیت ده نفر را از بین خود انتخاب کرده با سفارت افغانستان در واشنگتن روی این موضوع بحث کنند. سفارت موضوع را به وزارت معارف و در صورت لزوم . به جلالت مآب رئیس جمهور پیش خواهد کرد و جلالت مآب محترم اگر لازم بدانند اجازه خواهند داد پروفیسر های مذکور پیشنهادات خود را به شخص شان در کابل تقدیم کنند.

۲- اگر حکومت محترم پیشنهادات را پسندید من حاضر خواهم بود اولاً مصارف عزیمت و برگشت دو پروفیسر را بکابل شخصاً بپردازم و ثانیاً در صورت طرح يك پروگرام برای افغانستان در چوکات پوهنتون هارورد اینجانب و خیریه بانک ملی حاضر خواهیم بود معادل هر مبلغی را که حکومت جهت تمویل پروگرام مذکور بعهده بگیرد، بپردازیم.

موضوع به شاغلی سلجوقی هم توضیح شد و از نزدش خواش شد که آنرا به سمع جلالت مآب سفیر صاحب برساند. بعد از

پروفسور فرای خواهش کردم که من بعد یا سفارت راساً در تماس شود.

مدتی بعد پروفسور کامرانی که یکی از جمله رسیده ترین افغان ها در امریکا میباشند و در رشته اقتصاد و پلان گذاری تخصص دارد و از يك سال باینطرف در رأس يك هیئت اقتصادی در پوهنتون ام آی تی برای ترتیب و تدوین پلان های انکشافی ۶ کشور افریقایی کار میکند، اظهار نمود که نظر به علاقه ایکه به وطن خود دارد، حاضر است در پهلوی وظیفه موجود همچو خدمتی با افغانستان نیز بکند. موصوف در عین حال سه جلد راپور را که در باره استراتیجی پلان انکشافی ممالك فوق ترتیب داده بود، به من سپرد که به نظر من نتایج آنها در مورد کشور ما نیز تا اندازه زیادی قابل تطبیق میباشد.

در نتیجه مبادله افکار بین پروفسور کامرانی و استادان شرق شناسی پوهنتون هارورد و دیگر علمای افغانی مقیم امریکا این مفکوره بوجود آمد که چگونه با افغانستان در شقوق پلان گذاری و سایر موضوعات مربوط به آن کومک کرد. بالاخره مفکوره يك مرکز تحقیقاتی اقتصادی برای خود افغانستان پیدا گردید که داکتر کامرانی يك طرح مکملی را در مورد آن بصورت علیحده تقدیم نموده. اینجانب هم در مورد نظریاتی دارد که عصاره آنها به ترتیب ذیل عرض میگردد.

۱ - شکل پروژه:

هدف این پروژه تاسیس يك مركز تحقیقاتی اقتصادی و عرفانی است که با ملاحظه احتیاجات روز افزون انکشافی افغانستان در قدم اول پروگرام هائی طرح کند تا مسایل اقتصادی، تخنیکی و عرفانی آنرا به معیار بین المللی و مطابق احتیاجات مملکت تحلیل کند. چون افغانستان هنوز هم از نگاه علم و تخنیک به کومک شدیداً احتیاج دارد. لازم است در طرح پروگرام های انکشافی خود از مراکز دانش و تخنیک خارجی استفاده کند و همکاری شانرا در زمینه جلب نماید. برای محقق ساختن همچو همکاری خاصاً در ساحه تتبع و تخنیک پوهنتون های هارورد و ام ای تی امروز از جمله پیشرفته ترین مراکز علمی جهان محسوب میشوند. اینها به علاوه با مسایل اقتصادی کشور های رو به انکشاف آشنایی دارند. چنانچه در ام ای تی برای شش کشور افریقا پلان های طویل المدت طرح میگردد، و هارورد اکنون متعهد شده که با پول ایران يك پوهنتون بزرگ را در نزدیکی بحیره کسپین تاسیس کند. باین حساب اگر تاسیس مركز تحقیقاتی اقتصادی افغانستان با همکاری این پوهنتون ها صورت میگرد، این مركز از نگاه علمی و تخنیکی خوب و موفق خواهد بود. در صورت تاسیس همچو يك مركز معقول خواهد بود که:

الف: مركز آن در کابل باشد تا در چوکات پلان های انکشافی، پروگرام های خود را مورد تحقیق قرار داده طرق بهتر و موثرتر تطبیق آنها را جستجو کند. این مركز باید دو شعبه داشته باشد.

شعبه اول پروگرام های اقتصادی را تحلیل کرده استراتیجی های بهتر انکشافی را جستجو کند. چون طرح پروگرام های طویل المدت و متوسط المدت انکشافی از راه شورای عالی اقتصادی و وزارت پلان صورت میگیرد، شعبه اقتصادی بحیث يك مركز تحقیقاتی خاص ارقام و اعداد و تمام معلومات لازمی را برای این دو مرجع تهیه کند و حتی به آنها در اتخاذ تصمیم در مورد پروگرام های اقتصادی مشوره دهد. درینصورت بهتر خواهد بود که این شعبه تحت نظر و اداره شورای عالی اقتصادی افغانستان وظایف خود را پیش ببرد. شعبه دوم آن عرفانی و تکنولوجیکی باشد. این شعبه هم مانند شعبه اول ولی یا همکاری نزدیک تر وزارت معارف و پوهنتون کابل پروگرام های تربیتی و عرفانی را طرح و تحلیل نماید.

اگر این شکل آن مورد قبول نباشد، شکل دیگر آن این خواهد بود که هر دو شعبه اقتصادی و عرفانی با پوهنتون بستگی داشته و یا بحیث يك مركز نیمه مستقل و یا کاملاً مستقل و یا به شکل يك مركز تحقیقاتی که در چوکات پوهنتون داخل بوده اما بودجه و اداره آن علیحده بوده، داخل فعالیت گردد.

ب: يك حصه و یا يك مركز دیگر آن در ام ای تی و پوهنتون هارورد باشد. در این مركز استادان اقتصاد و تخنیک پوهنتون کابل و غیره بشکل دوار سهم بگیرند. ایشان در اینجا خواهند توانست با تازه ترین معلومات و تخنیک خود را مجهز نمایند و بعد در وطن پروگرام های مرکز را بر طبق آن پیش ببرند. با این نوع سکالرشپ ها استادان و متخصصان افغانی رابطه دایمی را بین مراکز علمی و

تحقیقاتی افغانستان و امریکا به نفع افغانستان برقرار خواهند داشت. علاوه بر آن در این مرکز موادی که راجع به مسایل اقتصادی و عرفانی جمع میگردد، از طرف علما و متخصصان افغانی و امریکایی مشترکاً تحلیل و تدقیق خواهد شد. این همکاری باید کم و بیش ده سال ادامه یابد تا محققان افغانی به مقامی برسند که پروگرام های تحقیقاتی بعدی را در افغانستان خود شان به شکل مطلوب و مطابق بااحتیاجات مملکت طرح و اداره کنند. البته دو نفر پروفیسری که به کابل میروند (در صورتیکه رفتن شان قبول گردد) در مورد تاسیس و سایر موضوعات مربوط به این مرکز تحقیقاتی تفصیلات مزید را به مقامات عالی کشور خواهند داد.

وظایف پروژه:

وظایف این پروژه بصورت عمومی بلند بردن سویه علمی علمای کشور و بالخصوص رسانیدن پرسونل علمی، فنی و اداری خواهد بود تا اداره بهتر پروژه های روز افزون کشور مطابق به احتیاجات پلانگذاری انکشافی صورت گرفته میتواند. طبیعی است که این موضوع مهم با پروگرام های عالی عرفانی و تعلیم و تربیه کشور مربوط میباشد و ایجاب میکند که از یکطرف بعضی موسسات عرفانی موجود انکشاف یابد و از طرف دیگر يك تعداد موسسات دیگری جدیداً تاسیس گردد ولی در هر صورت سویه و کیفیت آنها بلند برده شود حوایج روز افزون و انکشافی پلان های اقتصادی و اداره آنها رفع شده بتواند. درین مورد بنده نظریاتی دارد که

عنداللزوم به تفصیل ابراز خواهد شد. اکنون صرف به ذکر نام آن موسساتی اکتفا می‌گردد که بنظر من تاسیس آنها برای طرح يك پلان طويل المدت اقتصادی و پیش برد امور اداری و تهیه پرسونل فنی لازمی میباشد.

۱- تاسیس يك مركز تحقیقاتی اقتصادی، طوریکه در بالا تذکار یافت. وظیفه عمده این مرکز این خواهد بود که برای پلان های انکشافی بعدی استراتیجی های مختلف طويل المدت اقتصادی را ارزیابی کرده و درباره آنها به شورای عالی اقتصادی و به مقامات صالحه کشور که اخذ تصمیم پلانگذاری به عهده ایشان است، مشوره و مصلحت دهد. بعبارت دیگر ماهیت این مرکز، تحقیقاتی و مشورتی خواهد بود.

۲- تاسیس يك فاکولته جدید اداره تصدی ها Business Administration در پوهنتون کابل به شکلی که در پوهنتون هارورد موجود است به منظور تربیه پرسونل و متخصصان که بالاخره جای مشاورین خارجی و اداره دواير فنی و بالخاصه مرکز تحقیقاتی اقتصادی را بگیرد و مملکت را از قلت موجود پرسونل فنی و متخصصان بی نیاز سازد.

۳- طرح پروگرام های مافوق لیسانس در فاکولته ها مخصوصاً در فاکولته اقتصاد پوهنتون کابل.

۴- تعدیل و یا اصلاح موسسه اداره صنعت موجوده به منظور تربیه اداره چیان متوسط و اشخاص فنی اداری برای تصدی های دولتی و خصوصی.

۵- تاسیس يك مكتب خدمت ملكی (Ciril Servece) به منظور تربیه اشخاص اداری دواير از قبیل محاسبین، سكرترها، كنترولرها، تاپيست ها، شارت هيند امرين اداری و غيره.

۶- طرح يك پلان طويل المدت تعليم و تربيه به منظور تربيه معلمين، متخصصين، استادان و غيره.

۷- طرح يك پروگرام جامع به منظور جذب نمودن تعليم يافته گان در دواير. يك تعداد تعليم يافته هائی كه در خارج تحصيلات عالی نموده اند و همچنان يك تعداد بزرگتر فاكولته پاسان افغانستان اكنون در وطن بدون شغل اند و تعداد شان روز بروز زيادتر ميشود. اين موضوع ايجاب ميكند تا راه های تجسس شود كه اين افراد در دواير، اداره های صناعتی، و پروژه های مختلف جذب گردند. در اثر نبودن يك اداره پلان سازی كه بتواند حوايج كشور را يا تعداد و سويه تعليمی تعليم يافته های بيكار مقابلۀ کرده آنها را در رشته های تعليمی و تخصصی شان مشمول گرداند، امروز يك خلا خلق گرديده و اين خلا در حال توسعه است. چون اين تعليم يافته ها جزو ثروت. معنوی كشور اند، و دولت در تعليم شان مصارف زيادی را قبول کرده و اكنون به تخصص و علم شان نیاز دارد، مفيد به نظر می آيد كه راه جذب و كار عملی شان در پروژه های انكشافی كشور پيدا شود، بالخصوص چون در آینده با ازدیاد تعداد شان مسایل حساس اقتصادی و اجتماعی دیگری هم خلق میگردد.

علاوه بر تعليم يافته گانیکه در داخل هستند، در خارج هم يك تعداد قابل ملاحظه پروفیسر ها و متخصصان افغانی به تحقیق و

تدریس مشغول اند. اینها در کشور های خارجه با وجود يك محيط اجنبی با قوه کار و دانش توانسته اند موفق گردند، موجه ای دیده شده نمیتواند که اینها در کشور خود هم موفق نشوند، در صورتیکه شرایط مناسب کار برای شان آماده ساخته شود. اگر چه مشکلات کار ایشان در دواير چه از نگاه اداری و چه از نگاه مالی به هر کسی مسلم است، ولی با وجود آنهم امکانات عودت ایشان بدون آنکه حکومت بار بزرگی را متحمل گردد موجود است، و اینگونه اشخاص در همچو يك مرکز تحقیقاتی خدمات بزرگی را انجام خواهند داد. مشاوران پلان گذاری و متخصصان کشور های مختلف خارجی متاسفانه در کشور ما نتوانستند در ظرف ۱۵ سال اخیر در طرح پلان و پروگرام های اقتصادی و تربیتی کومک موثری بنمایند. دلایل ناکامی شان زیاد و ذکر تمام شان به طول کلام می انجامد اما واضح است که این متخصصان در يك دوره يك یا دو سال نمیتوانند به خصوصیت کشور و بالخصوص به روش مردم ما و شرایط اجتماعی زندگی ما آشنا شوند. به همین سبب است که اینها معمولاً پیشنهاد های تطبیق نشدنی را پیش میگیرند، یا در گوشه افتاده بضرر ما روز گذرانی میکنند. شاید متخصصان و علمای افغانی که اکنون در خارج موفق اند، در افغانستان مصدر خدمات شایسته ای بالخاصه در طرح پلان ها و پروژه ها گردند. بنابراین اگر تجویزی گرفته شود که اینها به وطن عودت کند. و در ترتیب و تدوین این پلان ها و پروژه ها و هم در دیگر شقوق سهم موثری بگیرند برای وطن مفید خواهد بود.

برخ دوم

مصارف و تمویل پروژه

طبیعی است که تطبیق همچو يك پروگرام مصارف زیادی لازم دارد، بخصوص که يك شعبه این مرکز تحقیقاتی در پوهنتون های هارورد و ام آی تی باشد. تمام مصارفی که باساس این پروژه در افغانستان صورت میگیرد از پولی که برای این مقصد تشکیل میگردد در خود افغانستان و به افغانی تادیه میگردد که در آن این اقدام شامل میباشد:

مصارف عمارت، کتابخانه، لابراتوار تحقیقاتی، تجهیزات و وسایل تخنیکی لازمه دیگر، معاش و حق الزحمه استادان افغانی که از خارج جلب میگردند. و مصارف سفر خرج طلبه یا استادانیکه بطور سکالر شپ به هارورد و يك قسمت مصارف افغانی دو یا سه نفر طلبه که از هارورد به کابل می آیند. مصارف دیگر یک که در پوهنتون هارورد و یا لزوماً در یکی از شعبات مشخص کدام پوهنتون دیگری در خارج به منظور بلند بردن سویه علمی بوجود می آید، و همچنان مصارف استادانی که از طرف پوهنتون هارورد یا ام آی تی برای تدریس و یا کمک به کابل می آیند یا یکمقدار پولیکه جهت تمویل این مرام در چوکات پوهنتون هارورد تاسیس میگردد



جبران خواهد شد. البته مصارف اسعاری که برای این پروژه لازمی میباشد، از منابع مختلف خارج تهیه خواهد شد که از این مدارك مصارف اسعاری سكالر شپ چند نفر از علمای افغانی که در هارورد یا ام ای تی در رشته های مختلف به تحقیقات و تعلیم عالی تر و تازه تر مشغول میگردند، تمویل خواهد شد.

در صورت موافقه حکومت به تاسیس این پروژه تهیه پول افغانی آن به ترتیب ذیل پیشنهاد میگردد.

الف- از منابع خصوصی:

- ۱- اعانه خیریه بانك ملی سالانه ۴ میلیون برای ۱۵ سال جمعاً ۶۰ میلیون
 - ۲- اعانه شخصی اینجانب سالانه ۱ میلیون برای ۸ سال جمعاً ۸ میلیون
 - ۳- اعانه بانك ملی سالانه ۱ میلیون برای ۸ سال جمعاً ۸ میلیون
 - ۴- اعانه شركت نساجی سالانه ۱,۵ میلیون برای ۸ سال جمعاً ۱۲ میلیون
- سالانه جمعاً ۷,۵ میلیون جمعاً ۸۸ میلیون
- اینجانب بعلاوه كومك نقد، حاضرم به تعداد سه عمارتیرا که در منطقه افشار دارالامان دارم با (۲۰) جریب زمین محوطه آن که قیمت امروزی آنها در حدود (۱۵) میلیون افغانی میگردد وقف این پروژه بنمایم.

ب- از منابع دیگر:

برای اینکه پروژه شکل خصوصی نداشته باشد، لازم است مختلط باشد و یا جمع آوری اعانه های مزید برای تمویل پروگرام ها و وظایف آن به يك پیمانانه بزرگتری توسعه یابد. درینصورت پروژه

يك شكل ملی و عمومی را بخود اختیار نموده به يك گروپ موسسات ملی متکی نمیگردد. برای تامین این منظور سهم گیری موسسات ذیل پیشنهاد میگردد.

- ۱- اعانه بانک د افغانستان سالانه ۱,۵ ملیون برای ۸ سال ۱۲ ملیون
- ۲- اعانه پُشتنی تجارتی بانک سالانه ۵,۰ ملیون برای ۸ سال ۴ ملیون
- ۳- اعانه اطاق تجارت و صادر کنندگان سالانه ۲ ملیون برای ۸ سال ۱۶ ملیون
- ۴- اعانه صادر کنندگان قره قل سالانه ۲,۵ ملیون برای ۸ سال ۲۸ ملیون
- سالانه جمعاً ۷,۵ ملیون جمعاً ۶۰ ملیون
- جمع قلم الف و ب سالانه ۱۵ ملیون جمعاً ۱۴۸ ملیون
- جمع قیمت زمین و عمارات ۱۵ ملیون
- جمع کل ۱۶۳ ملیون افغانی

این مبلغ کافی است که مصارف افغانی پروژه را برای مدت نسبتاً طولانی از منابع داخلی تکافو کند. اگر پروژه مذکور توسعه یافت و یا مصارف بیشتری را ایجاب میکرد، درینصورت البته میتوان اعانه مزیدی را جستجو کرد.

در پهلوی مصارف داخلی، البته در خارج برای اسعار هم ضرورت است که درینصورت در چند سال اول به کمک های خارجی هم ضرورت میباشد. درین مورد حکومت متبوعه سعی خواهد نمود که مستقیماً و یا از راه سفارت ها یا مراجع کمک کننده در تماس شود. (اگر لازم باشد اینجانب حاضرم با سفارت افغانی در واشنگتن همکاری کنم). اگر حکومت منظور کنند، بهتر است پول اسعاری از منابع مختلف و کشورهای مختلف به مقدار کم و زیاد جمع شود و به نظر اینجانب این يك کار شدنی است. مثلاً امکان دارد که:

الف: از راه کمک های کولتوری و تخنیکی ملل متحد به ای ده

سال اول این پروژه سالانه از نیم تا يك میلیون دالر كمك گرفته شود.

ب: با اداره انكشاف بین المللی امریکا (AID) مفاهمه شود که سالانه یکنیم میلیون دالر كمك کند.

ج: فوندیشن های امریکا از قبیل فورد و غیره هم سهم بگیرند.
د: بعضی از کشور های بازار مشترك اروپا منجمله آلمان که سالها است با افغانستان در ساحات کولتوری و تخنیکی كمك نموده است، هم سهم بگیرند. در آلمان درباره افغانستان مواد و حقایق زیادی جمع آوری گردیده و این ممکن است که در یکی از پوهنتون های آلمان چون کولن يك شعبه مرکز تحقیقاتی نظیر شعبات در هارورد و ام ای تی بوجود بیاید و كمك اسعاری و تخنیکی آلمان در این پروژه ضمیمه شود.

مبالغ و منابعی که در بالا تذکار یافت میتواند اساس خوبی برای تمویل اسعاری و يك تجمع مواد و ارقام پروژه تشکیل دهد و به نظر من اگر حدود مبالغ اسعاری و افغانی جمع گردد يك قلم متنابهی را تشکیل خواهد داد که تمویل پروژه را برای مدت زیادی ممکن سازد.

این بود خلاصه نظریات اینجانب که در اثر تماس با پروفیسر کامرانی و استادان پوهنتون های هارورد و ام ای تی برایم پیدا گردید. آنچه مرا به تفصیلات بیشتر در این زمینه وادار ساخت عقب ماندگی افغانستان عزیز است، و بس. يك جنبش و نهضت ملی به قیادت رهبر ما جلالت مآب رئیس جمهور میتواند نیرو های

تعلیم یافته گان افغانی را به فعالیت سوق داده مملکت را از پسمانی و غربت موجود نجات دهد.

مرحوم امیر عبدالرحمن خان آن مرد آهنین و قوی الاراده در زمانیکه در کشور ما تعداد مردم باسواد نهایت کم بود، و متخصصان عصری موجود نبودند، و با وجود مشکلات زیاد دیگر برای تولید اسلحه عصری و هم بعضی تولیدات ملکی استهلاکی يك دسته قاپریکه ها تاسیس کرد که در کشور های شرق میانه نظیر نداشت و مصنوعات آن ها به لحاظ کیفیت به سویه اروپای معاصر بود. دلیلی وجود ندارد که آن کار امروز به پیمانہ وسیع تری انجام یافته نتواند و مملکت ما در قطار ممالك مترقی جهان حساب شده نتواند.

من فریضه ملی خود دانستم که مطالب فوق را بعرض رسانیده در این راه خدمتی کرده باشم. اگر این پروژه و نظریات منظور میگردد بر ای من کمک کردن در این راه به قیادت جلالت مآب رئیس صاحب جمهور مایه افتخار خواهد بود.

با عرض احترام

پایان

نامه ئی به نورمحمد تره کی

۲۸ جون ۱۹۷۸

ع ج نورمحمد ترکی رئیس شورای انقلابی و صدر اعظم
جمهوریت دیموکراتیک افغانستان

بعد تقدیم احترام مرقومه جلالت مآب شما، از مجاری سفارت
کبرای افغانستان در واشنگتن مواصلت کرده و از توجه و التفات
شان سپاس گذارم.

با استفاده از فرصت آزررومند است به توجه برساند که اگر چه
مرا ادعائی نیست (که) خدمتی به وطن انجام داده باشم تنها
میخواهد به يك اصل اشاره بدارد. و آن اینکه در طول حیات همواره
در پی آن بوده ام تا با نظر داشت فرایض ملی، و صرف نظر از
منافع شخصی در راه اعتلا و رفاه وطن عزیز و هم وطنان گرامی
نقش خویش را به نحوی که برایم میسر و مقدور بوده باشد انجام
خدمت کرده باشم. و در دوره های گذشته آنچه از نگاه مصالح ملی
به نفع وطنم به نظر می رسید، به زمامداران وقت گفته ام، و نوشته
ام، بر سبیل مثال.

۱- مزید بر يك سلسله مقالات که در روز نامهء کاروان
پیرامون نابسامانی های اداری سیاسی و اقتصادی کشور به نشر
رسانیدم دو جلد کتاب نیز به رشته تحریر در آوردم، که در جلد اول

سقوط نظام شاهی را پیشبینی نمودم و جلد دوم آن تبصره بر اوضاع، نابسامانی های عمومی سیاسی و اقتصادی و خطراتی که مملکت را تهدید میکرد، بدون اینکه نشر گردد در سال ۱۹۶۸ صرف نظر از اثرات منفی آن بخودم، شخصاً به زمام دار مملکت و صدراعظم وقت تقدیم نمودم و در ۱۹۷۴ و ۷۶ بصورت تحریری دو نامه حاوی پیشبینی اوضاع به رئیس دولت فرستادم.

۲- صرف نظر از تاثیر شخصی و در حالیکه در دو مرحله شانزده ساله دروازه های وطن برای مراجعت برویم مسدود بود باز هم با نظر داشت وجبیه ملی، پیشنهادی دایر بر انکشاف و توسعه علم و معرفت و رفع نواقص پلان گذاری اقتصادی و اداری ترتیب و ذریعه شخص سفیر افغانستان در واشنگتن در سنه ۱۹۷۴ تقدیم نمودم و تادیه مصارف دوره ۸ تا ۱۴ سال اول آن طرح را بصورت اول مبلغ یکصد و سه میلیون و به شکل دوم ۱۶۳ میلیون افغانی تعهد و پیشنهاد گردیده متاسفانه منظور نظر واقع نشد. در سنه ۱۹۷۵ وقف املاک شخصی در هرات ضمیمه عمارات دارالامان و کوتی پغمان ملکیت شخصی ام به وزارت های معارف و صحیه از طریق اداره شخصی به حکومت وقت پیشنهاد نمودم. بلا جواب ماند. متعاقباً در سال ۱۹۷۶ موقعیکه قانون اوقاف متممه، قانون اساسی، منتشر گردید مجدداً به اداره شخصی در کابل هدایت دادم تا این بار مطابق قانون جدید اوقاف به وزارت عدلیه مراجعه و وقف نامه را ترتیب و جهت امضا به من بفرستند. این اسناد وقف نامه در ۲۵ اپریل ۱۹۷۸ مواصلت کرد که مقارن بود با روی کار شدن نظام

نوین در کشور، اداره شخصی به حکومت جدید مراجعه نموده در نتیجه معلوم شد که جلالت مآب شما آنرا منظور فرمودید، و من ازین تصمیم شما سپاس گذارم، و اسناد وقف نامه امضا گردید، و به پسته به ادارهء شخصی فرستاده شد که تقدیم بدارد. اکنون توام با این نامه سواد طرح مساعدت به معارف را که در سال ۱۹۷۴ تسلیم گردیده بود از جهتی تقدیم میگردد، که آن طرح از طرز دید من پیرامون مسایل اقتصادی و توسعه علم و معرفت در کشور از نگاه تعقیب روش و سیاست اتکا به خودی که بر اهداف اتکا به خود ملت استوار باشد معرفی میدارد.

آثردگار من گواه من است که در هرکجا که بوده ام، روح و قلب من با وطن و هم وطنان عزیز بوده موقعی نیست که از اندیشه فردای وطن فارغ باشم. اکنون که ۸۳ سال بهار عمر را پشت سر گذاشته و در برگ ریزان حیات قرار دارم و مرا از مطالعات و مشاهدات و تجارب عملی در حیات ملی و بین المللی تا حدودی، اندوخته ای حاصل است، مشاهده می نمایم که در سرتاسر جهان نا آرام امروز بحرانات و حوادث مختلفی در حال تکوین است، این بحرانات و حوادث چه در منطقه کشور ما چه در افریقا، و بین اعراب و اسرائیل و چه در حوزه پاسفیک و در میان کشورهای دارای ادیالوژی کمونستی، در میان کشورهای عضو پاکت ناتو و پکت ورسا و چه بین قدرت های بزرگ چون امریکا و شوروی و چین و چه در میان کشورهای امریکای لاتین، بشکل واضح و نمایان جلب توجه می نماید که تشنجات موجود در اوضاع بین المللی، پدیده عصر ما

بوده و از سیاست های توسعه جوئی سر چشمه میگیرد که بعد از جنگ عمومی دوم. به عناوین، و اشکال مختلف تبارز می نماید که قدرت های بزرگ همواره در پی این بوده و می باشند، تا به انواع مختلف و با ارایه مساعدت های مالی، کلتوری و نظامی و از راه های به هم اندازی بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم. مرام های توسعه جویانه خود را پیش برده و قدم بقدم کشورهای جهان سوم را در محور اقطاب خویش جلب و جذب نمایند. و ادیالوژی و نظریات و خواهشات خود را بین همه پخش و تحمیل دارند. در چنین حالات و شرایط نا مساعد و حساس، هر افغان وطن پرست و متفکر به اندیشه می افتد، که افغانستان و هم وطنان گرامی به چه سرنوشتی مواجه و روبرو خواهند گردید؟ و نظام نوین در چه طرح و چه پلانی رویدست دارد که متضمن حفظ منافع ملی و تامین تمامیت ارضی و هویت ملی کشور و هم وطنان گرامی بوده باشد. به همین اندیشه و پریشانی از سابق با من بوده است. که دیروز نظریات خویش را هویدا به زمامداران وقت خاطرنشان نموده و امروز باشما در میان میگذارد. درین موقعیکه افغانستان در حساس ترین مرحله تاریخ خود قرار گرفته و سوال هستی، و نیستی آن در میان است من عقیده دارم که حفظ استقلال کامل و تامین تمامیت و هویت ملی در عصر نا آرام امروز به شرطی تامین شده میتواند، که اولتر از همه اعضای دولت و جامعه و ملت از خود خواهی و خود پسندی های فردی بگذرند، و مرام آزادی وطن خود را در رأس همه خواسته های خود قرار بدهند. دوم اینکه نظام نوین پلان های انکشافی و اداری

اعتلای جامعه افغانستان را تنها و تنها به وسیله عناصر ملی و وطن پرست خود مملکت عملی گردانند، به گذشته پیچیدن و جدائی ایجاد کردن فرصت توجه را به آینده از دست دادن در شرایط موجوده افغانستان، اشتباهی خواهد بود جبران ناپذیر. امیدوار است روح اتفاق و اعتماد در میان قاطبه ای مردم افغانستان عزیز سر از نو ایجاد گردد و به همه عناصر وطن پرست فرصت مینسر گردد، تا باشد تمام افراد کشور از بالا تا پایان از پیر تا جوان با روحیه از خود گذری دور از خود پسندی با قدرت و با مجاهدت و با ایمان کامل در راه حفظ ازادی کامل کشور و با تعقیب خط مشی سالم فرایض ملی شان را انجام داده باشند.

در خاتمه مسئلت می نماید که خداوند بزرگ و توانا به جلالت مآر، شما توفیق عنایت فرماید تا در راه حفظ استقلال و آزادی کامل و تمامیت هویت ملی و سریلندی افغانستان عزیز وظیفه مقدس و نهایت مهم و پر مسئولیت شانرا انجام داده باشند با احترام.

(این مکتوب بصورت سریاز به سفارت افغانستان، به آقای توره باز همراه يك سواد هم به خودشان در ۲۸ جون ۱۹۷۸ فرستاده شده. البته ایشان این مسئله را تصدیق خواهند نمود.)

وصیت نامه اینجانب عبدالمجید زابلی

فصل اول

- ۱ -

بعد از فوت من تمام دارائی که از من در هر کشوری که داشته باشم باقی می ماند جمع گردیده و در یکی از بانکهای امریکا که در وقت حیات خود با آن موافقه و قرار داد می کنم به يك حساب ترست فند (Trust Fund) باید امانت گذاشته شود. ادارهء این ترست فند (وجوه امانی) و تادیات از عایدات آن مطابق این وصیت نامه بایستی صورت گیرد.

- ۲ -

اداره و سرمایه گذاری این ترست فند و مراقبت از دارائی آن از طرف اشخاصی باید انجام یابد که درین وصیت نامه تعیین گردیده اند و نسل به نسل تشخیص شده اند.

- ۳ -

عبدالرحیم مجید پسر من و خدیجه دختر من حقوق اخذ میراث از دارائی مرا ندارند و به آنها هیچگونه تأدیات و یا مداخله در امور ترست فند که قرار این وصت نامه تشکیل میگردد داده نمی شود.



- ۴ -

سرمایه ترست فند که در ماده اول ذکر گردیده و در يك بانك تمرکز می یابد در راه خرید اسهام و اسناد قرضه دولت امریکا به مقصد انکشاف مفاد ترست فند و تأمین دارائی آن بکار انداخته شود. فیصله این سرمایه گذاری از طرف اعضای ترست فند به اکثریت آراء قابل اجرا میباشد.

- ۵ -

از مفاد سرمایه گذاری ترست فند هرچه در آخر سال جمع می گردد پانزده فیصد از مجموع عایدات سالانه در خود بانك به اصل سرمایه ترست فند افزوده گردد تا سرمایه آن تقویه شود. باقیمانه هشتاد و پنج فیصد مفاد خالص سالانه ترست فند مطابق تفصیلات آتی درین وصیت نامه به اشخاصی که در اینجا ذکر گردیده ماهوار به ترتیبی که توضیح گردیده باید تادیه شود:

الف- اولتر باید کمیشن سرمایه گذاری به بانکی که سرمایه ترست فند در آن تمرکز می یابد پرداخته شود.

ب- اگر خانم من املیا بعد از فوت من حیات داشته باشد برایش در تمام دوره حیات او هر ماه سه هزارو پنجصد دالر نقد تادیه گردد. علاوه بر آن همه ساله محصول بلدیة خانه نشیمن او در نهنت و بیمه خانه مذکور طور مسلسل از ترست فند اینجانب برایش تادیه گردد.

توضیح:

۱- این تأدیات به خانم من مشروط باینست که وصیت نامه ای را که او در موضوع دارائی خود امضا کرده و ضمیمه این وصیت نامه میباشد در دوره حیات خود و یا توسط وصیت نامه دیگر بعد از حیات فسخ نکرده باشد و به همین حال باقی بگذارد.

۲- اگر خانم من وصیت نامه خود را فسخ کند باید هر چه پولی که مطابق فقره (ب) ماده (۵) این فصل گرفته باشد واپس نقداً به ترست فند تادیه بدارد.

۳- تمام مفروشات خانه تهنت او و فرنیچر، سامان نقره، مجسمه ها و عکس های رسامی های قرون گذشته که جزو آن ضمیمه این وصیت نامه میباشد و تمام این لوازم را از دارائی خود خریداری کرده بودم بعد از فوت خانم من تحت نظر آقای داکتر بشیر ذکریا و آقای محمد عارف غوثی و حمید مجید و نماینده بانکی که ترست فند در آن تمرکز دارد ذریعه موسسه ای که چنین اموال را در لیلام بفروش می رساند فروخته شود و حاصل فروش آن به حساب ترست فند اینجانب تادیه و ضمیمه سرمایه آن گردد. بهمین قرار بعد فوت خانم من خانه تهنت نشمین هر دوی ما همراهی جواهرات خانم من که جزو آن ضمیمه این وصیت نامه میباشد باید تحت نظر اعضای ترست فند و بانک بفروش رسیده و مبالغی که از فروش آن حاصل می گردد به سرمایه ترست فند ضمیمه گردد. به همین ترتیب سه هزار سهم IBM که نزد سستی بانک نیویارک دارد به سرمایه

ترست فند (بعد از فوت خودش) اینجانب طبق وصیت نامه خردش افزوده گردد.

۴- هرگاه خانم من وصیت نامه خود را فسخ کرده و میراث خود را به سه نفر اولاد خود یعنی حمید، هادی و حکیم مجید تقسیم نماید درینصورت باید معاش سه پسر من (حمید، هادی و حکیم) که قرار این وصیت نامه تادیه می شود باید به نصف مبلغ معینه تقیل و تحدید گردد. ولی معاش نواسه های من که بعد از فوت این سه نفر به اداره ترست فند انتخاب می شوند مطابق مبلغی که درین وصیت نامه تذکار یافته طور مکمل تادیه گردد و تا وقتی که افغانستان آزاد نگردیده قابل تادیه میباشد.

فصل دوم

- ۱ -

ادارهء دارائی های که از من باقی می ماند و طبق این وصیت نامه باید در يك بانك تمرکز بیابد از طرف اشخاصی که در ماده دوم تا چهارم این فصل نام برده شده باید صورت بگیرد. همچنان تادیاتی که درین وصیت نامه تعیین گردیده و امور سرمایه گذاری ترست فند نیز توسط آنها انجام یابد.

- ۲ -

حمید مجید، هادی مجید و محمد حکیم مجید باید هر سه نفر متفقاً اداره و نظارت ترست فند اینجانب را در دورهء حیات خود با دو نفری که در ماده سوم و چهارم این فصل تذکر یافته و با بانکی که سرمایه این ترست فند در آن تمرکز می یابد بعهده بگیرند.

- ۳ -

آقای محمد عارف غوثی به معیت اعضای که در ماده دوم این فصل تذکار یافته بحیث عضو در ادارهء این ترست فند و بررسی سرمایه گذاری آن و کنترل بیلانس و محاسبات عایدات و مصارف آن همکاری نمایند.

- ۴ -

همچنان آقای داکتر بشیر ذکریا تا وقتیکه حیات دارند در آخر هر سال يك مرتبه وقتیکه بیلاس این ترست فند ساخته می شود با اعضای متذکره ماده دوم و سوم در بانکی که ترست فند تمرکز می یابد در کنترول بیلاس و محاسبات و مصارف ترست فند سهم گرفته و بررسی نمایند که تادیات از ترست فند و مصارف آن مطابق مقررات این وصیت خط باشد. بعد از فوت خود شان پسر شان جمال الدین این وظیفه را بدوش گرفته و بعد او نواسه شان که از طرف پسر شان انتخاب می شود در اداره ترست فند هذا تا وقت آزادی کامل افغانستان نسل به نسل سهم بگیرند.

- ۵ -

هر وقت یکنفر از اعضای سه گانه اداره کننده های ترست فند از فامیل اینجانب فوت می کند عوض آن توری مجید نواسه من پسر حمید مجید به عضویت ترست فند باید انتخاب گردد. به همین قرار بعد از فوت حکیم مجید و توری مجید از پسران خود یکنفر را معرفی کنند و یا ذریعه وصیت نامه خود شان از پسران خود عوض خود را باید انتخاب بدارند که در اداره ترست فند مطابق این وصیت نامه سهم بگیرند. بهمین ترتیب نسل به نسل از پسران خود بعوض خود تعیین بدارند. بعد از فوت حمید مجید و هادی مجید اگر پسر دوم حمید مجید دارای پسری باشد قرار معرفی خودشان پسر خود را به عضویت سوم ترست فند انتخاب بدارند. اگر یکی از

اعضای سه گانه فامیلی که توضیح گردیده پسری نداشته باشد درینوقت عضویت اداره کنندگان ترست فند از فامیل اینجانب به دو نفر تقلیل یابد.

- ۶ -

اعضای فامیل من که در ماده (۵) ذکر گردیده اگر یکنفر از آنها دارای پسری نباشد باید از اولاد عضو دیگر فامیلی اینجانب که دارای دو پسر باشد عوض خود را از اولاد دوم و سوم انتخاب نماید. اگر چنان اتفاقی افتد که هر سه عضو ترست فند دارای پسری نباشند در اینصورت در عضویت ترست فند باید از قرار ذیل تغییراتی رویکار آورده شود:

الف: از اولاد یا احفاد داکتر بشیر ذکریا یکنفر.

ب: از اولاد یا احفاد محمد عارف غوثی یکنفر.

ج: از اولاد یا احفاد داود ملکیار یکنفر.

به عضویت این ترست انتخاب گردیده و ادارهء ترست فند را برای آینده به آن سه نفر بسپارند که آنها نسل به نسل مطابق به این وصیت نامه ترست فند را تا هنگام آزادی افغانستان اداره بدارند. برای هر یک از اعضای منتخبه ازین سه فامیل در بدل همکاری شان در ترست فند سالانه هشت هزار دالر (\$8000) از عواید این ترست فند معاش تأدیه گردد. این ترتیب استحقاق معاش شان تا وقتی دوام کند که افغانستان آزاد گردد.

-۷-

از اعضای فامیل اینجانب هرگاه یکی بواسطه نداشتن پسر عوض خود را در اداره ترست فند تعیین نکرده و فوت نماید برای عایله وی که از او باقی می ماند برای يك مرتبه از ترست فند بهر عایله سی هزار دالر (\$30000) تادیه گردد بعداً معاش آنها قطع شود.

-۸-

تا خانم من حیات دارد در موضوع تادیه معاش برای آن اعضای ترست فند که از فامیل من انتخاب می شوند تنها به عبدالهادی مجید که فاقد بینائی میباشد ماهوار یک هزار و پنجصد دالر (\$1500) طور معاش برایش تادیه گردد و این معاش وی تا که حیات دارد و بعد از آزادی افغانستان نیز از ترست فند تادیه شود. برای حمید مجید و حکیم مجید و توری مجید معاش آنها بعد از فوت والدهء شان (خانم من) شروع گردیده و ماهوار یک هزار و دو صد دالر (\$1200) تا که حیات دارند و بعد حیات شان قرار تفصیل این وصیت خط به نسلهای مابعد شان تا وقتی که افغانستان آزاد می شود تادیه گردد. بعد از آزادی افغانستان مطابق تفصیل ما بعد این وصیت نامه با ایشان رفتار بعمل آید.

-۹-

برای سه دختر هادی مجید یعنی کاترین، نینا و ثریا برای هریک و قتی که عمر شان به بیست و يك سال می رسد مبلغ بیست هزار دالر

(20000\$) يك دفعه ولی در مدت سه سال به سه قسط تادیه گردد (یعنی سه سال سالانه ثلث مبلغ مذکور). به همین ترتیب برای بچه دوم حمید مجید، حمید دوم برای يك دفعه بیست و پنج هزار دالر (25000\$) به سه قسط در ظرف سه سال پرداخته شود.

- ۱۰ -

برای آقای عارف غوثی تا وقتی که حیات دارند و در اداره ترست فند عضویت دارند سالانه شش هزار دالر (6000\$) از مدرک عواید ترست فند معاش تادیه گردد و بعد فوت او به پسر او که عوض خود بحیث عضو در ترست فند معرفی خواهد کرد و هکذا بعد از پسرش هر کسی که در آینده از فامیل او بحیث عضو ترست فند تعیین می شود مبلغ شش هزار دالر (6000\$) سالانه معاش تادیه گردد.

- ۱۱ -

برای آقای داکتر بشیر ذکریا در صورتیکه سال یکدفعه در کنترول محاسبات ترست فند سهم می گیرند قراریکه با ایشان مفاهمه شده تا هنگامیکه به وظیفه موجوده خود در شفاخانه مشغول اند معاش داده نشود ولی بعد از آنکه تقاعد کردند برای ایشان نیز سالانه از عواید ترست فند شش هزار دالر (6000\$) معاش باید تادیه گردد. به همین قرار بعد از حیات شان پسر او و بعد از آن از دیگر احفاد او هر کس که حیث عضو ترست فند تعیین می گردد مستحق شش هزار دالر (6000\$) سالانه معاش میباشند.

معاشات متذکره ماده (۱۰) و (۱۱) هر دو تا وقتیکه افغانستان آزادی کامل خود را حاصل کند دوام می نماید و بعد از آزادی افغانستان از تسلط شوروی و رویکار آمدن يك حکومت ملی از طریق انتخابات این معاشات و معاشات اعضای فامیلی قطع گردیده و عواید ترست فند هذا مطابق فصول و مواد مابعد این وصیت نامه مورد استفاده پوهنتون کابل قرار داده شود.

- ۱۲ -

اعضای ترست فند سال یکدفعه در آخر هر سال برای بررسی و کنترول بیلانس و سرمایه گذاری دارائی ترست فند در شهری که بانك مسئول ترست فند اینجانب قرار دارد باید جمع شوند و بیلانس و سرمایه گذاری ترست فند را بررسی بدارند. آن اعضای ترست فند که درین شهر سکونت نداشته باشند و غرض اشتراك درین اجتماع حاضر می شوند مستحق مصارف سفر بر علاوه معاش میباشند. بهمین قرار هرگاه در وقت بحرانات اقتصادی لازم افتد که به مقصد تجدید نظر در سرمایه گذاری ترست فند اجتماع نمایند مصارف سفر آنها برایشان پرداخته شود.

- ۱۳ -

هرگاه عایدات ترست فند در دورهء ما قبل آزادی افغانستان از تسلط شوروی و کمونست ها، معاشات اعضای اداری ترست فند و معاش خانم و دیگر اعضای خانواده ام را طبق این وصیت نامه کفایت نکند کمبود معاشات شان از درك پانزده فیصد عواید خالص که ذخیره می گردد تکافو و تادیه شود. اگر مبلغ مجموعی ۱۵

فیصد عواید ترست فند متذکره نیز تکافوی کمبودی معاش را نتواند معاشات شان به همان تناسب موقتاً تخفیف داده شود.

- ۱۴ -

این طرز اداره ترست فند اینجانب تا وقتی دوام می کند که افغانستان مانند امروز تحت اسارت روسیه شوروی و یا حکومت کمونستی دست نشانده آن قرار گرفته باشد. هر وقتی که افغانستان بصورت کامل آزاد گردید و تحت اداره رژیم شاهی ملی و یا جمهوریت ملی آزاد غیر کمونستی از راه انتخابات آزاد ملی قرار گرفت شکل ترست فند اینجانب به شکل ذیل تغییر یابد:

الف: معاش های که برای سه نفر از فامیل اینجانب و نسل های مابعد آنها و فامیل آقای داکتر بشیر ذکریا و آقای عارف غوثی درین وصیت نامه تعیین شده بعد از آزادی افغانستان باید قطع گردد. اشخاص ذیل ازین امر مستثنی اند:

۱- اگر خانم من و هادی مجید حیات داشته باشند تا آخر دوره حیات شان باید معاشات ایشان کاملاً پرداخته شود.

۲- اگر حمید مجید و هادی مجید یکی یا هر دویشان فوت کرده باشند برای خانم حمید و خانم هادی برای هر يك از آنها تا آخر حیات شان سالانه هشت هزار دالر (\$8000) از ترست فند معاش تادیه گردد.

ب: برای هر يك از اعضای فامیلی من که عضویت اداره ترست فند را قرار تفصیل این وصیت نامه قبول نکرده و به افغانستان نرفته و تابعیت افغانستان را قبول نکنند برای یکدفعه

بیست هزار دالر (\$20000) برای هر يك از اعضای سه گانه فامیلی پرداخته شود و بعداً علایق و معاش آنها باید قطع گردد.

ج: اگر هر يك از اعضای فامیلی من آنهایی که عضویت ترست فند را داشته باشد و بعد از آزادی کامل افغانستان، قرار آرزوی من، تابعیت افغانستان را قبول و به مملکت خود مراجعه کرده و تعهد کند که تا آخر عمر در وطن خود زنده گانی می نماید برای هر يك از يك تا سه فامیل آنهایی که عضویت ترست فند را دارا بودند و چنان باقی مانده باشند بهر يك فامیل که مراجعه بدارد برای يك دفعه مبالغی که ذیلاً تذکر داده می شود تادیه گردد:

الف- سی و پنج هزار دالر (\$35000) بعد از رسیدن به کابل جهت خرید و یا ساختن يك خانه نشیمن پرداخته شود.

ب- برای هر يك فامیل و یکدفعه دو صد و بیست هزار دالر (\$220000) بدین قرار پرداخته شود.

۱- مسافرت شان از امریکا نقداً از همان دوصد و بیست هزار دالر مجری گردد.

۲- متباقی دوصد و بیست هزار دالر بنام هر يك از سه فامیلی که به افغانستان به شرایطی که گفته شد مراجعه میدارد در بانک ملی کابل به حساب امانت مفادی به ودیعه گذاشته شود. بانک مذکور در آخر هر سال آنچه مبلغی را که عواید سالانه حساب مفادی آنها شده باشد و از اصل سرمایه نیز هر سال برای هر يك از فامیل دوازده هزار دالر نقد جهت مصارف شان تأدیه کرد که مصارف زندگانی عایله شان تأمین شود.

فصل سوم

بعد از آزادی کامل افغانستان و تأسیس حکومت آزاد ملی قراریکه توضیح شد (یعنی از طریق رأی آزاد و لوی جرگه رویکار شدن يك حکومت غیر کمونستی و آزاد از نفوذ روسیه) این ترست فند باید به ترتیب ذیل اداره و مورد استفاده قرار داده شود:

- ۱ -

سرمایه ترست فند اینجانب در يك بانک امریکا باید باقی بماند و شکل اداره و مصرف از عواید آن بدین قرار تغییر یابد:

الف- درین دوره سرمایه گذاری ترست فند و محاسبات سالانه آن از طریق سفیر حکومت مستقل افغانستان در واشنگتن دی سی به اتفاق بانک (که سرمایه ترست فند و سرمایه گذاری های آن در آنجا تمرکز یافته باید اداره و کنترل شود.

ب- در آخر هر سال هر مبلغی که از مفاد خالص ترست فند عاید می شود ۲۰٪ آن برای توسعه سرمایه ترست فند در بانک گذاشته شود و ۸۰٪ (هشتاد فیصد) باقیمانده مفاد خالص بعد مصارف کمیشن بانک به حساب پوهنتون کابل انتقال یابد. پوهنتون کابل باید عایدات سالانه ای را که به آن تعلق می گیرد مطابق مواد ذیل مورد استفاده قرار دهد:



- ۲ -

يك هیأت ترست تعیین گردد که در آن اشخاص ذیل عضویت داشته باشند:

یکنفر از آن اعضای فامیل اینجانب که به افغانستان مراجعه کرده باشد و يك نفر از خانواده آقای داکتر بشیر ذکریا و یکنفر از خانواده آقای عارف غوثی و سه نفر هم از استادان پوهنتون کابل که به اکثریت آراء استادان پوهنتون انتخاب شده باشند با رئیس پوهنتون کابل متفقاً ادارهء هشتاد فیصد عواید ترست فند را که برای انکشاف تعلیم و تربیه مملکت تخصیص داده شده بعهده بگیرند.

- ۳ -

مبالغ ناشی از هشتاد فیصد عواید ترست فند باید برای توسعه و انکشاف تعلیمات عالی مملکت مطابق بههدف معینه این وصیت نامه به مصرف برسد.

- ۴ -

فیصله هیأت ترست بر اساس اکثریت آراء در حدود هدف و مقررات این وصیت نامه قابل اجرا میباشد.

تبصره:

ترتیب توزیع مفاد خالص ترست فند طوریکه توضیح شده رعایت گردد و مخصوصاً بیست فیصد آن باید هر سال جهت تقویه سرمایه ترست فند به اصل آن افزوده گردد تا ترست فند از بین نرود.

فصل چهارم

هدف این وصیت نامه از تشکیل ترست فند مبتنی بر مقاصد ملی بوده و به همین منظور عواید مربوط آن نیز برای کمک به انکشاف تعلیم و تربیه در افغانستان تخصیص داده شده تا مطابق مواد ذیل بکار برده شده و هدف اصلی بر آورده شود:

- ۱ -

در مرحله اول باید از مدرک هشتاد فیصد عایدات سالانه ترست فند. که بعد از استقلال افغانستان به کابل انتقال می یابد یک لیلیه برای شاگردانی که از لیسه های ولایات بغرض تحصیلات عالی به پوهنتون کابل می آیند تاسیس گردد.

- ۲ -

درین لیلیه مصارف خوراکه شاگردان مستحق که در آن گرفته خواهند شد نیز از مدرک عایدات سالانه ترست فند اجرا گردد.

- ۳ -

مصارف حفظ و مراقبت عمارت لیلیه نیز از همین مدرک تادیه گردد.

- ۴ -

هر سال در حدود بودجه سالانه ترست فند يك تعداد فارغان
لیسه های ولایات که آرزوی تعلیمات عالی را داشته و واجد شرایط
آتی باشند درین لیلیه برای تعلیمات عالی پذیرفته شوند:

شرایط قبول شاگردان درین لیلیه:

- الف- از صنف ۱۲ لیسسه بدرجه اول فارغ شده و در امتحان
شمول پوهنتون موفق شناخته شده باشد.
ب- از يك فامیل بی بضاعت باشد.

تبصره:

شق تحصیل اینگونه شاگردان نیز باید مطابق به استعداد و
آرزوی خود شان تعیین شود.

- ۵ -

مبالغ باقیمانده (بعد از تکافوی مصارف لیلیه) در بودجه
عواید سالانه ترست فند برای تهیه شانس تحصیلات عالی در خارج
به ترتیب ذیل مورد استفاده قرار گیرد:

الف- يك عده شاگردانی که بدرجه اول از فاکولته های مربوطه
در شقوق سیانس، تکنولوژی، اقتصاد ملی، تعلیم و تربیه، زراعت
و حفظ الصحه فارغ التحصیل شده اند و پوهنتون بخواهد که آنها را
برای معلمی در رشته های متذکره تربیه کند بخارج برای تحصیلات

عالی تر اعزام دارند. مصارف سکالر شپ آنها از همین عواید سالانه ترست فند تمویل گردد. مشروط باینکه در کشور های غیر کمونستی یعنی، به امریکا، اروپای غربی، جاپان و غیره اعزام شوند.

ب- کسانی که ازین مدرک مصارف تحصیل شان در خارج تادیه می شود باید تضمین کنند که بعد از ختم تحصیلات در خارج به وطن باز گشته و مطابق ضرورت پوهنتون کابل برای مدت چهارده سال خدمت کنند. درینصورت در مدت دوازده سال اول خدمت شان علاوه بر معاش مقررہ ای که از ادارهء مربوطه اخذ می دارند ماهانه پنج هزار افغانی از مدرک عواید ترست فند برایشان تادیه گردد. در صورتیکه اینگونه شاگردان از خارج برنگردند ضامن شان باید مصارف رفت و آمد و تحصیل شان را در خارج پس به ترست فند تادیه بدارد.

فصل پنجم

اداره ترست فند در افغانستان

- ۱ -

بعد از آنکه هشتاد فیصد عواید سالانه ترست فند (که همیشه در بانک خارج میباشد) غرض استفاده پوهنتون کابل به کابل انتقال می یابد يك هیأت نظارت ترست فند در داخل افغانستان از آن طبق این وصیت نامه واریسی خواهند کرد.

- ۲ -

هرگاه اعضای فامیل اینجانب و فامیل های آقای داکتر بشیر ذکریا و آقای عارف غوثی در خارج به حیث تبعه خارجی ماندند درینصورت مجلس استادان پوهنتون کابل سه نفر را از بین خود به اکثریت آرا انتخاب کنند و آن سه نفر با رئیس پوهنتون و وزیر معارف وظیفه نظارت عواید ترست فند را بعهده بگیرند.

- ۳ -

فیصله هایی این هیأت در صورتی قابل اجرا میباشد که مطابق به اهداف و مواد این وصیت نامه بوده و به اکثریت آراء اتخاذ شده باشد.

- ۴ -

این هیأت حق ندارد که ترست فند را لغو کند و یا ترتیب
متذکره توزیع عواید سالانه آنرا (یعنی ۲۰٪ ذخیره به سرمایه فند و
۸۰٪ برای مصارف متذکره) تغییر دهد. این ترتیب توزیع بالاخص
ذخیره ۲۰٪ عاید سالانه بر اصل سرمایه باید رعایت شود تا ترست
فند انکشاف نماید.

فصل ششم

در صورتیکه افغانهای مقیم امریکا متحداً يك قطعه زمین را در واشنگتن دی سی و یکی را در لاس انجلس به مقصد قبرستان برای افغانهایی که در اینجا فوت و دفن خواهند شد تعیین نمایند و برای آن یکنفر محافظ نیز مقرر کنند پس برای تدارك مصارف آن چنین پیشنهاد و تعهد می کنم:

الف- هر افغان که عضویت این اجتماع را می پذیرد و تعهد می کند که سالانه ۱۵ تا ۴۰ دالر و یا بیشتر بقدر توان خود حق عضویت بدهد.

ب- سه نفر را از بین خود هیأت تعیین نمایند تا به خریداری زمین و بعداً به مراقبت و نگهداری قبرستان مؤظف شوند.

ج- در صورتیکه ماده (الف) و (ب) عملی بشود من هم تا حیات دارم سالانه بهر کدام ازین دو محل دوصد و پنجاه دالر تادیه می کنم. بعد از فوت اینجانب اعضای نظارت ترست فند که درین وصیت نامه تعیین کرده ام از مدرک عواید سالانه ترست فند تا وقتیکه افغانستان آزاد می شود سالانه مبلغ يك يك هزار دالر به اداره قبرستان در واشنگتن و لاس انجلس تادیه بدارند. البته بعد از آزادی کامل افغانستان این تادیات قطع گردیده و عاید ترست فند طبق این وصیت نامه به پوهنتون کابل انتقال می یابد.

پا ورقی ها و توضیحات:

- ۱- بخشی از این مطالب در سال ۱۳۲۸ ه.ش نوشته شده و منظور زابلی از بیست سی سال گذشته نابسامانی های دورهء اخیر امان الله و به دنبال آن قیام بچه سقا و انقلاب است.
- ۲- منظور امیر دوست محمد خان است که بار دوم از ۱۸۴۳ الی ۱۸۶۳ پادشاه افغانستان بود.
- ۳- سردار محمد عزیز خان برادر بزرگتر نادر خان و پدر داود خان. وی در هنگام تصدی خویش بحیث وزیر مختار افغانستان در برلین در ۶ جون ۱۹۳۲ میلادی بدست يك جوان محصل افغان بنام سید کمال به ضرب گلوله از پا در آمد. در حلقات دربار وی را پس از مرگ (سفیر صاحب شهید) می خواندند.
- ۴- علی محمد وزیر دربار سلطنتی.
- ۵- به دنبال انفجاری که در سال (۱۳۷۵ ه.ش) در داخل ارگ رخداد این ذخائر طلا بجای نامعلومی انتقال یافت. (ذخائر اسعاری قبلاً از بانک خارج ساخته شده بود) در همین محل آثار طلائی موزیم کابل از جمله آثار بی مانند طلا تپیه نگهداری می شد که از آن به بعد از سرنوشت آنها اطلاعی در دست نیست.
- ۶- منظور کابینه های داکتر محمد یوسف، محمد هاشم میوندوال، نوراحمد اعتمادی و داکتر عبدالظاهر است.
- ۷- عبدالملك عبدالرحیم زی (مشهور به ملك خان) از تحصیلکرده های نظامی در ترکیه و در ابتدا از دوستان مورد اعتماد سردار داود خان بود که در کابینهء دوران صدارت وی سمت وزیر مالیه را داشت.
- ملك خان شخصی تند مزاج و خود رای بود با وجود عدم تخصص در امور اقتصادی (شاید به منظور کنار زدن زابلی) وی از طرف داود خان متصدی امور اقتصاد کشور تعیین گردید. مرحوم سید قاسم رشتیا در کتاب خاطرات سیاسی خویش در مورد شخصیت و عملکرد های ملك خان بصورت کامل روشنی انداخته است.



پس از کنار رفتن زابلی از صحنه گونئی وجود ملك خان نیز زاید تلقی گردید. وی به امر سردار محمد داود به اتهام دست داشتن در يك اقدام ضد دولتی دستگیر و سالهای متعددی را در زندان گذشتاند.

۸- اشاره به ملك خان است.

۹- داکتر محمد یوسف.

۱۰- در زمان تحریر این یاد داشت ها پایپ لاین گاز از بستر رود خانه، آمو قدید گردیده بود که بعداً نظر به مشکلاتی که بوجود آمد آنرا از طریق يك پل كوچك بر فراز دریای آمو در ناحیه (كلفت) که در سرحد ترکمنستان امروز واقع است عبور دادند.

۱۱- چاه گاز در حوزه یتیم تاق در سال ۱۳۴۴ ه.ش آتش گرفت.

۱۲- قانون اساسی سال ۱۹۶۴ افغانستان.

۱۳- منظور کابینه نور احمد اعتمادی است که در نوامبر ۱۹۶۷ مامور تشکیل کابینه شد و مدت سه سال و هشت ماه در مقام صدر اعظم ایفای وظیفه نمود.

۱۴- منظور چهار سال اول دوره دیموکراسی است که از سال ۱۹۶۴ شروع شد.

۱۵- یکی از دلایل بلند رفتن مصارف پروژه ها در افغانستان استفاده بیش از نیاز از ماشین آلات ساختمانی بوده است. در کشورهای که قوای کار ارزان در دسترس است حتی المقدور سعی میشود تا از قوای کار انسانی استفاده به عمل آید تا از یکطرف سطح استخدام در کشور بلند برود و از طرف دیگر در مصارف صرفه جوئی گردد این قاعده در افغانستان مدنظر نبود و زمانی که يك پروژه كوچك نیز به پایه تکمیل میرسید در کنار آن کوهی از ماشین آلات از کار افتاده روی هم انباشته می شد در مورد پروژه های که از طرف روسها روی آن کار صورت می گرفت گفته می شد که چون قرضه های روسها وابسته به پروژه بود آنها برای پروژه های مورد نظر خویش اکثراً ماشین آلات کهنه و استهلاک شده را با ظاهر رنگ شده ارسال میکردند.

۱۶- متأسفانه این هشت صفحه یادداشت بدست نیامد، شاید این یادداشت ها در هتل پلازا در نیویارک به سردار محمد نعیم داده شده باشد چنانچه در جای دیگر نیز زابلی به آن اشاره می کند که (مرجب عصبانیت وی گردید).

۱۷- در به ثمر رسیدن کودتای داود خان همین افراد رده های پائین نظامی رول عمده داشتند و این خود صحت پیشبینی زابلی را ثابت می کند.

۱۸- جراید فوق در سال ۱۹۶۹ که نوراحمد اعتمادی صدراعظم بود مصادره گردید.

۱۹- منظور زابلی تاثیر تعالیم استادان مصری دانشکدهء شرعیات پوهنتون کابل در تحریک اسلامی افغانستان است که از نظریات اخوان المسلمین در مصر متأثر بودند که البته این نظر کاملاً قابل تأیید نیست زیرا کانون اصلی نهضت اسلامی دانشکده های دیگر غیر از شرعیات بود.

۲۰- اشاره به همفکری داود خان با جناح چپ است.

۲۱- به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۶۵ (۳ عقرب ۱۳۴۴) ولسی جرگه، جلسه سری برای دادن اعتماد به حکومت داکتر محمد یوسف دایر کرد جمعی از محصلین به جانبداری از حکومت قصد ورود به عمارت شورا را داشتند که گفته می شد حکومت غرض آوردن فشار به شورا آنها را تحریک نموده بود چون از ورود آنان به شورا جلوگیری شد دست به تظاهرات زدند و در اثر فیر نیروهای انتظامی سه نفر از تظاهر کنندگان به قتل رسید. این ماجرا به واقعهء سوم عقرب معروف گردید و در سالهای بعد هر سال از طرف کمونست ها تظاهراتی در یادبود آنروز برگزار می شد.

فشار و جو تشنج موجب شد تا کابینه داکتر محمد یوسف درین روز با ۱۹۸ رای موافق (از مجموع ۲۱۶) رای موفق به اخذ رای اعتماد گردد.

۲۲- وقتی میوندوال پس از استعفای داکتر یوسف مامور تشکیل کابینه جدید گردید پس از احرار مقام صدارت به پوهنتون رفت و در مراسم فاتحهء قربانیان سوم عقرب شرکت نمود و یکی از محصلین نیز يك پارچهء سیاه را به نشان عزاء به بازوی وی بست. آژانس اطلاعاتی باختبر خبر داد که صدراعظم پیام همدردی اعلیحضرت معظم همایونی را به محصلان ابلاغ نمود.

۲۳- در بخشی از نوشته های زابلی که سالها قبل از آن یادداشت برداشته ام در مورد کارخانهء خانه سازی و ساختن ساختمان های مکروریان وی نوشته بود که کارخانهء خانه سازی را اولین بار فرانسوی ها بوجود آوردند ولی چون غیر اقتصادی و پر مصرف بود این پروژه در فرانسه کنار نهاده شد. پس از جنگ جهانی دوم به علت تخریبات ناشی از جنگ و ضرورت به ساختن خانه در زمان کوتاه، روسها این کارخانه را از فرانسوی ها خریدند اما در شرایط کشور ما این پروژه بسیار پر مصرف و غیر اقتصادی است.

۲۴- منظور سردار شاه محمود خان است که درین موقع صدراعظم افغانستان بود.

۲۵- در یادداشت ها نامی از این عضو کابینه نیامده است.

۲۶- سید قاسم رشتیا در خاطرات سیاسی خویش در مورد این مقاله به تفصیل سخن گفته است به ادعای وی این مقاله به خواست صدراعظم شاه محمود خان بوسیلهء میر غلام محمد غبار نوشته شده بود اما زابلی رشتیا را به این دلیل که وی رئیس مستقل مطبوعات بود درین ماجرا مسئول می دانست چنانچه درین یادداشت ها نیز وی را مسئول دانسته است.

۲۷- درین جا باز هم مقصود عبدالملك عبدالرحیم زی است وی بعد از خروج زابلی از افغانستان مدتی بر علاوه متصدی وزارت مالیه سرپرست وزارت اقتصاد ملی نیز بود.

۲۸- اشاره به زمانی است که سیاهان در امریکا از حقوق انسانی برخوردار نبودند.





عبدالمجيد زابلی
(سابق وزیر اقتصاد ملی افغانستان)